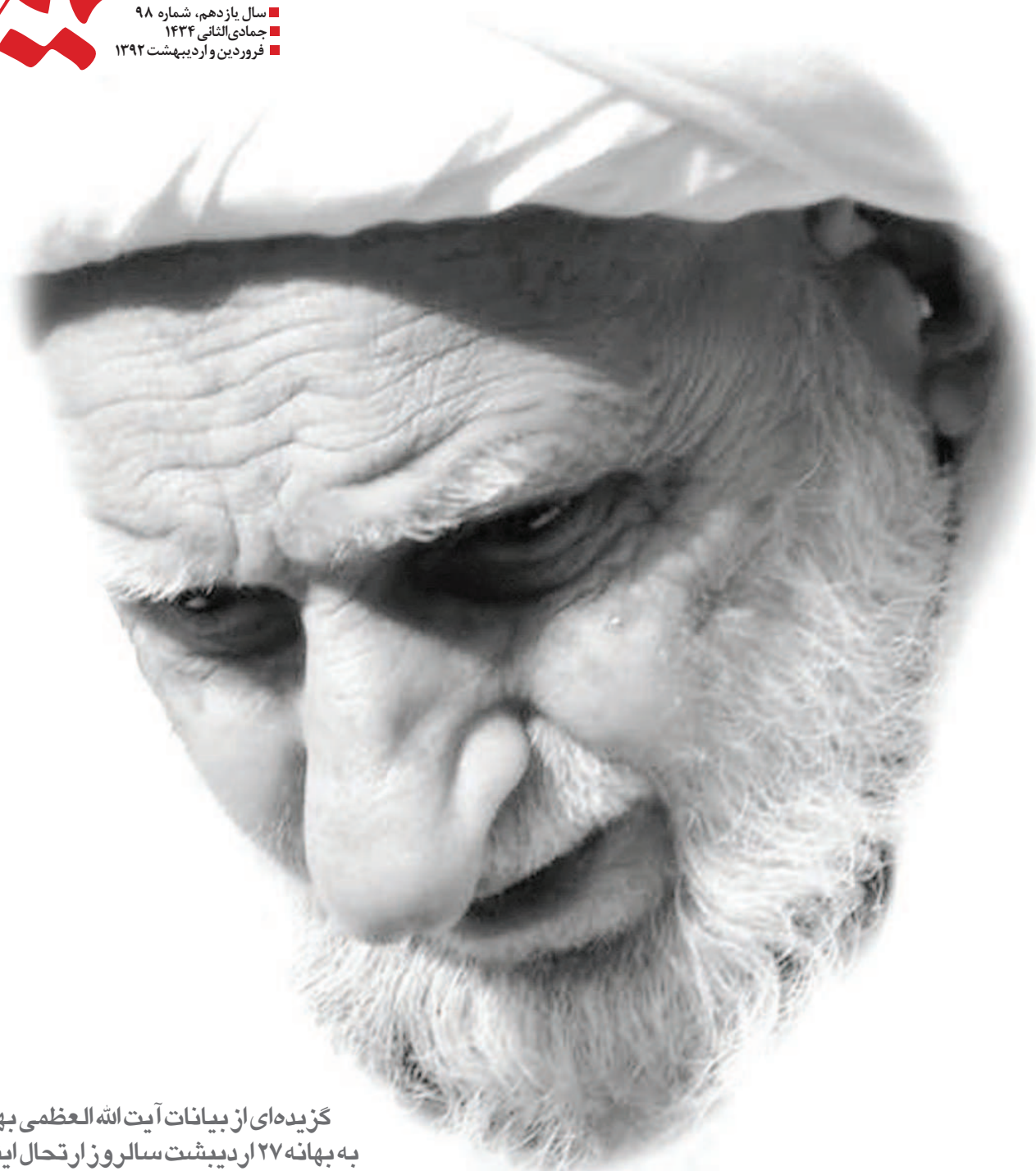


۹۸  
**نخایا**  
■ سال یازدهم، شماره ۹۸  
■ جمادی الثانی ۱۴۳۴  
■ فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۲



گزیده‌ای از بیانات آیت الله العظمی بهجت  
به بهانه ۲۷ اردیبهشت سالروز ارتحال ایشان

# گریه بر سیدالشهدا بالا تر از نماز شب

# همه می توانند خیمه ای شوند

راه سوم مخصوص کسانی است که دلشان می خواهد در صفحات ما شریک باشند. مقاله، عکس، شعر و هر مطلب دیگری که فکر می کنید با موضوع مجله متناسب است برای ما پست کنید تا پس از بررسی از آن استفاده کنیم. راستی اگر عکس هایی قدیمی از هیأت و عزاداری دارید دست به کار شوید و برای ما بفرستید تا به نام خودتان در مجله چاپ شود. اصل عکس را هم به شما برمی گردانیم. خیالتان راحت.

**آدرس خیمه:** تهران. خیابان سمیه. نرسیده به نجات الاهی پلاک ۲۴۱ طبقه ۴

این صفحه ویژه شما خوانندگان خیمه است. شمایی که سال هاست با ما همراهید و کم و کاستی های کارمان را تذکر می دهید. راستش را بخواهید از انتقادهای تان برای اصلاح کارمان استفاده می کنیم و با تشویق هایتان برای ادامه راه مصمم تر می شویم. پس به عنوان کسانی که زیر یک خیمه و به خاطر یک نفر جمع شده ایم دست یاری تان را می فشاریم.

برای ارتباط با ما راه اول استفاده از سامانه پیامکی **۳۰۰۶۹۶۱** است که حرف های کوتاه و فوری را راحت تر به ما منتقل می کنید. راه دوم تماس با شماره **۰۲۱-۸۸۹۳۴۹۷۰** است که هر روز از ۸ صبح تا ۵ عصر می توانید زنگ بزنید و با مسئول مربوطه حرف بزنید.

۰۹۱۵۰۰۰۰۲۷۴

مصاحبه با آقای سید مهدی شجاعی عالی بود... همچنین مصاحبه با آقای سید مهدی میرداماد... در ماهنامه شماره ۹۴... دستتان درد نکند... مهدی دهقان. کازرون

۰۹۱۶۰۰۰۰۳۳۳

خدایا! همه از تو می خواهند «بدهی»... اما، من از تو می خواهم «بگیری»، خستگی، دلتنگی و غصه ها را، از لحظه لحظه روزگار همه آنهایی که دوستشان دارم\* آمین\*

۰۹۱۵۰۰۰۰۹۴۶

خیمه تان همیشه پا بر جا باد؛ اما فکر می کنم علاوه بر کم شدن صفحات تنوع مطالب هم از مجله پرواز کرده؛ قبلا تنوع بیشتر بود؛ شعر بود؛ اخبار بود؛ و... الان همه اش گزارش و مصاحبه که البته خوب است ولی تنوع مطلب هم بد نیست.

۰۹۱۲۰۰۰۰۹۰۱

میرداماد نگفته چرا نباید با مداحان قاطعی شد؟ مگر مداح ها و یا طاعون دارند؟ این حرف میرداماد نیست اگر هم باشد باید اول و آخر آن را نیز بنویسید شاید به شما گفته باشد!!!

**خیمه** اول اینکه ما متأسفانه افتخار مداحی آل الله را نداریم. ثانیا اگر متن کامل مصاحبه را بخوانید دلپش را می فهمید.

۰۹۱۵۰۰۰۰۴۱۶

در مجله خیمه با ذاکر اهل بیت حاج سعید حدادیان و مهدی سلحشور و حاج مرتضی طاهری مصاحبه کنید.

**خیمه** با حاج مرتضی طاهری قبلا یکی دو بار گفت و گو کرده ایم.

۰۹۱۵۰۰۰۰۱۴۴

قبلا بخش ادبیات آیینی داشتید و خیلی خوب بود اگر باز هم این بخش را داشته باشید و لطفا با حاج مهدی سلحشور هم گفتگویی داشته باشید. مسلم یعقوبی از ملایر

۰۹۱۶۰۰۰۰۳۳۳

محرم و صفر چون ماه رمضان فرصت مناسبی بود تا دل خرابان را به اربابان حسین و یارانش بسپاریم و با شبنم اشک سروسامانش دهیم. بشرط آنکه از این رهگذر آنچه نصیبمان شده غنیمت شمیریم و نگه داریم.

فرهاد عباسی. رامهرمز

۰۹۱۵۰۰۰۰۵۵۴

باسلام خدمت بر و بچه های خیمه. من دنبال شماره دوازدهم و سیزدهم خیمه می گردم. کجا میتوانم پیدا کنم؟ خواهش می کنم جواب بدید!

**خیمه** مجبورید یک سر بیایید مجله یا با مجله تماس بگیرید.

۰۹۱۵۰۰۰۰۳۶۰

سلام من خواهان اشتراک خیمه ام لطفا" مرا راهنمایی کنید.

مرادی

**خیمه** در صفحات آخر فرم اشتراک را چاپ کرده ایم خرجش یک تماس تلفنی است.





**با تشکر از:**  
خانواده حاج علیرضا بهاری،  
صدرا امانی، احمد جمشیدی،  
حمید توانا، حسن قائد

**چاپ:** انتخاب رسانه  
**توزیع:** نشر گستر امروز

**مدیر هنری:** احسان حسینی  
**عکس:** حسین موسوی فراز  
سعید کیایی، محمدعلی رضایی

**مالی:** رسول کریمی  
**بازرگانی:** علیرضا یزدان طلب  
**هماهنگی:** محمد مهدی قاسمیپور  
**روابط عمومی:** محمدجواد زراقی  
**پشتیبانی:** امید مقتصدی

**سر دبیر:** عطاءالله اسماعیلی  
**تحریریه:**

هیات: حمید محمدی محمدی  
محمد رسولی، حسن صدرا بی عارف  
اهل بیت: سعیده محبی، زهره کهندل  
وجیهه محمد طاهری  
فرهنگ: راحله شاکر  
ریحانه فدایی، محسن قزلی  
قرآن: سعید موسوی

**خلیفہ**  
جمادی الثانی ۱۴۳۴  
فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۲

**صاحب امتیاز و مدیر مسئول:**  
محمد رضا اثری



هیأت قرآنی احیاء علاوه بر انتشار مجلات  
خیمه، جدید و محیا به تولید کتاب و  
محصولات فرهنگی می پردازد.

گفتگو با ورنیکافاضلی، مسلمان  
آلمانی تبار که این روزها در قم  
زندگی می کند

۳۲

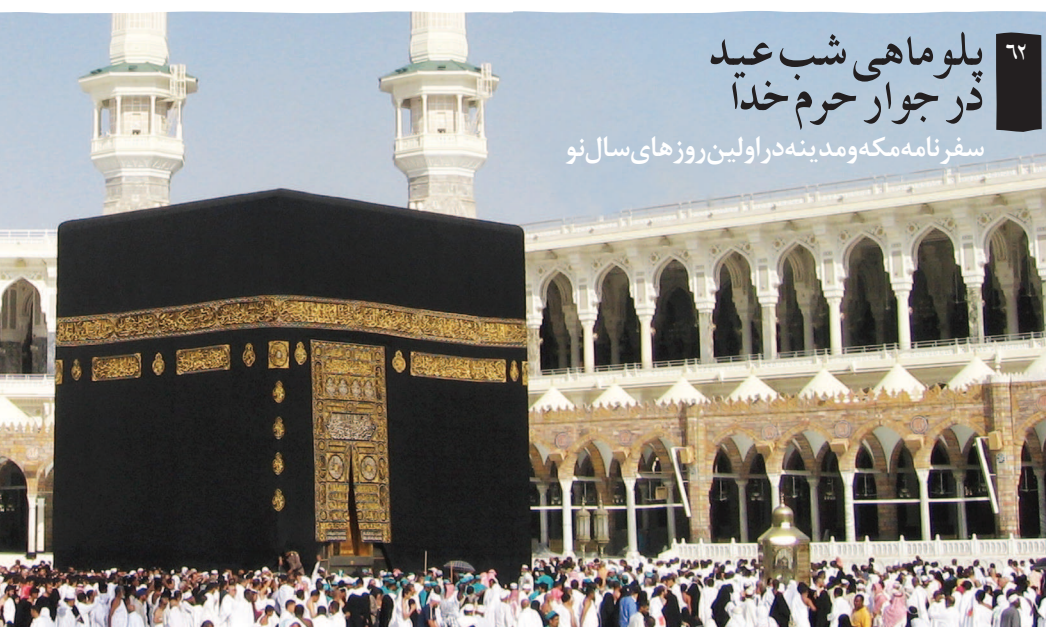


نگاهی بر وضعیت حجاب در ایران و  
ترکیه، در گفت و گو با یک مستندساز  
جوان

۷۴



## ۶۲ پلوماهی شب عید در جوار حرم خدا سفرنامه مکه و مدینه در اولین روزهای سال نو



خیمه یاد تو بهشت من است

بجای حضرت سیدالشهدا خوش آمدید

### معرفت

۳۰ یک مادر برای همه عالم  
مروری کوتاه بر بخش هایی از  
زندگی انسبیه الحوراء؛ فاطمه  
زهراسلام الله علیها

۳۲ کمونیسم روح ما را کشته بود  
گفتگو با ورنیکافاضلی؛  
مسلمان آلمانی تبار که این  
روزها در قم زندگی می کند

۳۸ صدقه جاریه و پویا  
فرازهایی از وقف نامه آیت الله  
جوادی آملی

۴۲ کامپیوتر قرآن  
رضا عابدین زاده هم قاری است  
و هم حافظ. او در حفظ سبک  
ویژه ای دارد

۲۴ مطابق الگوی رهبری مداخلی  
می کرد

۲۴ باور کنید چشمش زدن

۲۵ در درادر چه رهاش دیدم

۲۵ درود بر شرف این مردم!

۲۶ عمر کوتاه، زندگی با کیفیت  
حجت الاسلام حمید مقدسیان،  
نوه شاه حسین بهاری از دای اش  
می گوید

۲۸ چوب خوردن از این استاد ارزش  
داشت  
احمد صالح و درس هایی با  
حنجره خسته

### هیات

۱۶ پشتمان خالی شد

۱۶ قرار باشد نخوانم بهتر است نباشم

۱۷ اعظم بهاری از ۳۳ سال زندگی  
مشترک می گوید  
خدا کند ما هم به حساب بیاییم!

۱۷ پدر، عشق پسر  
چگونه شانه محمد حسین ۱۹  
ساله لرزید

۱۸ حیف که زود رفت

۲۰ عیار با احترام برادر می برداشتم  
با حمیدرضا بهاری درباره پدر،  
برادر و استادش

### بسم الله

۶ امر ما این گونه احیای شود  
یادداشت سردبیر

۸ یوسفی بود ولی هیچ خریدار  
نداشت  
یادداشتی از حجت الاسلام  
والمسلمین شهاب مرادی

۱۰ گریه بر سیدالشهدا  
بالا تر از نماز شب  
گزیده ای از بیانات آیت الله  
العظمی بهجت به بهانه ۲۷  
اردیبهشت سالروز ارتحال ایشان



نشانی: خیابان سمیه / نرسیده به خیابان  
استاد نجات‌اللهی / پلاک ۲۴۱ / طبقه چهارم  
تلفن: ۸۸۹۳۴۹۷۰ - ۷۳  
صندوق پستی: ۱۹۴۱ - ۱۵۸۱۵

خیمه در ویرایش و تلخیص مطالب آزاد است.  
برگشت دادن مطالب رسالی امکان پذیر نیست.

پیامک بفرستید ۳۰۰۰۶۹۶۱

info@kheimeh.com



خانم حسینی در موضوع  
بدحجابی خانواده‌ها را مقصر  
می‌داند



گفت‌وگو با دکتر اسدالله بادامچیان  
که خودش را بیشتر فرهنگی  
می‌داند نه سیاسی



با حمیدرضا بھاری درباره پدر،  
برادر و استادش



## محرم ای ماه در سرشت من است | شکر گویم خدای را شب و روز | پای بوسیت سرنوشت من است

### فرهنگ

۴۶ چنین خدایی داریم ما...  
باز خوانی پند هشتم از نامه سی و  
یکم نهج البلاغه

۴۸ دسیسه استعمار  
نگاهی کوتاه به تاریخچه وهابیت

۵۲ مورد اعتراض خیلی‌ها بودم  
گفت‌وگو با دکتر اسدالله  
بادامچیان که خودش را بیشتر  
فرهنگی می‌داند نه سیاسی

۵۶ اخلاق خوب، بچه را با حجاب  
می‌کند  
خانم دکتر حسینی در موضوع  
بدحجابی خانواده‌ها را مقصر  
می‌داند

۶۲ پلوماهی شب عید در جوار حرم  
خدا  
سفرنامه مکه و مدینه در اولین  
روزهای سال نو

۶۶ مسجد، کارآمدترین  
نهاد فرهنگی  
حرف‌هایی درباره جایگاه و  
ظرفیت مسجدها در درمان  
بیماری‌های فرهنگی

۷۰ رسوایی آدم‌ها، تماشا دارد؟  
درباره آخرین ساخته  
کارگردانی که همه فیلم‌هایش  
میلیاردی می‌فروشد!

۷۲ اگر مادر هستم، پس اینجا چه  
می‌کنم؟  
ساعتی پای درددل مادرانی که  
روزی‌شان به چشم‌انتظاری  
می‌گذرد

۷۴ خودشان را به خواب زده‌اند  
نگاهی بر وضعیت حجاب در  
ایران و ترکیه، در گفت‌وگو با یک  
مستندساز جوان

خط اصیل و جریان ممتد هدایت که از آدم تا خاتم انبیا با فراز و نشیب های گوناگون به نقطه عطف غدیر خم رسیده بود پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در معرض آسیب و تهدید جدی قرار گرفت. حفظ اساس و کیان دین و مراقبت از میراث گرانبقدر نجات و هدایت انسان که باید به نسل های بعد می رسید و تاقیامت باقی می ماند مهمترین دغدغه و مسأله پیشوایان دین بود. علی علیه السلام در تلخ ترین رویدادها خار در چشم و استخوان در گلو داشت اما همه سختی ها را برای حفظ این میراث تحمل کرد و همدم چاه شد و فرزندش امام مجتبی نیز دشوارترین آزمون ها را به قدرت شکیبایی از سر گذراند تا این میراث باقی بماند.

قیام خونین سیدالشهدا نیز در همین راستا بود و جایی که حفظ این میراث نیازمند آن حماسه بزرگ شد با جان و مال و فرزندان به میدان ابتلا آمد و فرزندش زین العابدین برای حفظ این میراث کوشید و در سیاه ترین دوران حاکمیت طاغوت از خاموشی چراغ هدایت جلوگیری کرد. دشمنان این خط و مسیر از بنی امیه تا بنی عباس تمام تلاش خود را برای نابودی این جریان به کار بستند و از سوزاندن احادیث و کشتن راویان و ناقلان آنها تا قتل فرزندان پیامبر و لعن علنی امیر مؤمنان بر منابر و اشاعه تهمت ها و دروغ ها تا جعل احادیث هر چه توانستند کردند و بارواج بدعت های بزرگ کوشیدند تا شعله فروزان هدایت را خاموش کنند

## امر ما این گونه احیا می شود

■ محمد رضا زائری

و بمیرانند. جدال حق و باطل، معرکه مرگ و زندگی بود و جسم نیمه جان و بی رمق هدایت به سختی نفس می کشید، شعر جاودانه دعبل ترسیم روزگاری است که مکتب شکوهمند اهل بیت دستخوش طوفانهای هراسناک و هول انگیز است: مدارس آیات خلت من تلاوه، و منزل وحی مفقر العرصات!... و در شبی چنین سیاه و دراز پای مشعل هدایت در دست خاندان پیامبر دست به دست می گشت و فریاد هل من ناصر شان همچنان در آمیزه ای از خون سرخ و مرکب سیاه می پیچید. این ندائنها از سرزمین کربلا بر نمی خاست و لبیک این ناله دردمندانه «هل من ناصر ینصرنی» تنها به یاری سرخ و سبز عاشورا نبود.

دوران جهاد مظلومانه امام باقر و فرزندش امام صادق علیهما السلام گرچه به ظاهر از آن آشوب ها و فتنه های خونین دور تر بود اما غربت شیعه افزونتر و تهدیدها و آسیب ها سنگین تر و سهمناک تر بود. حفظ آن میراث برای آیندگان و روشن نگهداشتن این شعله به تأسیس نهاد و بنیان فکری و معرفتی عمیقی نیاز داشت که از قیام عاشورا آسان تر و کم اهمیت تر نبود و در چنین دوران سختی است که پیشوای ششم شیعیان تمام همت و تلاش خود را برای حفظ و حراست از این اقلیت رو به زوال به کار می بندد و همزمان از جهات گوناگون اعتقادی و فکری، سیاسی و اجتماعی، علمی و حتی اقتصادی



می کوشد تا در معرکه زندگی و مرگ این شعله همچنان فروزان بماند و به امروز ما برسد.

در دو سوی این جبهه دو جریان به موازات هم به تلاش جدی مشغولند، یک جریان برای کشتن و میراندن خط ولایت و امر هدایت اهل بیت مشغول است و در سوی دیگر جریان ضعیف و غریب شیعی میراث خونین خود را با چنگ و دندان حفظ می کند و برای زنده کردن و حفظ این میراث می کوشد. جدال و جنگ بر سر زنده ماندن یا رفتن است، مسأله مسأله مرگ و زندگی است و امام صادق علیه السلام و فرزندان او تا زمان غیبت امام عصر علیه السلام کوشیده اند و شیعیان خود را دعوت کرده اند تا زنده کننده این جریان باشند و بکوشند آنچه دشمن در پی میراندن و کشتنش بوده زنده کنند و زنده نگهدارند.

روایات متعددی که با تعبیر «رحم الله من احیا امرنا» قرن شده اند مصادیق متنوعی را در بر می گیرند که همه بر حفظ شعائر و برپاداشتن مجالس حسینی و ترویج معارف و نقل احادیث اهل بیت تأکید دارند. وقتی که تلاش دشمن نابودی این بنیان رستگاری و محو خط اصیل هدایت است هر چه در جهت مقابل به حفظ این بنیان کمک کند و این خط را بر جسته تر و پررنگ تر جلوه دهد مورد رحمت و عنایت خداست.

خداوند برای نجات و سعادت بشر از غرقاب هلاک سفینه النجاه فرستاده و برای راهیابی او مصباح الهدی را روشن ساخته است و تمام تلاش

دشمن غرق شدن آن کشتی نجات و خاموش کردن این چراغ هدایت است و هر چه بتواند این خط و این جریان و این «امر» را حفظ کند و زنده نگهدارد مورد اهتمام امام ششم علیه السلام قرار می گیرد، از برپایی مجالس حسینی و ترویج زیارت سیدالشهدا تا اقامه مجالس نقل حدیث و ارتباط تنگاتنگ شیعیان با هم و همنشینی آنان در محافل و مجالس خانگی که تقویت کننده ارتباطات اجتماعی و همبستگی معنوی آنان و زمینه آشنایی با معارف الهی است.

گاهی فرموده اند: بالحدیث احیاء امرنا (با نقل و بیان این احادیث امر ما زنده می شود)، و گاهی: تزاورافی بیوتکم فإن ذلک حیاة لأمرنا (همدیگر را در خانه هایتان دیدار کنید که این باعث احیای امر ماست)، گاهی گفته اند: فإن لقیاء بعضهم بعضا حیاة لأمرنا (رفت و آمد و دید و بازدید شیعیان موجب احیای امر ماست) و گاهی: و ما اجتماعهم فاشتغلوا بالذکر فإن فی اجتماعکم و مذاکرتم احیاء لأمرنا (هر زمان گرد هم آمدید به ذکر و یاد ما مشغول شوید که این همنشینی و همنوایی شما سبب زنده شدن امر ماست).

در تمام این احادیث یک عبارت مشترک به چشم می خورد که «رحم الله من احیا امرنا» است: در ذیل اکثر این روایات چنین آمده که: «ثم رفع یده و قال: رحم الله من احیا امرنا» سپس داستان مبارکش را بالا برد و فرمود: خدار رحمت کند و بیمارزد کسی را که زنده کننده امر ماست!

مضمون مشترک این احادیث توصیه به ارتباط اجتماعی شیعیان، عیادت از بیماران شیعه، رسیدگی مالی به نیازمندان شیعه، حضور در تشییع جنازه و مجالس ختم و سوگواری آنان، برپایی مجالس خانگی و بیان و نقل احادیث در این مجالس، اقامه عزای اهل بیت و یاد کردن مصیبت های آنان، فراگرفتن معارف دینی و تعلیم آنها به دیگران است.

تأکید بر دیدار و ملاقات شیعیان با یکدیگر تا جایی است که در روایتی نقل شده است: «من لم یقدر علی زیارتنا فلیزر صالحی موالینا» (هر کس نتوانست به زیارت ما اهل بیت بیاید یکی از دوستان صالح ما را زیارت کند)؛ و بدین وسیله مسیر احیا و زنده کردن جریان هدایت ترسیم می شود.

بدین ترتیب هر کس با هر وسیله و امکاناتی می تواند زنده کننده امر اهل بیت باشد، نه تنها یک دانشمند یا نویسنده یا یک فیلمساز و هنرمند یا یک معلم و شاعر و... می تواند خود را در دایره دعای فرزندان پیامبر و شمول رحمت الهی قرار دهند بلکه حتی یک کارمند یا مغازه دار ساده و یک راننده تاکسی و زن خانه دار معمولی هم می توانند زنده کننده این امر باشند. نقل و ترویج احادیث و برپایی مجالس حسینی و اقامه شعائر و ترویج آنها گاه با پوشیدن یک لباس مشکی و نصب پوستر یک حدیث بر دیوار محقق می شود. این سفره ای است که برای همه پهن شده است، از فیض رحمت الهی غافل نمانیم.

اسامی خمسه طيبه عليهم السلام (پنج تن) و يا چهارده معصوم يا تابلوهایی مثلا با تصوير بارگاه آقا علي بن موسی الرضا عليه السلام يا نام یکی از اهل بیت و ... باشد هم خوبه. خلاصه تابلوهایی که وقتی بر دیواری نصب می شود نمادی و شعاری از شیعه بودن اهل منزل باشد. فروشندگان محترم و متدین با دلسوزی همراهی کردند و حتی برخی با دیگران تماس گرفتند و یک عزیز هم همراهم شد در سایر فروشگاه ها و ... اما یافت نشد! در آخر سه تابلوی متفاوت از انواع گوناگون «وان یکاد» انتخاب کردم و ...

آن روز دیدم که گویی مولا در بازار تابلو فرش و بین صاحبان تقاضا و کاسبان عرضه هم غریب است. یک سینه حرف موج می زند در دهان ما...

همان ماجرای تلخ همیشگی که «یوسفی بود ولی هیچ خریدار نداشت!» ولی اینجا چرا؟! در مملکتی که محبت علی و اولاد علی سکه رایج بوده و هست.

آن روز برای چندمین بار دیدم که مدیریتتی فرهنگی در این امور نیست و بافنده و دلال و فروشنده همه چشم به تقاضای بازار دارند و بازار هم -بخش خارجی و غیر مذهبی اش که هیچ- بخش مذهبی هم به فکر دغدغه های شخصی و کاملاً فردی خودش هست؛ می خواهد چشم نخورد! و کم توجه به هویت شیعی...

چشم زخم را رد نمی کنم؛ العین حق، اما با توجه به این که تلاوت یا نصب آیه شریفه ی وان یکاد.. هیچ تاثیری در جلوگیری از چشم زخم ندارد، این نکات

روزهای آخر سال ۹۱ بود با یکی از دوستان که گفته بود در خرید و فروش تابلو فرش اشتغال پیدا کرده، تماس گرفتم و برای خرید ۳ عدد تابلو فرش، سفارش دادم اما ظاهراً درخواستم عجیب یا خاص بود چون با چند بار تماس و قول و قرار، به من گفت: «پیشنهاد می کنم «وان یکاد...» بخرید بهتر هم هست.» اما درخواستم عجیب نبود سه تا تابلو فرش می خواستم با نقش «من کنت موله فهذا علی موله»؛ با هر طرح و کیفیتی... تاکیدی هم بر تشابه این سه نداشتم فقط تابلوهایی باشند که از لحاظ محتوا، ارتباط با نام مبارک یا یکی فضائل بی شمار امیرالمومنین علی بن ابی طالب سلام الله علیه داشته باشد، اما پیدا نشد!

برایم جالب شد؛ به یکی از نقاط مرکزی شهر تهران که تقریباً بورس تابلو فرش و صنایع دستی است رفتم و تقریباً تمام تابلو فرش های مغازه ها را با حوصله دیدم. تابلوها دو دسته بودند: مذهبی و غیر مذهبی؛ غیر مذهبی ها اغلب تصاویر طبیعت و حیات وحش و چهره و ... شکل می داد - که از نقد آنها می گذرم - و تابلوهای مذهبی هم منحصر بود در انواع گوناگون و پرتیراز «وان یکاد» و در مواردی چهار قل و دو قل؛ و آیه الکرسی، البته همه در حاشیه آیه ی شریفه ی وان یکاد و تعدادی هم تصاویر مسجدالحرام.

اما نکته نگران کننده اینجا بود که از نمادها و شعارهای شیعی خبری نبود.

دایره درخواستم را گسترده تر کردم و گفتم: اگر

یادداشتی از

حجت الاسلام والمسلمین شهاب مرادی

## یوسفی بود ولی هیچ خریدار نداشت





مطرح است:

۱. چرا اینقدر این آیه را همه جامی بینیم از کارت تبریک و پلاک طلا برای نوزادان و کودکان تاروی آثار هنری گوناگون از جمله همین تابلو فرش ها و...؟

۲. اغلب مردم عزیز ما، در هر وضع و وضعیتی که هستند؛ زیبا و زشت، غنی و فقیر، از هر دَهِک اقتصادی؛ بر این باور اند که دیگران حتما آنها را چشم خواهند زد! اما چرا؟! گویی غباری از جنس «خودپسندی» و «خود خاص پنداری» بلند شده و بر سر و کله همه مانسته!

۳. این نگاه، فاصله ها را بین خانواده ها بیشتر کرده و بیشتر می کند. متأسفانه خیلی می بینم که افراد معمولاً موفقیت های مالی و اقتصادی خود را حتی المقدور از فامیل خود مخفی می کنند. که میاد! چشم زخم و حسادت و سایر مزاحمت های احتمالی... اما بد بختی ها و نگرانی هایشان را راحت تر به اشتراک می گذارند! به قولی ختم ها شلوغ تر از عروسی هاست!

۴. چرا اغلب، همین جماعتی که همیشه در هراس، از بلیه چشم خوردن نگران و هراسان هستند، به دیگران و نعمت های خدا به آنها، یا به دیده تحقیر و تمسخر نگاه می کنند یا حسادت و حسرت؟ به عبارتی با واکنش خود یا دل می شکنند یا ترس چشم زخم خوردن را در جان هم نشین خود بیشتر می کنند. زیرا معمولاً کسانی که تنگ نظر هستند بیشتر نگران حسد و آفات آن هستند.

۵. چرا در ادبیات عامه مردم در کوچه و بازار و فیلم و سریال عبارت هایی موثر و نورانی مانند: «سبحان الله»، «ماشاء الله» و «تبارک الله» و ... کمتر شنیده می شود. مثلاً شما در روز اگر با مردم، زیاد معاشرت دارید چند بار «خسته نباشید» می شنوید؟ و چند بار «ماشاء الله لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم» و یا حداقل «ماشاء الله»؟

۶. بحث چشم زخم از لحاظ اجتماعی و فرهنگی بحث مهمی است و نقش باورها و اضطراب ها و افکار و سواسی در آن بسیار اساسی است و نیاز به شرح و بسط بیشتری دارد که ان شاء الله شاید بعداً به صورت مستقل به آن بپردازم. اما در دَلم را این گونه ادامه می دهم:

۷. کاشی های سردر منازل را جوان ها شاید کمتر به یاد داشته باشند ما هم از کودکی به یاد داریم که نام پنج تن بر آنها بود یا حدیث «ولا یأ علی بن ابی طالب حصنی...» و یا «بسم الله الرحمن الرحیم» و یا یکی از آیات کریمه قرآن مثلاً آیه تطهیر و... اما در معماری امروزه ی ما این سنت فراموش شده و بچه های مادر سردر منازل جدید، دیگر کاشی های «ادخوها بسلام آمین» و یا «هذا من فضل ربی» و ... را به ندرت می بینید.

۸. چه شده که خانم های ایرانی که در دوره پهلوی و قبل از آن و حتی در دربار قاجار، از گردن بند «الله» و «پنج تن» و «شمال» (تمثال) آقا علی بن ابی طالب «با عشق و ارادت استفاده می کردند، امروزه به سنگ های مثلاً انرژی زا رو آورده اند و

ادبیات امروزشان مملو است از کلماتی از جنس چاکرا و انرژی و انرژی درمانی و موج مثبت و یوگا و فنگشویی و... به کجارسیده ایم.

۹. راستی سخت گیری های شبه طالبانی برخی از دینداران، به دینداری مردم، کمک کرده یا در بی دینی و بی قیدی و التقاط برخی موثر افتاده؟ مثلاً ایرادهای بنی اسرائیلی به خانم ها که گردن بند اسامی «هل بیت» یا «الله» استفاده نکنید چون شاید بی وضو باشی و... از این جور حرفها! خُب ملاحظه می فرمایید چی شد؟ نمادهای بت پرستی و بودیسم و کوفتیسیم جایش را گرفت!

۱۰. بدون هیچ رودرواسی همه ما شیعیان و هر دولتی و هر مجلسی که هر وقت در این مملکت بر سر کار بیایند بر اساس قانون اساسی موظف اند و همه مردم موظفیم که پاسدار مذهب حقه جعفری باشیم و این مذهب را ترویج و تبلیغ کنیم و با خرافه و التقاط مقابله، حتی اگر دشمن را خوش نیاید!

۱۱. سهم من و تو از این وظیفه و تکلیف چقدر است؟ راستی این نامه ای به وزیر و وکیل نیست! با خود شما هستم برادر و خواهرم که این متن را می خوانی و الا مسئولین امور فرهنگی ما، مشغول جلب نظر «از ما بهتران!» هستند و اغلب مثل «هالی هنر اصلی!» در سودای سیمرغ و آرزوی اسکار و خرس و گاوپلائی هستند. یا دغدغه های سیاسی مهم تری دارند و یا... که اگر این چنین نبودند، این وضع فرهنگ و هنر ما نبود.

گزیده‌ای از بیانات آیت الله العظمی بهجت به بهانه ۲۷ اردیبهشت سالروز ارتحال ایشان

# گریه برسید الشهدا بالاتر از نماز شب

طلب، جدیت و خلوص داشته باشد، در و دیوار به اذن الله معلمش خواهند بود!



ائمۀ ما (علیهم السلام) به ما یاد داده اند که: به یقینات عمل کنیم و هر جا یقین نداشتیم، توقف و احتیاط نماییم.



هر شب، در عوالمی از بزرگی می رویم که هیچ اختیارش دست ما نیست... با این همه، این گونه از مرگ غافل هستیم!



خدا کند در ما عشقی پیدا شود به مجموع قرآن و عترت، تا اولاً بتوانیم یگانگی قرآن و عترت و معجون مرکب از آن دو را بیابیم؛ و ثانیاً در مقام پیروی و عمل، با توجه به آن دو و بر محور آن دو، طواف عاشقانه بنماییم و بدانیم که آنها از هر معشوقی بیشتر شایسته عشق ورزی هستند.



محال است کسی راه قناعت را پیشه نکند، و به آن چه دارد راضی گردد! برعکس اگر کسی قناعت کند، مایحتاجش به او می رسد، هر چند زیاد باشد! آیامی شود همان گونه که به هنگام گرسنگی و تشنگی، به آب و نان احساس احتیاج می کنیم بلکه بیشتر از آن، برای رفع گرفتاریهای اهل ایمان احساس احتیاج به دعا برای آنان بکنیم؟!



آیامی توانیم سالم بار به منزل ببریم و در عین حال به امور مسلمانان و مؤمنین بی تفاوت باشیم؟! آیا امکان دارد بدون اهتمام به امور مسلمانان، به مقصود برسیم؟!

هیچ کاری نیست که احتیاط در آن، پشیمانی در پی داشته باشد.

خدا کند گرمی باطنی و انس باطنی به قرآن و دین و مقدمات و لوازم دینداری داشته باشیم و کتاب و عترت، ما را کافی باشد، تا حقانیت دین نزد ما یقینی گردد.



در اطاعت اوامر الهی و نیز در معصیت و به فرمان شیطان و نفس بودن، امر دایر است بین این که: با کسی که حیات و ممات، غنا و فقر و مرض و صحت و مریض خانه و دکتر و خزانه و ثروت... به دست او است مجالست کنیم، یا با کسی که هیچ ندارد؟



ما در عزم به طاعت، عازم به رفاقت و دوستی و همنشینی با غنی قادر و دانای کریم هستیم؛ و در عزم بر معصیت، عازم به رفاقت و همنشینی با فقیر عاجز جاهل و لثیم. برای تسهیل طاعت، و اجتناب از معصیت، راهی جز این نداریم که متوجه شویم و یقین کنیم که: طاعت، نزدیکی به تمام نعمت ها و خوشی ها و دارایی ها و عزت ها است. و معصیت، عبارت است از محرومیت و ناخوشی و نداری و ذلت...



اگر کسی اهلیت داشته باشد یعنی طالب معرفت باشد و در





فقرادر کمبودها و فقر و ناداری، باید صبر و شکیبایی داشته باشند؛ و بدانند که آنها هم از نعمت های دیگری برخوردارند که اغنیا برخوردار نیستند. و ثروتمندان، بلاها و ابتلائات و گرفتاریهایی دارند که مستضعفان و محرومان ندارند!

خوبی و خوشی عیش، تنها به زیادی وسایل راحتی نیست؛ راحتی درونی و رفاه و خوشی و آرامش دل، به داشتن وسایل رفاه و راحتی نیست؛ بلکه چه بسا وسایل رفاه، اسباب نگرانی و ناراحتی و اضطراب درونی را فراهم کنند!

خدا کند که مادیات برای ما وسیله باشند، به گونه ای که وقتی امور دنیوی به ما اقبال کردند، سبب تأکید و اقبال ما به امور معنوی و آخرت گردند.

داشتن وسایل راحتی و رفاه، غیر از راحتی و رفاه و آرامش دل است: (الَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ...: تنها وسیله آرامش دل، ذکرُ الله است) ولی ما بر اسباب تکیه می کنیم و از مسببِ الاسباب غافل هستیم.

اگر بی تفاوت باشیم و برای رفع گرفتاریها و بلاهایی که اهل ایمان بدان مبتلا هستند دعا نکنیم، آن بلاها به ما هم نزدیک خواهد بود.

خدا به ما توفیق تنبّه دهد که اگر در ابتلا و آزمائش قرار گرفتیم، بد را خوب و خوب را بد نبینیم... ما خرابیم، خدا کند بفهمیم که خرابیم تا به فکر اصلاح و درمان بر آییم!

چه قدر رحمت خداوند شامل حال کسانی است که بی تفاوت نباشند و برای رفع این همه ابتلائات و بلاهایی که مسلمانان و بر اهل ایمان وارد می شود، گریه و تضرع و ابتهال کنند!

شیطان با شش هزار سال عبادت، عاقبتش آن طور شد، آیا ما می توانیم به خود مغرور شویم؟! به خدا پناه می بریم!

ای کاش می فهمیدیم که چاره کار ما در یک چیز

منحصر است و آن این است که: تکلیف الهی را تشخیص بدهیم و بدانیم که چه کار را باید بکنیم و چه کار را نباید بکنیم! وظیفه ما همین است که در صورت امکان، امر به معروف و نهی از منکر کنیم، اما این که چه طور نتیجه بدهد، مقدرات دست ما نیست.

بنده خیال می کنم فضیلت بُكاء [گریه] بر سیدالشهداء (علیه السلام) بالاتر از نماز شب باشد. به هر عملی که به واسطه آن و از راه آن، حال ما مساعدتر است و توجه ما به خدا بیشتر است، باید به همان بیشتر بپردازیم و خود را با آن، به ذکر و مراقبه و توجه به حضرت حق مشغول سازیم.

آنان که مثل انبیا (علیهم السلام) مأمور تبلیغ هستند و بدون چشم داشت و منت، کار آنها را انجام می دهند، خدا می داند چه مقاماتی دارند! البته در صورتی که (عالم بما یفعل و یترک و عامل بما یأمر و ینهی: به آن چه باید عمل یا ترک شود آگاه باشد و به آن چه امر یا نهی می کنند، عمل کند) باشد!

دینداری انسان وقتی معلوم می شود که بر سر دوراهی دنیا و آخرت، و متابعت هوای نفس و شیطان یا بندگی رحمان قرار گیرد.

چه قدر انسان مؤمن باید مقید باشد که خلاف یقین مرتکب نشود! حفظ دین، روی آتش راه رفتن یا آتش در دست گرفتن است.

اگر بخواهیم محیط خانه گرم و باصفا و صمیمی باشد، فقط باید صبر و استقامت و گذشت و چشم پوشی و رأفت را پیشه خود کنیم تا محیط خانه گرم و نورانی باشد.

خوشا به حال کسی که خطای خود را ببیند، و به عیب خود توجه داشته باشد و عیوب دیگران را نادیده بگیرد و خود را کامل و بی نقص نبیند.

ما باید باب توجیه خطا و اشتباه را به روی خود ببندیم و برای هر خطا، زبان به استغفار بکشاییم و اگر قابل جبران باشد، جبران کنیم.

خدا نکند حرام در نزد انسان زینت داده شود! این یک بیماری قلبی است که انسان به آن مبتلا می شود، و با وجود راههای حلال که نیازش را برآورده می کند، خود را به حرام گرفتار می نماید!

در گرفتاریها باید قدم به قدم، به دفتر شروع نگاه کنیم! هر کجا دیدیم واضح و آشکار است، پیش برویم. و در موارد شبهه ناک و تاریک، خودداری و توقف کنیم.

وای بر ما اگر در خصوص خور دنیها و نوشیدنیها از حرام اجتناب نکنیم! زیرا همین غذاها است که منشأ علم و ایمان و یا کفر ما می شود!

در این مطلب جای شک نیست که اگر انسان بدان موفق باشد، برای او کافی است و تمام مطالب و نتایج ریاضات شاقه و دشوار را دارد! و آن مطلب این است که: انسان خود را در محضر خدا ببیند و خدا را در همه احوال مطلع از خود و در همه جا حاضر و بر همه کارها و احوال خود، ناظر بداند.

شکر، موجب ازدیاد آفرانی نعمتهاست، و اگر شکر نکردید، خبری از ازدیاد نیست. لذا اگر دیدیم از دیاد نیست، شک نکنیم و بدانیم که شکر نیست.

ما باید در حال رخاء آسایش، حالت ابتهال و تضرع و توسل داشته و ملتجی و شاکر باشیم، تا در حال شدت و گرفتاری به فریاد ما برسند؛ و گرنه همان بلا و گرفتاری به سراغ ما می آید.

عدم انجام کارهای خیر از قبیل صدقات جاریه و ساختن بناهای خیریه عام المنفعه، مساجد، حسینیه ها، حمامات، مدارس، و بیمارستانها و... که امروزه مردم از آنها محروم هستند، از بی پولی نیست؛ بلکه از بی توفیقی ما است!

آن چه از ما می پسندند، معرفت الله و خداشناسی است که موضوع آن اشرف موضوعات است، و از راه معرفت نفس نیز حاصل می شود.





هر کسی کاسه ای از ابتلائات دارد که مطابق وجود و استعداد او است. و کاسه های اشخاص، از بلایا پر شده است؛ ولی خدا همه را دوست دارد.



خدا کند شغل نافع به حال خود را تشخیص دهیم و تثبیت در آن پیدا کنیم و در آن ثابت قدم باشیم، و هر روز فکر تازه ای در سر نداشته باشیم و هر لحظه به رنگی نباشیم!



از گذشتگان عبرت بگیریم که ما هم مثل آنها به مرگ نزدیکیم و چهار روز باقیمانده عمر را گمان نکنیم که چهار صد هزار سال خواهد بود!



باید بدانیم که مطلب فقط یکی است و آن، بندگی خدا است. و بندگی خدا در طاعت خدا است، و طاعت خدا در ترک معصیت خدا در اعتقادات و در عمل است.



هر کس به پایین تر از خودش نگاه کند و بگوید: (الحمد لله)، اصلاً خود همین شکر گزاری، سبب غنا می شود... خود این شکر، موضوعیت و سببیت برای غنی شدن فقیر دارد.

تشخیص تکلیف، نوری است در قلب مؤمن. در صورتی که به تکلیف عمل کند، دیگر زندان و شکنجه برای او سهل و آسان است.



اگر ملاقات خدا در آخرت ممکن باشد، در دنیا هم ممکن است به همان ملاک امکان؛ منتها نه با دیده سر و بصر، بلکه با دیده دل و بصیرت.



انسان می تواند در تمام شرایط و ابتلائات، راه مستقیم و صراط بندگی و عبودیت را ببیند و در نتیجه، قرب حاصل کند.



موجبات خواطر و غفلت و نسیان از یاد و ذکر حضرت حقیق را خود ما فراهم می کنیم... در اثر محاسبه و مراقبه، عیب کار آشکار می گردد



به اندازه ای طالب معرفت و هدایت در رسیدن به مقصد و یافتن او، و به داخل شدن در محضر قرب و معرفتش نزدیک است، که گویا به او می گویند: رسیدی، داخل شو!



این دعا خیلی عالی است که دستور داده شده است در زمان غیبت خوانده شود که: (یا الله، یا رحمان، یا رحیم، یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ، ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ! ای خدا، ای رحمت گستر، ای مهربان، ای گرداننده دلها، دل مرا بر دینت ثابت و استوار گردان!)



خیلی خوب است که خدا به انسان چنین قوه و یقینی بدهد که برای غیر خدا محزون نشود! شجاعت و ایمان و استقامت قوی لازم دارد.



خداوند، ایمان کسانی را که در گرفتار بها ثابت قدم بمانند، تقویت می کند تا هیچ ابتلائی آنها را از پادر نیاورد و با ایمان و ذکر و انس با خدا از دنیا بیرونند.



به چیزی غیر از توکل و یاد خدا برای انسان، آرامش حاصل نمی شود. و چیزی غیر از اعراض از یاد خدا و غفلت، زندگی را تلخ و ناگوار نمی کند.



آیا راه خدا و بندگی را پیدا کرده ایم تا در راه باشیم؟

# هیأت



عبارت به احترام برادرم برداشتم  
با حمیدرضا بهاری درباره  
پدر، برادر و استادش

عمر کوتاه، زندگی با کیفیت  
حجت الاسلام حمید  
مقدسیان، نوه شاه حسین  
بهاری از دایی اش می گوید

خدا کند  
ما هم به حساب بیاییم!  
اعظم بهاری از ۳۳ سال  
زندگی مشترک می گوید

پدر، عشق، پسر  
چگونه شانه محمدحسین  
۱۹ ساله لرزید





درگذشت یادگار «شاه حسین قصیده خوانان» در ۵۲ سالگی

## علیرضا بهاری سال مرگ خوبان را کامل کرد

حمید محمدی محمدی

فقط سه روز به آمدن بهار مانده بود که آن خبر سخت باور در شهر پیچید. ۵۲ سال، عمر کوتاهی بود برای مردی که تازگی‌ها جلسه گردان خانه مداحان شده بود. با چند نفری تماس گرفتم تا خبر را شایعه تلقی کنند، اما بی خبری آنها، موضوع را پیچیده‌تر کرده بود. دل نداشتم به شماره خودش زنگ بزنم. یقین اگر برمی داشت، بدون آنکه حتی جمله‌ای بین ما رد و بدل شود، یکی از مسرت‌بخش‌ترین خبرهای عمرم را دریافت می کردم: اما چنین نشد. صدا بریده بریده آمیخته به گریه به این سو رسید: «بابا تمام کرد... بابا تمام کرد...!»

آن وقت، تمام تصویرهایی که از علیرضا بهاری در ذهن داشتم، مثل یک فیلم کوتاه، سریع و زنده از مقابل چشمم گذشت؛ درس گرفتن از استادش حاج احمد صالح در حجره کوچک او، نوحه خوانی هایش در مسجد حاج ابوالفتح، دو دهه قبل و پس از منبر روحانیانی چون مرحوم رحمانی همدانی، شیخ علی ادبی یا سیدقاسم شجاعی، مصاحبه طولانی ام با او، ۴ سال قبل در یکی از خبرگزاری‌ها و دست آخر، جلسه هفتگی مداحان در خانه مداحان و گلایه ظریف او از چاپ یک گزارش.

در تصویر آخر، عینکی به چشم داشت و چهره‌اش شکسته‌تر از قبل می نمود. اشاره کرد که نزدیک تر بروم. مقابلش زانو زدم و قبل از آنکه مجلس را شروع کند، مهربانانه و با لبخندی ملایم گفت: «با همه آره با ما هم آره؟»

فرصت نشد با هم درباره گزارش انتقادی من درباره تعطیلی جلسات ماه مبارک جامعه مداحان حرف بزنیم؛ گزارشی که در میان ذاکران و مداحان، موافقان بسیار و مخالفانی چند داشت؛ و آن روز، یکی از گلایه‌مندان چاپ آن گزارش در خیمه، علیرضا بهاری بود، اما لبخندش و جمله آمیخته به شوخی اش نشان می داد که قرار است با موضوع منطقی برخورد کند.







متولد سال ۳۹ بود و از سال ۶۲ رسماً مداحی را شروع کرده بود. خودش می‌گفت: «از همان کودکی به دستگاه اهل بیت علیهم‌السلام علاقه‌مند بودم و دنبال پدرم در جلسات مذهبی می‌رفتم. عشقم این بود که پدرم نوکر امام حسین علیه‌السلام است، اما خودم خیلی به این کار علاقه نشان نداده بودم؛ تا اینکه پدرم از دنیارفت و لباس مداحی را با اصرار حاج اکبر کاظمی، مرحوم حاج سیدمصطفی هاشمی دانا و شهید مقدسیان (دامادمان) در مجلس ختم پدرم پوشیدم. در واقع به پیشنهاد شهید مقدسیان مداحی را شروع کردم.

علیرضا بهاری زمانی که جامه ستایش ائمه طاهرین سلام‌الله‌علیها را بر تن کرد، مداح تازه‌کار و نورسیده‌ای هم نبود. قبل از اینکه پدرش فوت کند، در دوران نوجوانی، هیئتی را با دوستانش بر گزار می‌کرد که مداح نابینایی به نام حاج ابوالفضل در بندی در آن می‌خواند. مرشد ابوالفضل، حافظ کل قرآن و ادعیه بود. دوستان علیرضا چون می‌دانستند پدرش مداح است، اصرار می‌کردند که او در هیئت، مداحی کند. علیرضا هم از روی متن کتاب‌ها مداحی می‌کرد، اما بعدها از استادش - حاج احمد صالح - شنید که از رو خواندن شعر، کار خوبی نیست. حاج علیرضا بهاری در یک جو کاملاً اختیاری، مداحی را انتخاب کرده است. هر چند که لباس مقدس ذکر عترت پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله را به توصیه بزرگ‌ترها بر تن کرده باشد. اینکه می‌گویم مداحی برای او یک «انتخاب» بوده به این دلیل است که به یاد دارم او در مصاحبه‌ای بر این جمله تأکید کرده بود که پدرش می‌گفته: «اگر بعد از من هم خواننده نشدی، هیچ مسئله‌ای نیست، اما نانی که به شما دادم، حرام می‌کنم اگر پایتان را از در خانه سیدالشهدا علیه‌السلام جای دیگری بگذارید.» و این وصیت او آویزه گوش پسر شد.

#### پسر کو ندارد نشان از پدر

شاه حسین بهاری را به اخلاص عجیبش به ائمه معصومین به خصوص امام حسین علیه‌السلام می‌شناختند. وقتی پدر در مساجد و تکایای بازار می‌خواند یا روی چهارپایه عزاداری قرار می‌گرفت، همیشه علیرضا کنار دست او بود. به تعبیر خود او، «پدر به ما یاد داد که عشق‌های دنیایی لحظه‌ای و زودگذر است؛ همانند سرمایه‌دارانی که بعد از مرگ، سرمایه را با خود نمی‌توانند ببرند، اما ما سرمایه عشق و محبت اهل بیت علیه‌السلام را می‌توانیم با خودمان ببریم و این معنای صحیح مسیر درست عشق‌بازی است.» او همیشه چه روی منبر و چه در گفتگوها و گپ‌ها

می‌گفت: «به پدرم بسیار افتخار می‌کنم و به خود می‌بالم که امام حسین علیه‌السلام نوکری پدرم را امضاء کرده است.» حالا کسی که درست روز میلاد مجسمه صبر و بردباری، بانوی آزاده کربلا، حضرت زینب کبری سلام‌الله‌علیها و در آستانه ایام شهادت حضرت صدیقه سلام‌الله‌علیها جان می‌دهد، آیا نوکری‌اش امضاء نشده است؟

#### مداح یعنی این

بیش‌ترین تصویری که از حاج علیرضا بهاری مقارن در گذشتش در رسانه‌های گوناگون منتشر شد، عکس‌هایی از عزاداری در بازار تهران بود؛ مردی با عبا یی بر دوش، پالتوی بلندی بر تن و عرفچین سیاهی بر سر. تا جایی که یاد می‌آمد او همیشه عبا می‌انداخت و پالتوی پوشید. اصطلاحاً مداح کت و شلوار نبود، اما عرفچین را خیلی‌ها ندیده بودند. گویی در آخرین تصاویر، او شباهتی بسیار به پدرش - حاج شاه حسین - پیدا کرده بود و گویی دل‌تنگ او بود. اما از نظر او، همه مداحی همین‌ها نبود. عبا، پالتوی بلند و عرفچین، تمام نشانه‌های یک ذاکر وارسته و باخلاص نبود. او در تعریف یک مداح جامع و کامل می‌گفت: «مداح هم باید حرمت لباس پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله را حفظ کند، هم استاد ببیند و هم اخلاص و سوز درونی داشته باشد.»

اول از لباس یک مداح شروع می‌کرد و می‌گفت: «عبا برای من بسیار مورد احترام است. در شرایطی بوده که بدون عبا خوانده‌ام، اما به دلم ننشسته، چون احساس کردم خارج از شیوه مداحی حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام می‌خوانم. دوم اینکه یک مداح باید بداند که ابتدا خداوند تبارک و تعالی، این خانواده را مدح کرده است و ما نمی‌توانیم خود را در کنار خدا بگذاریم و مداح ایشان بدانیم.»

سبک مداحی علیرضا بهاری، همیشه سنتی و آیینی بود و خیلی از سبک‌های جدید را نمی‌پذیرفت. به نظر او این سبک‌ها مقطعی هستند و تاریخ مصرف کوتاهی دارند. او می‌گفت: «حتی فرزندان من هم که از جوانان این جامعه هستند، واقعاً با سبک‌های سنتی و آیینی انس دارند. ممکن است در مداحی‌های سبک تند هم موردی به دل بنشیند، اما ماندگاری ندارد. الآن هم بعضی جوان‌ها همراه من شده‌اند که البته دوست ندارم عنوان شاگرد را برای آنها استفاده کنم و خودم را استاد بدانم. این جوان‌ها را خیلی دوست دارم؛ چون سبک اصیل و سنتی را برای مداحی انتخاب کرده‌اند. سال‌هاست که در بازار تهران می‌خوانم و هر سال یکی از سبک‌های سنتی را انتخاب می‌کنم و از شاعر می‌خواهم که طبق آن، شعری با مضامین و مطلب جدیدتر بگوید.» او عقیده داشت: «مداح باید اهل بیت علیهم‌السلام را

#### استاد به روایت شاگرد

علیرضا بهاری، سرآمد شاگردان حاج احمد صالح بود و به یاد دارم در خیلی از مواقع، وقتی از استاد می‌خواستند بخواند، به شاگردش - که حالا برای خود مداح ارزنده‌ای شده بود - اشاره می‌کرد و می‌گفت: «علی بخوان!»

بهاری که هم‌فرزند یک استاد و هم شاگرد استاد دیگری در عرصه مداحی بوده است، از شروع خواندنش می‌گفت: «اینکه: «وقتی می‌خواستم مداح شوم، حاج احمد صالح به من گفت که می‌خواهی چگونه مداحی شوی؟ گفتم: دوست دارم مثل پدرم مداحی کنم و او نیز در این راه به من کمک کرد.» زمانی حاج علیرضا پا به میدان گذاشت که سال‌های میانی جنگ تحمیلی را تجربه می‌کردیم و شعرها و نوحه‌ها مطابق حال و هوای جامعه سروده می‌شد. خود او درباره این شرایط می‌گفت: «وقتی در زمان جنگ مداحی می‌کردیم، حاج احمد صالح به من گفت که بالاخره روزی جنگ تمام می‌شود. پس تنها برای جنگ شعر حفظ نکن، چون بعد از جنگ این شعرهایی که حفظ کردی به درد نمی‌خورد. در قدیم ما برای گرفتن شعر راه‌های زیادی رفته‌ایم و بعد از این همه تلاش، شاعران شاه بیت شعر را در اختیار مانمی‌گذاشتند.»

#### سال مرگ عزیزان

سال ۹۱ روزهای پرمهر و میری برای مداحان بود که جامعه ستایشگران ائمه طاهرین سلام‌الله‌علیها، بهترین مداحان خود را در این سال سخت از دست دادند. از دست رفتن حاج حسن خطیب، حاج محمود قاری‌زاده، حاج سیدخلیل خانیان، حاج مصطفی ذوالفقاری و دست آخر حاج علیرضا بهاری، فقط گوشه‌ای از روزهای تلخ این سال غم‌انگیز بود. اما در میان این همه، مرگ جوان‌ترین مداح از دست رفته بسیار سنگین و بهت‌آور بود. روز ۲۷ اسفند سال ۹۱ در حالی که او همراه با خانواده‌اش در شهرستان محمودآباد به سر می‌برد و می‌خواست تعطیلات نوروز را در کنار مضجع شریف رضوی بگذراند در ۵۲ سالگی درگذشت.

تنها یک روز بعد، جنازه او با حضور صدها نفر از دوستان و علاقه‌مندانش در خانه مداحان تشییع شد و با همان شکوه در گورستان ابن بابویه و در کنار پیکر پاک پدرش - شاه حسین بهاری - آرام گرفت.



## قرار باشد نخوانم بہتر است نباشم

اکبر تهرانی با حاج علیرضا بهاری صیغه برادری خوانده است. او از بستگان و همسایگان مرحوم بهاری نیز هست و همین امر موجب می شود تا با او در چند جمله کوتاه همکلام شویم. تهرانی در یک بیان کامل می گوید: «قدر او مثل چهره های ماندگار، بعد از مرگش آشکار خواهد شد. با اینکه احترام فراوانی برای برادر او قائل هستم، اما عقیده دارم که کسی نخواهد توانست خلأ حضور او را پر کند؛ همانطور که حاج علی می گفت من نمی توانم جای پدرم را پر کنم و در این زمینه ادعایی نداشتم.

من با او بزرگ شده ام و او را اینگونه دیده ام: در مقام انسانی، فردی مهربان و متواضع و در مقام یک مداح، اخلاص او ناب و نایاب بود. به همین دلیل بود که همسایگی او را توفیق می دانستم. بر جسته ترین خاطره ای که از او به یاد دارم، آماده کردن پارکینگ خانه برای برگزاری جلسات هیئت محبان الفاطمه سلام الله علیها بود. یک روز با هم زمین را آب و جارو می کردیم که به من گفت: اگر قرار باشد در خانه اهل بیت علیهم السلام چیزی گیر ما بیاید، همین است که چراغ این هیئت را روشن نگه داریم.

شبی در بیمارستان به او گفتم که به خودش فشار نیاورد. گفت: موقع خواندن چیزهایی می بینم که نمی توانم نخوانم. اگر قرار باشد نخوانم، بہتر است نباشم.»



## پشتمان خالی شد

بر اساس آنچه خانواده مرحوم حاج علیرضا بهاری می گویند، انس او با سعید مقدسیان، یکی از خواهر زادگانش بیش از سایرین بوده است. سعید که افتخار پوشیدن لباس مداحی اهل بیت علیهم السلام را نیز دارد، خود در این باره می گوید: «حدود ۱۰ سالم بود که پدرم شهید شد و از آن پس، برادر بزرگترم در حق من پدری کرد. از طرف دیگر، حاج علیرضا نیز حکم بہترین پشتیبان را برای من داشت. گاهی آنچه با برادر بزرگم نمی توانستم در میان بگذارم، به دایمی ام می گفتم. در مداحی هم علاوه بر حاج سید محسن حسینی و حاج حیدر توکل، او نیز حق استادی گردن من داشت.»

مقدسیان ادامه می دهد: «استاد سختگیری بود. گاهی یک روزه کامل را آماده می کردم و پیش او می خواندم. می گفت، همه را کنار بگذار. صلاح نیست این شعر یا این مقتل را بخوانی. با اینکه به دل خودم خیلی نشستہ بود، اما حرف او را گوش می کردم و نمی خواندم.» او در باره ماه های آخر حاج علیرضا بهاری می گوید: «در این مدت، اغلب من او را در روضه ها و جلسات همراهی می کردم. همیشه

می گفت: مراقب باش از خانه اهل بیت علیهم السلام دور نیفتی. سبک خواندن مرا هم دوست داشت و می گفت: همینطوری ادامه بده.» مقدسیان می گوید که می دانسته او بعضی مجالسش را به خواهرزاده اش واگذار می کند تا زودتر جا بیفتد: «می دانستم که در خانه نشستہ و به بانی مجلس گفته نمی تواند به جلسه شان برود. بعد به جای خودش مرا به آنجا می فرستاد. گاهی هم خودش می نشست تا من بخوانم که اشکالاتم را برطرف کند.» او ادامه می دهد: «به نظر من کسی نمی تواند جای حاج علیرضا را پر کند، اما لافل اگر قابل باشیم می توانیم روش او را طوری دنبال کنیم که هر کس شنید، بگوید این روش مال علی شاه حسین است.» مقدسیان، از لحظه شنیدن خبر تلخ درگذشت حاج علیرضا می گوید: «اینکه:» منتظر هر خبری بودیم، الا درگذشت او. وقتی دخترش به من زنگ زد، پشتمان خالی شد. هنوز هم این سوگ را باور نکرده ایم. دائم فکر می کنم جایی رفته و قرار است برگردد.» این فرزند شهید مقدسیان آخرین دیدار با مرحوم بهاری را به یاد می آورد که در آن، او پیشانی خواهرزاده اش را بوسیده و گفته است: «به تو هم زحمت زیاد دادم. می روم مشهد زیارت. وقتی برگشتم، تماس می گیرم شما هم به شمال بیایید و دور دور باشیم که اجل مهلت نداد.» وقتی از سعید مقدسیان درباره مهم ترین سفارش او به همشیر زاده اش در طول سال های گذشته می پرسیم، می گوید: «همیشه ما را به مراقبت از مادر توصیه می کرد و می گفت تاهست قدرش را بیاورید.»

مرادی نقش همسر حاج علیرضا را در موفقیت و بالندگی او بسیار با اهمیت می داند و می گوید: «او واقعاً مثل یک پروانه در کنار شمع وجودی حاجی زحمت می کشید و از او مراقبت می کرد. معمولاً غذای جداگانه ای برای او تدارک می دیدند و همیشه مراقب بودند تا آرامش روانی او به هم نریزد تا بتواند به خوبی به مجالس و روضه هایش برسد. واقعاً می دیدم که همسرشان عاشقانه به حاج علیرضا خدمت می کنند و لقب «کنیز حضرت زهرا سلام الله علیها» برانده این بانوی زحمتکش است.» داماد کوچکتر حاج علیرضا حرف هایش را با این جملات پایان می دهد: «بس که به خانم حضرت زهرا ارادت داشتند، مدت ها خودش مثل آن بانو نمازشان را نشسته می خواندند و در دوازدهم ایشان اجازه نمی داد آسود باشند.»



## نماز نشستہ و در دبازو

عباس مرادی، داماد کوچکتر حاج علیرضا بهاری است. در شبی که به دیدار خانواده بهاری رفتیم، او مرگ حاج علی را مرگ پدر خودش دانست و گفت: «سیدالشہدا علیہ السلام و حضرت زهرا سلام الله علیہا عنایت خاصی به او داشتند که او در میان مردم به چنین رتبه ای دست یافته بود. اگر این عنایت نبود، چنین تشییع عظیمی، دور روز مانده به سال جدید و در میان گرفتاری های فراوان مردم انجام نمی شد.»



چگونه شانه محمد حسین ۱۹ ساله لرزید

## پدر، عشق، پسر

جوانک تکیده با کت و شلوار سیاه، خاموش و بهت آلود روبروی مانسته است. مادر و خواهرانش زیر چشمی او را می‌پایند و او هربار که سرش را بلند می‌کند، می‌چرخد سویی در. باور ندارد این همه تصویری را که باز مینه مشکلی به در و دیوار خانه آویزان است. باور ندارد آن همه پیام تسلیت را. باور ندارد پیراهن سیاه خودش را. باور ندارد غم‌های فشرده در گلوئی مادرش را که اگر پسرش مقابلش نبود، هزار بار از گلو بیرون زده بود. اما نرم نرم می‌خواهد باور کند انگار، خوب که حرف‌ها را می‌شنود، گویی چیزهایی به خاطر می‌آورد: دریا، پدر، روضه علی اصغر حسین علیه السلام و... چه شبی بود آن شب!

بالاخره بغضش می‌شکند و شانه‌هایش می‌لرزد. بقیه هم صدا به گریه بلند می‌کنند. محمد حسین که باور کرده باشد، بقیه راحت‌تر می‌پذیرند که پدر دیگر به خانه بر نمی‌گردد.

«در سفری که با بابا به کربلا رفته بودیم، خیلی تأکید می‌کرد که پایین پای سیدالشهدا علیه السلام بنشینیم. وقتی به حرم رفتیم، اشاره کرد که بروم پایین پای حضرت. وقتی برگشتم، داشتم دعا می‌کرد. گفتم: بابا! نوحه علی اصغر رو برام می‌خونی؟ شروع کرد خواندن. طوری شد که خادمان حرم به ما اخطار دادند که آنجا را ترک کنیم؛ بس که جمعیت جمع شده بود و ما از حال خودمان خارج شده بودیم. شعر شش ماهه را من آنجا حفظ کردم و هیچ وقت از یادم نخواهد رفت.»

شروع می‌کند به خواندن. گویی تاریخ، یک بار دیگر به سال ۶۲ و مرگ شاه حسین بهاری برگشته است. آنجا هم پدر از دنیا رفت و پسر رخت مداحی به تن کرد و حالا همان پسر از میان ما رفته و محمد حسین ۱۹ ساله می‌خواهد بخواند.

حرمله رو خبر کنبد تیر بذاره تو تیر کمون

کاشکی می‌شد قلب منو حرمله می‌گرفت نشون

بابام دیگه یار نداره با هیچکسی کار نداره

پس چرا حرمله می‌خواد تو دامنش گل بکاره؟

آبش بدین آبش ندین شیش ماهه داره می‌میره

شیش ماهه مون زبونشو دور لباش می‌گردونه

«به دقیقه نکشید که از دنیا رفت. باهم در ساحل دریا بودیم.

آن نگاه آخرش هیچ وقت از ذهنم پاک نمی‌شود و همیشه

جلوی چشم من است. در همان لحظات اول، این شعر را خواندم

و من و مادرم گریه کردیم. من اولین روضه‌خوان بابا

بودم. با این همه باور ندارم که رفته باشد.

شب‌ها به عشق این می‌خوابم که صبح

بلند شوم و ببینم هست.»

اینجاست که شانه‌های محمد

حسین می‌لرزد و به هق‌هق

می‌افتد.

اعظم بهاری از ۳۳ سال زندگی مشترک می‌گوید

## خدا کند ما هم به حساب بیاییم!

جنس گفته‌های شریک زندگی یک مداح، همیشه متفاوت است. کسی که سال‌ها با علیرضا بهاری زندگی کرده و سرد و گرم روزگار را با او چشیده است، حتما حرف‌های دیگری دارد؛ به ویژه آنکه مداحانی مانند او، سالی چند دهه از عمر خود را به دلیل حضور در شهرستان‌ها دور از خانواده به سر می‌برند و همسر در این تنهایی، بار غیبت او را نیز به دوش می‌کشد.

اعظم بهاری که قبل از همسری، عموزاده حاج علیرضا بوده، ۳۳ سال در کنار او زندگی کرده است، حرف‌هایش را با دعای فرج شروع می‌کند و می‌گوید که چون همسرش همیشه مجلس روضه را با این دعا آغاز می‌کرده، او نیز از این کار پیروی می‌کند: «به من تأکید کرده بودند که شما به تربیت بچه‌ها رسیدگی کن و من به همین خاطر، خیلی کم از خانه بیرون می‌رفتم. حتی اگر دوستانم از من دعوت می‌کردند که باهم به مجلس روضه برویم، من نمی‌پذیرفتم. غیر از اینکه باید کنار بچه‌ها بودم، حساسیت‌های غذایی یک مداح باعث می‌شد تا من یک مراقبت خاص هم درباره حاج آقا داشته باشم.»

او می‌گوید: «وظایف پدری‌اش را انجام می‌داد، اما هیچ وقت فرزندانش را مجبور به انجام کاری نمی‌کرد. حتی مثل خیلی از مداحان، محمد حسین را وادار به خواندن نکرد، اما پسر، زمانی که پدرش در آغوش ما تمام کرد، بی‌اختیار شروع به خواندن کرد. او می‌خواست با این کار به پدرش بگوید که راهش را ادامه خواهد داد.»

خانم بهاری درباره جانشین‌ترین روضه حاج علیرضا می‌گوید: «تقریباً همه روضه‌ها را خوب می‌خواند، اما وقتی روضه خانم حضرت زهرا سلام‌الله علیها را می‌خواند، چیز دیگری بود. شاید به همین دلیل بود که در آستانه ایام فاطمیه از دنیا رفت.»

همسر حاج علیرضا ادامه می‌دهد: «همه امیدم به پرستاری‌ها و مراقبت‌هایی است که در طول دوره بیماری از او کرده‌ام. وقتی با او خلوت می‌کنم، می‌گویم: حتما جای شما خوب است، اما خدا کند کارهایی هم که ما کرده‌ایم، یک گوشه به حساب بیاید.»





یادداشت





# حیف که زود رفت...

امیر حسین مدرس

هر آن کسی که قدم زد بر آستان حسین      عزیز هر دو جهان شد قسم به جان حسین  
ز آفتاب قیامت نباشدش وحشت      ز آفتاب، گریزد به سایبان حسین

خبر، هولناک بود و باور نکردنی. گویی سیلی محکمی که روزگار، در پایان سالی دشوار، بر گونه مان بخواباند و تأکید کند که «هان! سختی چنین باید...!!» و چه تسلا بی جز این می توان یافت که: «إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و: «إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَفْتِدُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَأْخِرُونَ» و: «أَيُّمَا تَكُونُوا يَدْرِكُكُمْ الْمَوْتُ» و: «لَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ...»  
و با نهایت درد و داغ، چنین زمزمه کنی که: «دل، بر دلدار رفت / جان، بر جانانه شد...»

علیرضا بهاری، به راستی در زمره ی بیرق داران ستایشگری اصیل و خالص بود. صدایی گرم و زنگ دار و گیرا که لحن و نغمه و بانگ پدرش «مرحوم حاج شاه حسین» را به یاد می آورد. میراث پدری، و افزون بر آن، تعلیم و تربیت شخصیت نامداری همچون «مرحوم حاج احمد صالح» از علیرضا بهاری شخصیتی ماندگار در این عرصه ساخت. مهمترین وجه علیرضا بهاری، نخست ادب و تواضع او در مجالس منقبت و مرثیه ی حضرات آل الله (علیهم السلام)، و سپس احاطه و تسلط وافرش به شعر و مناسب خوانی و مخاطب شناسی (یا به اصطلاح: مجلس داری) بود. او هیچگاه برای برانگیختن احساسات مخاطبش، از شیوه های سخیف و ناپسند استفاده نکرد. تلفیقی از خلوص و ارادت و ادب و صدای گرمش برای لرزاندن دل ها و پیوند با آستان حضرت محبوب پس بود...

در بین ستایشگران اهل بیت (علیهم السلام)، «چارپایه رفتن» یکی از مراحل مهم و تعیین کننده ی مرثیه و قدرت تکنیکی هنر ستایشگری است. کسانی که با این مقوله آشنا نبند، به خوبی بر اهمیت این نکته و تأثیر آن واقفند. به جرأت می توان گفت که «چارپایه» های علیرضا بهاری، در فصول سوگواری بازار تهران و نیز بازارچه ی حضرت عبدالعظیم حسنی در شهر ری، از موثرترین و با احساس ترین و قدرتمندترین مجالس در این نوع بود. «چارپایه رفتن» اصطلاحی است که بر اساس آن، مداح، در جمع سوگواران بر روی چهارپایه ای قرار می گیرد و در زمانی بسیار کوتاه، در حالی که جمعیت او را همچون نگینی ارزشمند در میان گرفته اند، به ترتیب: روضه بخواند، شعر بخواند، احساس و قلب مخاطب را با موضع پیوند دهد، دعا کند، «واحد» بخواند و سرانجام «دم» بدهد، و تمام این ها را حداکثر در ده دقیقه بگنجاند!... علیرضا بهاری یکی از استثنائات «چارپایه» بود.

به سبب دوستی و ارادت سالیانم به او و برادر بزرگوارش «حمیدرضا بهاری» (که او نیز از بهترین های عرصه ستایشگری در روزگار ماست)، برای گردآوری نوحه های قدیمی تهران و پژوهشی که در این عرصه داشتم، جلسات متعددی با یکدیگر نشستیم و گفتیم و گریستیم و صفاها کریم و حاصل این همراهی، آلبوم «ماه نی» بود که در سال ۸۵ تولید و پخش شد.

به حال خویش افسوس می خورم و دست تحسر و تأثر بر سر می زنم که دیگر از فیض دیدار و بهره بردن از محفل او محروم شده ام و اینک باید به صدا و تصاویری به یادگار مانده از او دل خوش کنم. دریغ او...  
روحش در آغوش مهربانی بی اندازه ی خداوند، آرام و با ممدوحان و مخدومان بزرگوارش مأنوس و همنشین، و عمر برادر و دوست عزیزم حمیدرضا بهاری افزون و عزتمند و پر جلوه باد.

ذکر تواز شمار نَفْسِ مَغْتَمِ تراست      یارب که این حدیث ز تکرار نگسلد



با حمیدرضا بهاری درباره پدر، برادر و استادش

## عبارت به احترام برادرم برداشتم

علیرضا ابوالحسنی

حمیدرضا بهاری، خیلی دیرتر از برادرش گل کرد. ۱۱ سال فاصله سنی و شاید تردیدهایش برای روی آوردن به مداحی موجب شد تا شاگردی احمد بروجردی، متخلص به صالح را دیرتر تجربه کند. اما وقتی آمد، تقریباً چیزی از علیرضا کم نداشت. هر دو بوی پدر می دادند و هر دو آموزه های استاد را مو به مو اجرا می کردند.

برادر کوچک تر، متولد ۱۳۵۰ و کم تر از یک دهه است که نامش سر زبان ها افتاده است، اما علیرضا از ابتدای دهه ۷۰ یعنی کم تر از ۱۰ سال پس از مرگ پدرش، حاج شاه حسین بهاری حسابی نامدار شده بود و به قول زورخانه ای ها «تخته اش وسط بود». با این حساب، حمیدرضا بهاری، زیر سایه سه نام بوده است؛ پدرش، استادش و برادرش. به حمید شاه حسین شهره بوده، شاگردی صالح را با خود داشته و گاه با نام برادرش شناخته می شده است. حالا او مانده و تنهایی هایش بعد از پدر، استاد و برادرش. خودش می گوید: من و علی، دو نفری چراغ پدر را روشن نگه می داشتیم و حالا من باید یک تنه، دو چراغ به نام پدر و برادرم روشن نگه دارم و آبروی هر



داشتیم، او تا جایی که در توانش بود، زحمت می کشید. اگر در مدرسه به من می گفتند ولی ات را بیاور، زنگ می زد به حاج علی آقا؛ در صورتی که برادر بزرگتر هم داشتیم، ولی ارتباط با او نزدیک تر و صمیمی تر بود. از لحاظ هزینه های زندگی هم تا زمانی که مرحله ازدواج و خدمت را پشت سر گذاشتیم، او خیلی به ما کمک می کرد.

### ■ در شروع مداحی هم این رابطه باقی ماند یا رهاشان از هم جدا بود؟

من از روزهای نخست ورود به این عرصه، حاج علیرضا را کنار خودم می دیدم. یک روز از پدر شعری گرفتم تا در مدرسه بخوانم. در دنیای نوجوانی دیده بودم که مداحان آب جوش می خورند. وقتی می خواستم خواندن شعر را در خانه تمرین کنم به مرحوم مادرم می گفتم آب جوش بده من بخورم. حاج شاه حسین نگاهی به من کرد و گفت: «از خوانندگی فقط آب جوش خوردنش رو یاد گرفتی؟! خوانندگی خیلی شاخه ها داره. بعد هم آب جوش زیادی خوب نیست. بیا پیش من بخون ببینم فردا چطوری می خوای بخوانی. آبروی منو نبری یه وقت.»

بعد هم اشاره کرد به من و گفت: «بعد از من، این راهم را ادامه می دهد.» من و حاج علیرضا از همین جا کنار هم بودیم؛ منتها با یک تفاوت سنی ۱۱ ساله. زمانی که پدر از دست دادیم، به دلیل شرایط سنی حاج علی آقا و به علت اینکه بین مردم محبوب تر بود و در هیئت ها بیشتر با حاج آقا می رفت، بزرگ ترها او را انتخاب کردند و در همان مجلس ختم پدر، عیابی روی دوشش انداختند. انصافاً او هم خوب جلو آمد و جای پدر گذاشت. من هم در کنار ایشان سعی کردم حرکتی نکنم که خب، همیشه از او عقب تر بودم.

### ■ از گفته های شما اینطور استنباط کردم که فرصت بهره گرفتن از پدر را آنطور که شایسته بود، پیدا نکردید. آیا در یادگیری مداحی هم حاج علیرضا برای شما پدری کرد؟

اول باید گفت که وادی مداحی، عرصه بسیار سختی است. من همیشه گفته ام و الان هم می گویم، بعضی ها به اسم امام حسین علیه السلام بسدو بدو می روند جهنم! چون اسم او را یدک می کشند، در حالی که دارند انحراف می روند. یکی از دغدغه های جدی حاج علیرضا همین بود که مداح از مسیر اهل بیت علیه السلام منحرف نشود. بارها در جامعه و در جلسات عنوان می کرد که بعضی روضه ها اصلاً صحیح نیست و هیچ سندیتی ندارد. من همیشه این نکته های او را

شما برادران دیگری هم دارید، اما وجه مشترک شما با حاج علیرضا در مداحی بود. اگر بخواهید تصویری از قامت او ارائه دهید، این



### تصویر، حاوی چه شاخصه هایی است؟

حساب من با حاج علی آقا فرق می کرد. من دو برادر دیگر هم دارم، اما در وادی خوانندگی، فقط من و او بودیم. صدا در خانواده ما موروثی است و ارتباط من با حاج علیرضا طور دیگری بود. در ۱۲ سالگی پدرم را از دست دادم و او برای من جای پدر را گرفت؛ هر چند برادر بزرگ تر از او هم دارم. زمانی که حاج شاه حسین در سال ۶۲ از دنیا رفت، علی آقا تجربه ای در مداحی نداشت. بزرگ ترها او را واداشتند تا در ختم پدر بخواند. این اول راه او بود. زحمت کشید و به نام پدر اکتفا نکرد؛ در حالی که اگر هر جایی می گفت من پسر فلانی هستم، دعوتش می کردند. نیازی به زحمت و رنج اضافه نبود. چنانچه خیلی از مداحان به اسم پدر آمدند و حتی جای او را پر نکردند؛ چون زحمت نکشیدند و جوهره های نداشتند.

حاج علیرضا محفوظات فراوان شعری داشت و نه تنها من که خیلی از مداحان، همیشه به سوز او و اشک چشمش غبطه می خوردیم.

### ■ گفتید که حساب شما فقط حساب برادری نبوده است. من می خواهم دنباله همین جمله را بگیرم.

ارتباط من با او طور دیگری بود. یعنی جدای برادری، حساب پدر و فرزندی داشتیم باهم. البته شاید از دید مردم چیز دیگری به نظر می رسید. خیلی دوست دارم این مطلب را اینجا عنوان کنم. معمولاً وقتی می بینند دو برادر در وادی مداحی جلو آمدند، حساب هایی پیش خودشان می کنند. چون خوانندگی حس رقابت با خودش دارد، بعضی ها فکر می کردند بین حاج علیرضا و حمید حساب هایی هست. حتی متأسفانه بعضی ها می خواستند بین ما فاصله بیندازند. اما امام حسین علیه السلام خیلی کمک کرد و دعای پدر پشتوانه هر دوی ما بود. خیلی خوب توانستیم با این مسائل کنار بیایم.

### ■ مصادیق این رابطه که از برادری هم گذشته بود، چه چیزهایی است؟

زمانی که پدرمان را از دست دادیم، بیشتر زحمات ما با او بود. به گواه فامیل، خیلی برای من و مرحوم مادرم زحمت کشید. هنگام تحصیل، خدمت و ازدواج، موقعی که واقعاً به یک پشتوانه احتیاج



دو باشم.  
آنقدر مسلط و سخنورانه  
حرف می زند که بحث  
را بکشیم به سه موضوع؛  
دریافت هایش از پدر،  
سبک های مداحی و سرانجام،  
علیرضا بهاری که مشکی  
سوگ او را به تن دارد.

## اصلاً جرأت ابراز وجود نداشتیم که کنار شاه حسین بایستیم



■ با این حال، جدایی شما ممکن بود برای مردم

ذهنیت درست کند.

بله همین طور هم بود. بعضی ها شایعه کرده بودند که این دو برادر اختلاف دارند. هم ایشان می گفت و هم من بارها به بانی ها می گفتم سبک خواندن ما یکی است، اشعاری هم که ما استفاده می کنیم تا حدودی یکی است، سبک خواندن روضه مان هم همینطور. چون هر دو پیش یک استاد تربیت شده ایم و ریشه مان ریشه شاه حسین است. بنابراین ما دو تا که می آییم، کلاً یک سبک و سیاق داریم، پس خوب است که جدا بخوانیم تا مجالس متنوع اداره شود. البته من سوز و اشک او را ندارم و از خدا خواستم کمک کند. نمی خواستم به واسطه رفتن حاج علی سوز خواندن من بیشتر شود.

اجازه بدهید یک نمونه از ادای احترام خود را نسبت به حاج علی آقا عرض کنم. یکی از افتخاراتی که نصیب من شد، این بود که به دست حضرت آیت الله العظمی بهجت معیا شدم، اما به احترام برادر بزرگ تر این عبارا بعد از مدتی برداشتم. یک روز بالای چهارپایه گفتم که اگر روزی بینم که مداحی بین من و حاج علی آقا

محرم آمد و ایام عاشورا است و او یلا حسین تشنه لب در کربلا تنهاست و او یلا این را با صدای لرزان شروع کردم به خواندن. گویی قوت قلب گرفتم. احساس کردم امام حسین علیه السلام عنایتی کرد با این یک خط. حس کردم می توانم در این راه جلو بیایم. این را گفتم و مجلس باشکوهی شد؛ بدون اینکه روضه ای خوانده شود. آن روز حاج علی آقا هم بود و خیلی متأثر شد. بعد هم خیلی خوشحال شد که من بالاخره حرکتی کردم.

■ هیچ وقت احساس رقابت با برادر تان را نداشتید؟

ما از سه جنبه باهم مشترکاتی داشتیم؛ برادر بودیم، شاگرد یک نفر بودیم و هر دو مداح - که در آخری، خواهی نخواهی رقابت هست. من شروع کردم و هر چه سنم بالاتر رفت، تجربه ام بیشتر شد.

تا زمانی خیلی از جلسات را با حاج علی آقا هم مجلس بودم، اما دیگر به جایی رسید که مقداری مجالسمان از هم جدا شد. منتها رگ و ریشه مجالسمان همچنان یکی بود؛ مثلاً او محبان الزهرا را پاچنار می خواند، من محبان الزهرا را مستوفی. اگر هم رقابتی بود، از ناحیه من بود که همواره سعی می کردم خودم را به او برسانم. دیدی که مردم به حاج علی آقا داشتند و رفتارهایی که از او دیده بودند، طبیعتاً در من نبود و الآن هم نیست.

از اینکه من و او دست به دست هم داده بودیم و چراغ پدر را روشن کرده بودیم، احساس سربلندی می کردم. خیلی از مداحان می گفتند خوش به حال شاه حسین. اکثراً ما هر جا می رفتیم این را می گفتند که حاج علیرضا یک طرف تهران را گرفته و حاج حمیدرضا یک طرف دیگر را.

مدنظر داشتیم و از آن درس بزرگی گرفتم. از طرف دیگر، چون فاصله سنی زیادی باهم نداشتیم، ترجیح می داد که من با بزرگ ترها کار کنم. مداحی را پیش مرحوم حاج حسن گودرزی شروع کردم. او شاگرد پدرم حاج شاه حسین بود و به من گفته بود اگر می خواهی مداحی کنی بیا پیش خودم تا تو را راه بیندازم. بعد هم شروع کرد نوحه خوانی و واحد خوانی را به من یاد داد. یک روز حاج علی آقا به من گفت شما اگر می خواهی درست کار کنی، بهتر است پیش حاج احمد صالح بروی. نه اینکه حاج حسن گودرزی را زیر سؤال ببرد؛ بلکه منظورش این بود که باید مراحل بالاتر را تجربه کنم.

مثل دانش آموزی که از راهنمایی باید برود دبیرستان. وقتی موضوع را با حاج آقا گودرزی در میان گذاشتیم و گفتم برادر من به من این توصیه را کرده است، او هم تأیید کرد.

■ خوشحالم که در این گفت و گو، یادی هم از مرحوم حاج احمد صالح شد. چون استاد مشترک شما و حاج علیرضا بودند، بد نیست شمه ای هم از زحمات او بگویید.

حاج احمد آقا برای من و برادرم خیلی زحمت کشید. اولین باری که به من گفتند بخوان، تمام وجودم خیس آب شد. روز عاشورا آمدیم بازار و هیئت محبان زهرا. به من گفتند: برو بالای چهارپایه، گفتم: من چیزی بلد نیستم بخوانم، گفتند: برو بالا بگو من بچه شاه حسینم، همین! برو می خواهیم ترست بریزد. مگر نمی خواهی مداح و خواننده شوی، برو بالای چهارپایه.

مردم دیدند بچه شاه حسین ایستاده بالای چهارپایه، همان خاطرات را زنده می کردند و به یاد می آوردند و همینطور گریه می کردند. من هم صدایم به لرزه افتاده بود و نمی توانستم بخوانم.

با مداحی حمید بهاری (شاه حسین) و اقامه عزاداری به سبک سنتی.

گفتگوی مفصل ما با شما بماند برای مجالی فراخ تر. می خواهیم آخرین جملات شما درباره مرحوم حاج علیرضا بهاری باشد.

چندی قبل حاج اصغر دوستی، مداح به من زنگ زد و گفت که کربلا بوده و خواب حاج علی را دیده

من ظهرهای همه ایام شهادت در امامزاده زید بازار می خوانم. چیزی حدود ۱۲۰۰ سینه زن داریم. متولیان امامزاده به من گفتند: می دانی برای چه شما را انتخاب کردیم؟ نه اینکه صداقت فشنگ است و خوب می خوانی، به خاطر اینکه سبک و سیاق سنتی که دارد از بازار محو می شود، احیا کنیم. در حالی که اولین مناسبت هایی که انجام می خواندم، کم تر از ۱۰۰ نفر پای منبر بودند. چند تا بزرگ در سطح بازار نصب کردند و رویش نوشتند:



حاج علی  
همراه ماست



سینه‌زن‌های مرحوم پدرم و چه گریه‌کنان و رفقای او، هر وقت این عزیزان را می‌بینیم، هنوز از اینها می‌خواهیم که شما اگر مطلبی دارید به ما بگویید که بتوانیم از این مطالب استفاده بکنیم.

■ شما از جمله معدود میراث‌داران سبک‌های قدیمی و سنتی هستید. نسل چهارپایه‌خوانان بازار از دست رفته و دیگر کسی به نام حاج شاه‌حسین، حاج حسن‌گودرزی، حاج احمد صالح و امروز، حاج علیرضا بهاری در میان ما نیست. چطور می‌شود این میراث را حفظ کرد؟ سؤال خوبی است. مدتی در کشور ما همه‌ها نسبت به سبک‌های عزاداری بسیار زیاد شد و تا جایی پیش رفتیم که از نام حسین علیه‌السلام، فقط سین و نون آن را تلفظ می‌کردند. اما مردم ما هوشیار شدند و با تذکر علما و مراجع راه را پیدا کردند. دوباره متوجه شدند سبک‌های جدید تاریخ مصرف دارند، اما «ای اهل حرم...» تاریخ مصرف ندارد. تا زمانی که خدا خدایی می‌کند و چراغی برای امام حسین علیه‌السلام روشن است، این دم هم هست. الان جوان‌هایی هم هستند که به سبک سنتی کار می‌کنند، اما وظیفه ما خیلی سنگین‌تر شده است، ما باید با خواندن، رفتار، گفتار و بار تباط بیشتر داشتن با مداحان قدیم که وجودشان برکت است، ارتباطمان را تنگاتنگ کنیم و بیاییم در موقعیت‌هایی مثل چهارپایه‌خوانی از این سبک‌ها استفاده کنیم.

من مخالف به‌روز بودن یک مداح نیست. اینکه به روز باشی، خیلی خوب است ولی نه اینکه هر چیزی را بخوانی. من اگر نوحه‌ای را که به‌روز بودم می‌دادم، شاید بعد از حاج علی‌آقا از آن نوحه دیگر استفاده نکنم، چون وظیفه من در سنتی خوانی خیلی سنگین‌تر شد.

از من حمید بهاری توقع ویژه‌ای مردم دارند. حالا من وارث دو عزیز هستم.

■ ممکن است این سؤال در این پرونده زیاد پرسیده شود، اما مایلم شما هم بدان جواب مناسبی بدهید. اینکه چرا حاج علیرضا در زمان پدر مداحی را انتخاب نکرد و تقریباً در مقابل یک عمل انجام شده، این راه را برگزید؟ آیا شاه‌حسین بهاری تأکیدی بر این کار نداشت؟

پدرم یک نکته را همیشه در خانواده عنوان می‌کرد و می‌گفت: دوست دارم کسی کارم را ادامه بدهد، اما اگر بچه‌های من خواننده (مداح) هم نشدند، نشدند، اما باید قولی به من بدهند که پایشان را از در خانه امام حسین علیه‌السلام جای دیگری نگذارند. حاج علی‌آقا نه اینکه نخواند. خواننده رسمی نبود. هیئتی در محله شال‌فروش‌ها تأسیس کرده بود، اما دلی به این کار نداشت.

■ چرا مثل خیلی از مداحان در کنار پدر کار را شروع نکرده بود؟

من حمید بهاری یا علی بهاری اصلاً جرأت ابراز وجود نداشتیم که کنار شاه‌حسین بایستیم؛ چه برسد به اینکه بخوانیم. آن عظمت شاه‌حسین و سبک و سیاق او، شاید به ما اجازه نمی‌داد و ما اصلاً به خودمان نمی‌دیدم که برویم بخوانیم. من هم در کودکی در حد مدرسه و سر صف خواندن چهار بیت می‌خواندم. شاید اگر عمر پدرم طولانی‌تر بود من و حاج علی بیشتر از وجودش بهره می‌بردیم. ما زمانی برای استفاده کردن از مرحوم شاه‌حسین نداشتیم، حاج احمدآقا صالح و بزرگانی همچون ایشان، خیلی برای ما زحمت کشیدند، اما یاد و خاطره و آن ذهنیت‌هایی که مردم داشتند چه

## در جلسات عنوان می‌کرد که بعضی‌روضه‌ها اصلاً صحیح نیست



می‌خواهد اختلاف بیندازد، من خوانندگی را می‌گذارم کنار؛ چون امام حسین علیه‌السلام راضی نیست که دو برادر به خاطر نوکری‌اش اختلاف داشته باشند. من مدتی به حرمت آیت‌الله بهجت با عبا در مسجد ایشان می‌خواندم. اما به حرمت حاج علی‌آقا عبا را برداشتم و با کت و شلوار می‌خواندم. برای اینکه او با عبا بخواند و حالت بزرگ‌تری و پدری‌اش حفظ شود. وقتی هر یک از ما می‌خواندیم اگر کسی بیرون بود، نمی‌فهمید علی می‌خواند یا حمید؛ چون تن صدایمان نزدیک به هم بود. بعد مردم اگر می‌خواستند تفکیک کنند، می‌گفتند عبا یا کت و شلوار؟

■ با این وصف، مسئولیت شما و تقاضاهای مردم از تنها یادگار حاج شاه‌حسین بیشتر شده است.

دقیقاً. الان من باید چراغ دو نفر را روشن نگه دارم. در حالی که آن زمان دو نفری چراغ یک نفر را روشن می‌کردیم. واقعاً برای من سخت است. امیدوارم بتوانم باری را که حاج علی‌آقا روی دوش من گذاشت به خوبی به مقصد برسانم. حالا

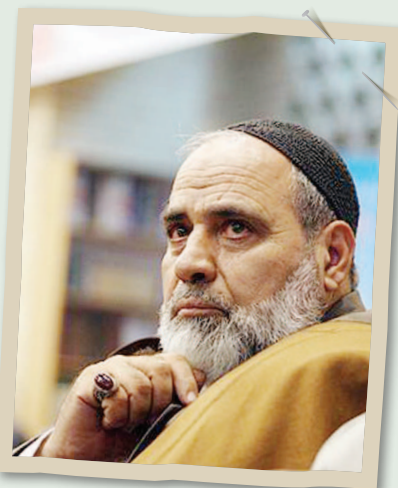


گفتم: حاج علی‌آقا شما از کجا آمدی؟ شما که از دنیا رفته‌ای. می‌گوید: چه کسی گفته من مرده‌ام؟ زنده‌ام و آمده‌ام جلساتم را بخوانم. این رویا نشان می‌دهد که هنوز به مجالش اهمیت می‌دهد. حتماً آن دنیا سفره اربابش به روضه واقعی رسیده است. به گمان من، ما همه صوت هستیم و در جنجال جلسات به سر می‌بریم. اما او به اصل رسید.

است. گفت: روضه‌ای برقرار بود و من در میان جمعیتی نشسته بودم. منبر خالی بود. در عالم خواب زمزمه می‌کردیم که پس چه کسی قرار است بخواند؟ همانطور که به خودمان نگاه می‌کردیم و می‌پرسیدیم چه کسی باید برود بخواند، درمی‌آید جای دیگر مجلس باز شد و حاج علی‌آقا آمد داخل مجلس نشست روی منبر و قبل از اینکه بخواند، دویدم سمت او و

## مطابق الگوی رهبری مداحی می‌کرد

حاجیدالله بهاش - مداح پیشکسوت و مولف کتب مذهبی



می‌پردازند، یکی از آنها قطعاً حاج علی‌رضا بهاری خواهد بود.

براساس این الگو بود که او ابتدا یک شعر کوتاه اخلاقی می‌خواند، سپس مدح یکی از حضرات معصومان را می‌کرد، روضه می‌خواند و نوحه‌ای را دم می‌داد و مردم را به سینه‌زنی وامی‌داشت. این یعنی همان که در طول تاریخ توانسته مذهب ما را با مهر و محبت ائمه اطهار سلام‌الله علیها زنده بدارد؛ چرا که پند و موعظه هم در کنار خود دارد و اسیر جودگی‌های مرسوم این روزگار مانده است.

من به حاج علی‌رضا بهاری، نمره بالایی چه در انسانیت و چه در مداحی می‌دهم. او این ظرفیت داشت که در سال‌های جوانی گرفتار جو حاکم بر مداحی عامه‌پسند کشور ما بشود، اما این اتفاق نیفتاد و او در مسیر صحیح مدح و منقبت اهل بیت علیهم‌السلام ثابت قدم باقی ماند. شاید چنین ثبات قدمی موجب شد تا همگان او را در عین جوانی، استادی پخته ببینند و همواره از منبرش نکات فراوانی یاد بگیرند.

و روضه گوش می‌دهند، از او چه می‌خواهند. به تعبیر دیگر، مستمع را خیلی خوب می‌شناخت و روانشناسی آنان را در دست داشت. با این حال، اهل نمایش دادن نبود و ابتدا خودش می‌سوخت و بعد، حال شنونده را با خواندنش عوض می‌کرد.

همین تواضع و فروتنی او نسبت به دیگران موجب شد تا همه او را انسانی بزرگ و با شخصیت بشناسند. چرا که اغلب افراد، مداح یا غیر مداح، تا به شهرتی می‌رسند، گذشته خود را از یاد می‌برند. گویی که استاد به دنیا آمده‌اند! اما حاج علی‌رضا بهاری نه تنها حد خویش را می‌شناخت که حتی از جایگاه بحق خودش نیز پایین‌تر قرار می‌گرفت و با این کار، در واقع خودش را بزرگ می‌داشت.

من او را به چند دلیل دوست داشتم؛ همانطور که گفتم، اول به خاطر حق‌شناسی از بزرگ‌ترها و دیگری، احیاء و حفظ سبک و سیاق گذشتگان مداحی ما - که پدرش هم یکی از همان‌ها بود. اگر بخواهیم چند تن از مداحان کشور را نام ببریم که بالگویی ترسیمی رهبر معظم انقلاب، به ذکر و ستایش اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام

یک مداح خوب، علاوه بر آنکه باید صدای خوش، شعر خوب و سوز و گداز فراوان داشته باشد، به حسن اخلاق هم نیاز دارد. جامعه ما مداحی را که شخصیتش با ادب آمیخته نباشد، دوست ندارد و پس می‌زند. مرحوم حاج علی‌رضا بهاری را می‌شود یک مداح کامل دانست؛ چون یکی از خصوصیت‌های اخلاقی او، ادب نسبت به بزرگ‌ترها، مردم و مستمعانش بود. او می‌دانست کسانی که پای منبرش می‌نشینند

## باور کنید چشمش زدند

حاج اکبر عطری - مداح پیشکسوت

علی بچه باتقوایی بود و خیلی خوب می‌خواند. وقتی در بازار روی چهار پایه نوحه می‌خواند، انگار خود شاه حسین است که دارد می‌خواند. اصلاً خود خودش بود و بی‌جهت نبود اگر به او می‌گفتند علی شاه حسین. با این حال، اهل فیکور گرفتن و تکبر کردن نبود. با همه آدم‌ها خوب می‌جوشید و مهربان بود.

ز حمت کشیده ما سوار هستند؟ ولی جامعه ما این حرف‌ها را قبول نمی‌کند. مداح انگار باید سکوت کند و اجازه ندهد کسی بفهمد او چه دارد و چه ندارد؛ چون اگر اینطوری نباشد، چشم می‌خورد و هنوز نفسی تازه نکرده دار دنیا را وداع کند و از میان ما برود.

علی همینطوری از میان ما رفت. باور کنید چشمش زدند.

یک نکته دیگر اینکه، کاش رسانه ملی که معمولاً در اختیار یک طیف مشخص است و فقط بعضی مداحان در آن برنامه دارند، کسانی مثل علی را به مردم ایران معرفی کرده بود. حیف بود مداحی او را یک ملت نشینند.

من معتقدم که چشم زخم او را کشت. باور کنید با آن سر و وضع و نحوه آمد و رفت، چشمش زدند؛ و گر نه حالا حالاها باید در میان ما بود و از دستش نمی‌دادیم. مردم یک جوری به مداح جماعت نگاه می‌کنند؛ انگار همیشه باید یک لباس معمولی بپوشد و یک ماشین قراضه سوار شود.

وقتی یک کسی پرستیژی خوبی دارد، لباس‌های زیبا می‌پوشد و خودروهای راحت سوار می‌شود، انگار مورد انتظار مردم نیست؛ در حالی که چه اشکالی دارد یک مداح زندگی خوب داشته باشد، لباس فاخر بپوشد و با وسیله مناسب به مجالسش برود؟ آیا حتماً باید وسیله نقلیه یک مداح، هنوز همان موتور سیکلت رکس قدیمی باشد که بعضی مداحان



## درد بر شرف این مردم!

حاج مهدی آصفی - شاعر و مداح پیشکسوت



من با پدر علیرضا بهاری از سال‌های دور آشنا و رفیق بودم و با هم در هیئت‌های معروف تهران مثل محبان‌الزهرا، پاچنار و پیر عطا می‌خواندیم. مرحوم بهاری پسر، با اینکه ریشه‌دار بود و افتخار فرزندی چنین پدری را داشت، خودش به تنهایی موضوعیت داشت. او از روابط عمومی بسیار قوی و خوبی برخوردار بود و در برابر مردم، همیشه تواضع داشت.

علیرضا بهاری از نظر اداره مجلس هم یک مداح شاخص بود که حتی الآن نوارهای او می‌تواند برای سایر مداحان آموزنده باشد. با این حال، کسی نمی‌تواند بگوید که او با این همه فضل، ادعا داشت. در حالی که بعضی از مداحان با بافتن آسمان و ریسمان، خدا را هم بنده نیستند و جواب سلام مردم را نمی‌دهند.

با فقدان این مداح ارزنده، مصیبت بزرگی به جامعه مادحین وارد شد. بعد از او، اگر بخواهیم سراسری از ذاکران همدیفا بگیریم، یا باید بگوییم «نداریم» یا با رفاق، به تعداد انگشتان یک دست در کشور پیدا کنیم. من اینجا می‌خواهم جمله‌ای را خاضعانه درباره مردمی بگویم که در مراسم تشییع، ختم و هفتم او حاضر شدند. درود بر شرف این مردم! مداحان باید بدانند که اگر در پیشگاه ائمه طاهربین سلام‌الله علیها اخلاص داشته باشند و در مقابل مردم خاشع باشند، اینگونه از آنها تجلیل می‌شود. مکتب اهل بیت علیهم‌السلام، دقیقاً یعنی همین. تمام این احترام‌ها به خاطر ارباب است و ماضی‌هایی هستیم که عدد «یک» کنارشان نشسته و به آنها ارزش بخشیده است. حاج علیرضا بهاری این را به خوبی فهمیده بود.

او با این تجربه، محفوظات و قدرت اداره مجلس در سن و سال خودش یگانه بود و می‌شود پنداشت که او از نوادر روزگار خود بود. به تعبیر من، او مصداق بارز این شعر بود که می‌گوید: «همه گفتند ولی گفته سعدی دگر است»

## درد را در چهره‌اش دیدم

سید محسن گرسوبی - مداح پیشکسوت



نخستین پرسشی که ممکن است درباره حاج علیرضا بهاری مطرح شود این است که او در سایه پدر نامدارش ماند یا این همه آوازه مدیون تلاش خود اوست؟ پاسخ من به این سؤال، روشن است: مگر شاه‌حسین بهاری فرزندان دیگری نداشت؟ کدامشان علیرضا شدند؟ پس جوهره و زمینه خود او باعث شد تا او فقط نام پدر را یک نكشد. چون او ذاتاً استعداد بسیار خوبی داشت و صاحب سبک به شمار می‌رفت. من و علیرضا تقریباً همسن و سال بودیم و از حدود ۲۵ سال پیش در کاشان با هم می‌خواندیم. من در یک هیئت و او در یکی دیگر از هیئت‌های این شهر می‌خواندم. در این سال‌ها همواره با هم ارتباط صمیمانه‌ای داشتیم. من و او در همه این سال‌ها در هیئت انصارالعباس هر جمعه برنامه داشتیم. در ماه‌های مبارک رمضان، ایام فاطمیه، دهه اول محرم و دهه سوم صفر، او قبل و من بعد از منبری می‌خواندم. این رابطه صمیمانه در تمام این ۲۵ سال ادامه داشت و البته من همیشه او را استفاده می‌کردم. اگر سروده‌ای داشت که من آن را نداشتم و تقاضایش می‌کردم، فوری می‌نوشت و می‌داد. اگر هم من داشتم، تقدیمش می‌کردم. یکی از دلایل این دوستی عمیق، ارادت مخلصانه او به سادات بود که هر وقت به من می‌رسید، فروتنی می‌کرد و احترام می‌گذاشت. نبوغ ذاتی، اخلاص، سوز درون، حال بکا و ادب نسبت به مردم از ویژگی‌های شخصیتی حاج علیرضا بهاری بود که شاید امروز همه اینها را نشود در یک مداح دید. او بزرگ‌زاده و تربیت شده در خانواده‌ای اهل معرفت بود که خودش را و امدار آن می‌دانست. حاج علیرضا همیشه نسبت به پدر مرحومش ادای احترام می‌کرد و یاد نمی‌آید روی منبری نام حاج شاه‌حسین را نبرده باشد. یک هفته قبل از واقعه تلخ درگذشتش، در خانه مداحان مشغول انجام وظیفه بودم که از در وارد شد و آمد کنار من نشست. همانجا در دروازه چهره‌اش دیدم. بعد از منبر، جوایز احوالش شدم. ورود من در حرفه پزشکی موجب می‌شود تابیش تر در دمنده‌ها و ستانم باشم؛ بنابراین عاجزانه از او خواستم که از خودش بیشتر مراقبت کند. گفت که مجلس هایش را کم کرده و بیشتر مواظبت می‌کند، اما نمی‌دانستم که این آخرین تماشای چهره‌اوست.

حجت الاسلام حمید مقدسیان،  
نوه شاه حسین بهاری از دایی اش می گوید

## عمر کوتاه زندگی با کیفیت



رضا قانع عبادی

حجت الاسلام حمید مقدسیان، فرزند ارشد شهید محمد مقدسیان، نوه حاج شاه حسین بهاری و خواهرزاده حاج علیرضا بهاری است. او و پدرش به سبب همراهی شهید مقدسیان با مداحان از سال های دور، یک روحانی نام آشنا برای ذاکران به شمار می آید و همین نسبت فامیلی با شاه حسین هم موجب شده تا بیشتر شناخته شود. حجت الاسلام مقدسیان، چندسالی از حاج علیرضا بزرگ تر است، اما انس او و دایی اش موجب شده تا خاطرات فراوانی از مرحوم بهاری داشته باشد که بخشی از این خاطرات به روزهای پیروزی انقلاب اسلامی و از جمله ۱۷ شهریور سال ۵۷ و حضور این دو در راهپیمایی مردم تهران برمی گردد.

مقدسیان معتقد است که لازم نیست عمر یک انسان، طولانی باشد؛ بلکه این عرض عمر آدم ها و کیفیت آن است که اهمیت دارد. از این رو، می توانیم زندگانی حاج علیرضا بهاری را در عین کوتاه بودن، یک زندگی با کیفیت، پرثمر و مفید برای خودش و دیگران تلقی کنیم. او حتی با استناد به فرمایشی از اهل بیت علیهم السلام می گوید که حاج علیرضا به درگاه خدا شهید تلقی می شود.



اگر بنا باشد برجسته ترین  
خصلت مرحوم بهاری در  
مداحی را یادآوری کنید،  
چه می گوئید؟

اینکه در مکتب اهل بیت  
علیهم السلام بسیار بااخلاص بود و در آن روضه ای  
که می خواند، گویا اول برای خودش می خواند. این  
اخلاص و اهل بکا بودن نتیجه احادیثی است که  
عرض کردم. بنابراین نتیجه اش مسلماً اهل بهشت  
بودن است. باز از این بالاتر، من مات علی حب آل

محمد مات شهید است که یقیناً می توانیم حتی این  
محبت و عاطفه را دلیلی بر شهادت قلمداد کنیم.  
این محبت، حتی بر آخرین لحظات قبل از عمل  
جراحی سنگین قلب او هم سایه می اندازد. پزشکان  
ناامیدند و می گویند که تمام رگ ها بسته شده است.  
حتی اطباء می گویند ممکن است از اتاق عمل بیرون  
نیاید. وقتی او را به اتاق عمل می برند، جراحش  
می گوید: «شما مداحی، دو خط شعر بخوان.»  
شعری که می خواند، اظهار ارادتش به حضرت  
حسین علیه السلام است

به جای جای دلم جای پای توست حسین  
خوشم که حنجره ام نینوای توست حسین  
بعد او را عمل می کنند و تمام رگ ها باز می شود.  
از بیمارستان می آید بیرون و فرصتی را به دست  
می آورد که امور زندگی را صاف کند.

■ از قدیم شنیده ایم که عمر طولانی، یکی  
از نشانه های مومن است. در حالی که حاج  
علیرضا در ۵۲ سالگی دار دنیا را وداع گفت.  
عمر کوتاه او را چگونه تفسیر می کنید؟



## حاشیه

### جانشین پدر

وقتی می‌خواهیم درباره حاج علی‌رضا صحبت کنیم، باید درباره مداحان اهل بیت حرف بزنیم و این صحبت نه از زبان من که از لسان ائمه طاهرين است. می‌فرماید: کسی که یک شعر بگوید، بگریاند و حتی فقط و فقط خودش گریه کند، بهشت بر او واجب می‌شود. از این دست روایات فراوان داریم. از این بالاتر بخوایم بگوییم، خود مولا حضرت حسین علیه‌السلام می‌فرماید: شیعه ما صدیق و شهید است. سؤال می‌کنند این چطور امکان دارد؟ شیعیان اکثراً در خانه خودشان می‌میرند؟ حضرت می‌فرماید که مگر آیه ۱۹ سوره مبارکه حدید را نخوانده‌اید که می‌گوید: کسانی که به خدا و پیامبرش ایمان می‌آورند، صدیق و شهید هستند نزد پروردگارشان؟ این عبارت، نتایج عملکرد یک مداح و روضه‌خوان را برای ما بیان می‌کند که اگر در این وادی باشیم چه امتیازاتی را خدا و اهل بیت علیهم‌السلام بر ایمان در نظر گرفته‌اند. نکته دوم اینکه گوشت و پوست حاج علی‌رضا با لقمه امام حسین علیه‌السلام رشد پیدا کرده است. تا چشم باز کرده، پدر را دیده که می‌خواند. قبل از هر چیز محرم و صفر و شعر و نوحه‌خوانی روی چهارپایه و سوز و گداز هیئتی‌ها را دیده است. کسی که در این شرایط زندگی کند و بار بیاید، می‌شود علی‌رضای عزیز ما.

پدر بزرگ ما حاج شاه‌حسین، ارادت و محبت فراوانی نسبت به آقای فلسفی داشت. با اینکه آن زمان هنوز آقای فلسفی زنده بود، می‌گفت: علی، فلسفی من است. این نکته ظریفی است که ارتباط این پدر و پسر را مشخص می‌کند. آرزوی دیرینه شاه‌حسین این بود که فرزندان در این وادی قدم بگذارند، اما هیچگاه این قضیه را در زمان حیات خطاب به فرزندان تأکید نکرد. حاج علی‌رضا بعد از فوت پدرش جانشین او شد و هم چهارپایه بازار را زنده کرد.

فشار می‌آوری. گفت: من وقتی پشت میکروفون قرار می‌گیرم، دیگر من نیستم. اهل بیت علیهم‌السلام هستند که می‌خوانند. من دارم می‌بینم که آنها اینجا نشسته‌اند. این حضور را احساس کردن و برای اهل بیت خواندن، دقت زیادی می‌خواهد که مجلس را دگرگون می‌کند و اثرات فراوانی می‌گذارد. حاج علی‌رضا، سبک پدرش و استادش حاج‌احمد‌آقای صالح، همینطور بزرگانی مانند حاج‌اکبر ناظم‌را دنبال کرد و این اثرات را توانست بگذارد.

■ من بعد از درگذشت اواز افراد زیادی شنیدم که در مداحی به خودش بسیار فشار آورد و عاقبت از نفس افتاد. آیا مقصر فقدان حاج علی‌رضا بهاری مداحی‌اوست؟

بیماری یک نوع محبت خداست و در روایت داریم که اگر بیماری بر شما عارض شد، شکر خدا را به جای بیاورید. علی همیشه شاکر بود، چون اینها بیهانه‌ای است برای اینکه انسان‌ها به خدا بیشتر نزدیک شوند. به اعتقاد من، علی بعد از بیماری‌اش در این چند سال ۱۸۰ درجه نوع تفکرش فرق کرده بود و ارادت بیشتری به اهل بیت علیهم‌السلام نشان می‌داد. به همین دلیل است که ما هر چه علی را می‌بینیم که به آخر عمرش نزدیک می‌شود، بیشتر شاکر پروردگار است. نوع برخوردش با افرادی که بعضی حرف‌ها را می‌زنند و مقابله می‌کند، تفاوت کرده است. می‌گوید: این حرف‌ها را نزنید و قیامت خودتان را مشکل نکنید. حتی آخر سال ۹۱ منبری رفته که می‌گوید: حلالم کنید. وصیت‌نامه‌اش را هم یک ماه قبل از فوتش نوشته و در آن دو جمله آورده است. اول اینکه: «من منتظر اربابم حضرت حسین علیه‌السلام هستم.» دوم اینکه: «مرا حلال کنید. خدا حافظ.» اینطور نبوده که بازبان اعتراض بگوید: چقدر من رنج و بیماری بکشم. هر چه می‌گذرد نزدیک‌تر و وصل‌تر می‌شود به مبدء خیر و هستی. این جمله‌ای است که خودش گفته: «اگر مادر خانه اهل بیت علیهم‌السلام نباشیم، یک لحظه هم در این عالم نمی‌خواهیم زنده بمانیم.»

■ از صفحات روزگار چه یادگاری‌هایی از او دارید؟  
روز ۱۷ شهریور سال ۵۷، شاه‌حسین در خانه را بسته بود که بچه‌ها بیرون نروند و اتفاقی برایشان نیفتد، ولی من و علی‌رضا باهم از دیوار رفتیم بالا و آمدیم بیرون. در خیابان ۱۷ شهریور فعلی، فقط تیر بود که به سمت مردم می‌آمد. من و علی‌رضا پشت تیرهای چراغ برق پنهان می‌شدیم و ارتشی‌ها را می‌گذاشتیم سر کار. بلکه حواسشان پرت شود و مردم از مهلکه بگریزند و کشته نشوند. اما جمله آخر من این است که آرزو داشتم وقتی من می‌میرم، علی بخواند. نمی‌دانستم که من باید کنار جنازه او بخوانم.

آیات شریف قرآن به ما می‌گویند که طول عمر مهم نیست، بلکه بیشتر عرض زندگی است که مهم است. حضرت محسن، اصلاً قدم به این عالم نمی‌گذارد، اما عرض آن عمر قبل از تولد چه اثراتی در جامعه اسلامی می‌گذارد. زهرای مرضیه سلام‌الله علیها ۱۸ سال بیشتر از خدا عمر نمی‌گیرد، اما عرض زندگی او با یک خطبه چگونه ریشه نفاق و انحراف را می‌سوزاند؟ بنابراین عمر علی بهاری کوتاه نبود، عرض زندگی‌اش بلند بود و در این عرض، نوکری در خدمت ائمه اطهار سلام‌الله علیها تعریف می‌شود.

■ حاج علی‌رضا بهاری را مداحی مردم‌دار و خوش‌برخورد می‌شناختیم. این مردم‌داری و حسن خلق از کجانشئت می‌گرفت؟

من آنطور از خلوتش باخبر نبودم. شاید خانواده‌اش بهتر بدانند یا بعضی از خواص. اما می‌دانم که اهل کمک کردن به فقرا و مستمندان بود. اینطور نبود که در آمدش را صرفاً خرج زندگی‌اش کند. از دارایی‌هایش پنهانی به فقرا کمک می‌کرد و این کار را در شهرهای کوچک اطراف تهران و یا افرادی که می‌شناخت از فامیل انجام می‌داد. از طرف دیگر، شدیداً از شهرت‌طلبی پرهیز می‌کرد و غرور نداشت. دنبال این نبود که خودش را معرفی و مطرح کند. همیشه می‌گفت امام حسین علیه‌السلام دارد می‌بیند و کار ما را می‌خرد. در سفر، در مهمانی‌های فامیلی، در خلوت و جلوت، هیچ وقت اجازه نمی‌داد حرفی غیر از حرف خودمان زده شود. حتی گاهی آنقدر می‌گفتیم و می‌خندیدیم که اشک از چشمانمان راه می‌افتاد؛ اما چیزی که موجب غضب پروردگار و رنجش اهل بیت علیهم‌السلام باشد به زبان نمی‌آورد. نه خودش غیبت می‌کرد و نه می‌گذاشت کسی از دیگران بدگویی کند. چنین آدمی باید هم در دل مردم جاداشته باشد؛ چون هیچ وقت بد کسی را نخواست است.

■ زحمات و تلاش‌های او را برای اینکه بتواند مداحی و نوحه‌خوانی سنتی را زنده نگه دارد، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

نکته‌ای که در وجود حاج علی‌رضا بود، سنتی‌خوانی است. سبک‌های جدید، سبک‌هایی است که جوان‌ها را به شور و می‌دارد. اینها هم چیز خوبی است، اما یک سری بی‌توجهی‌هایی شده که شعر را درست انتخاب نکنند و شعری نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام سخیف باشد. اما در سنتی‌خوانی رعایت این دقت که شعر و سبک را درست انتخاب کنند و اثر بگذارند، می‌شود. اصل مهم‌تر اینکه ائمه طاهرين سلام‌الله علیها را حاضر ببینند. من به حاج علی‌رضا گفتم: مرد حسابی! اگر می‌خواهی خودکشی کنی، برو بالای پشت‌بام خودت را ببنداز پایین! اینطوری به خودت



احمد صالح و درس‌هایی با حنجره خسته

## چوب خوردن از این استاد ارزش داشت

حمید محمدی محمدی

از قدیم، هر یک از مداحان سنتی را که می‌خواستی بشناسی، تندی می‌پرسیدی: «شاگرد کی بوده؟» و اینچنین بود که عیار و مقدار هر آدمی معلوم می‌شد. حرفی از صدا و موسیقی و تیپ و قیافه و های و هوی آدم‌ها نبود. حاج علیرضا بهاری هم با آن پشتوانه قابل اعتنا به نام پدر - که سراسر ایران می‌شناختندش - استاد داشت و از قضا این استاد، تنها حاج شاه حسین بهاری نبود؛ که حاج احمد صالح، شاعر، نوحه‌سرا و استاد بر جسته نوحه‌خوانی تهران بود. همان پیرمردی که سال‌ها سینه‌اش خس خس می‌کرد. گاهی، کیسول تنفسی‌اش را جلوی دهان می‌گرفت تا حالش جابباید و بتواند منبرش را ادامه دهد. او، یگانه آموزگار باقی‌مانده از نسلی بود که نوحه‌خوانی اصیل و سنتی را ترویج می‌کردند و شاگردان بسیاری در این زمینه داشتند. شاید اگر صالح، این شاعر بی‌ریای اهل بیت (ع)، در مکتب مرشدان بزرگی تربیت نیافته بود، آن همه درباره حفظ کردن شعر و رعایت اصول آن به شاگردش حاج علیرضا بهاری - که بعد از مرگ پدر، جوانی نورسته بود - سخت نمی‌گرفت، اما....

در مداحی هم همتایانی به مراتب خوش صداتر داشت، اما او را یک چیز، «صالح» می‌کرد و آن، حرکت در تک مسیر منتهی به اهل بیت (ع) و روایت ناپیراسته تاریخ زندگی آنان بود. سساده می‌سرود و ساده می‌خواند. صالح، جمله‌هایی منظوم و صدایی خسته داشت. این آخری‌ها هم که آسم، نه شب برایش گذاشته بود و نه روز، دست آخر هم همین مرض دیرپا از پا انداختش. از نسل او یا کسی باقی نیست یا دوره بیماری و خانه‌نشینی را تجربه می‌کند. او هم در این سال‌های آخر عمر، در نهمین دهه از زندگی، گوشه‌نشینی را از سرمی‌گذراند.

شاید او، آخرین نفر از نسلی بود که این جمله را هزاران بار، روی منبر و جاهای دیگر گفته بودند. مردانی که برای سرپا نگه داشتن سبک‌ها و سنت‌های مداحی، روضه‌خوانی و نوحه‌گری، سال‌ها فرباد زده بودند و سینه پر دردی داشتند. حالا چه کسی می‌داند سینه‌زنی یک دستی چه بوده یا «واحدنوس» به چه شیوه‌ای از نوحه‌خوانی می‌گویند؛ جز همان قدیمی‌های اصیل؟

احمد صالح، البته شاعر زیر دستی نبود؛ مداح خوش صدایی هم نبود. خوش‌سدل، عارف یکدل، عزیز مبارکی، طایبی شمیرانی، حسان، مؤید و ده‌ها شاعر مدح‌گوی توانا، معاصر صالح بودند و

### استاد چارپایه‌خوانان بازار تهران

صالح، شاگردانی داشت که شاید در سال، فقط چندبار روی چارپایه نوحه‌خوانی بازار تهران دیده می‌شدند و کسانی هستند که با ارائه مجلسی تمام عیار و باصالت، صالحات و باقیات او به حساب آیند. دو برادری که همیشه صالح از آنها می‌گفت و به استادی‌شان افتخار می‌کرد، برادران بهاری و فرزندان هم‌دوره خودش - حاج شاه حسین - بودند. اول حاج علیرضا و بعدها برادر کوچک‌ترش مهمان دکان کوچک و پاتوق گونه او در خیابان شکوفه می‌شدند. مغازه‌ای که متاعش شعر بود و خریدارانش، شاگردان احمد صالح. گاهی از سینه‌زنی دو ضرب برای شاگردانش می‌گفت، گاهی از سینه‌زنی دو دستی و گاهی از اوج و فرود در خواندن مرثیه. موسیقی او در مداحی، چنان سنجیده و دقیق بود که به سادگی قلب شنونده را تسخیر می‌کرد، چون به بازی‌های آواز تکیه نداشت و به رسم بعضی امروزی‌ها به شیوه‌های جدید در جلب مشتری پناه نمی‌برد. احمد صالح، با آن همه درد و رنج و سختی، توکل به خدا را از دست نداده بود. ۲۵ سال بیماری را علاج، مرگ فرزند خلبانش در حادثه سقوط هواپیما و دوری باقی بچه‌هایش، باید او را زودتر از ۸۱ سالگی از بامی انداخت، اما صالح، صالح بود:

ز بخت خویش خدا یا چه دیدم و چه کشیدم  
کسی به خواری خود در زمانه هیچ ندیدم  
به خانم‌ها شر افروخت عاقبت صیاد  
چو مرغ سوخته بالی ز آشنایان پریدم  
تا اینکه در او پسین بیت می‌سراید:  
بس است! شکوه مکن زین جفای دهر تو صالح  
که فتنه‌ها من از این چرخ پر ز شور بدیدم

### لاله‌ای که روی دستش ماند

«لاله خونین»، اسم کتابی بود که مدت‌ها روی دستش مانده بود. بخشی از آن را شخصاً خوانده و ویرایش کرده بودم و خیلی جاهایش گریه کرده بودم. شعرهای بدی نداشت. این آخری را می‌خواست برای پسرش - مجید - و البته تقدیم به روح او، روانه بازار کند که هیچ‌گاه موفق به این کار نشد. حتی یک بار، «لاله خونین» را در پاکت گذاشتم و به یکی از دفاتر نشر بردم، اما شورای شعر آن بنگاه انتشاراتی، کتاب را ضعیف و فاقد ادبیات قدرتمند شعری تشخیص داد و به این وسیله، دومین و آخرین کتاب صالح، راه به چاپخانه نبرد و ماند روی دستش. این دفعه آخر هم که به دیدنش رفتم، باز حمت زیاد از کتابخانه‌اش بیرون آورد و گفت که اگر می‌توانم به هر قیمتی آن را چاپ کنم، چون می‌ترسد مرگ امانش ندهد و کتابی که مزین به نام فرزندش کرده بود، از چاپ در نیاید. همین‌طور هم شد و «لاله خونین» هیچ‌گاه چاپ نشد. این معلم اخلاق و آموزگار منبر، هشت سال قبل از بر جسته‌ترین شاگردش یعنی حاج علیرضا بهاری در ششمین روز دیماه ۸۲ به خاک رفت.



# ..... معرفت



کامپیوتر قرآن  
رضا عابدین زاده هم قاری است  
و هم حافظ، او در حفظ سبک  
ویژه‌ای دارد



یک مادر برای همه عالم  
مروری کوتاه بر بخش‌هایی از  
زندگی انسیه الحوراء؛ فاطمه  
زهر اسلام الله علیها



کمونیسم روح ما را کشته بود  
گفتگو با ورونیکا فاضلی؛  
مسلمان آلمانی تبار که این  
روزها در قم زندگی می‌کند



مورد اعتراض خیلی‌ها بودم  
گفت‌وگو با دکتر اسدالله  
بادامچیان





مروری کوتاه بر بخش هایی از زندگی انسیه الحوراء؛ فاطمه زهرا سلام الله علیها

# یک مادر برای همه عالم

مهدیه طاهری

هیچ حاجتی نداشت، نه مالی می خواست و نه مقامی، نه جاهی می خواست و نه جلالی! حتی لحظه ای که ملک وحی در کنار پیامبر بود، آن هنگام که فرشته الهی چشم بر دهان فاطمه دوخته بود تا مگر لب تر کند و خدا، بی وقفه حاجت دل فاطمه را بدهد؛ حتی در آن لحظه هم فاطمه هیچ حاجتی نداشت. مگر یگانه دختر بهترین خلایق، حاضر بود به قدر حاجتی دل از لذت خدمت حضرت حق بر دارد؟! فاطمه فقط یک چیز می خواست: اینکه تا همیشه ناظر جمال جانان باشد.

## خدیجه تنها نبود...

خدیجه دلتنگ بود، آنچنان دلتنگ که حتی نخواست که از درون باوی سخن می گفت هم آرامش نمی کرد. خوب می دانست دختری که در وجودش رشد یافته برترین زنان عالم است، خوب می دانست که جنسش از نور است و نطفه اش از ملکوت. خوب می دانست که برترین خلایق از نسل و ذریه او خواهند بود؛ همه این ها را محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیشتر به او گفته بود. اما از بی وفایی زنان مکه دلتنگ بود؛ از اینکه در در جانش می پیچید و هیچ کس او را یاری نمی کرد ناخشنود بود. با این همه هنوز نگاهش به خدایی بود که وعده یاری اش همیشگی است. در خانه به صدا در آمد؛ چهار بانوی خوش قامت و رشیده وارد شدند. یکی شان ساره بود همسر ابراهیم و مادر اسماعیل، دیگری آسیه همسر نیک کردار فرعون، آن دیگری مریم دختر مادر مسیح و آخرین شان کلثوم، خواهر موسی بن عمران. خداوند صدای خدیجه را شنیده بود و نیکوترین زنان عالم را برای یاری خدیجه فرستاده بود. خدیجه دیگر آرام گرفته بود؛ فاطمه، پاک و پاکیزه به دنیا آمده و ده ها ملک با آب کوثر او را غسل می دادند. پس فاطمه لب به سخن گشود و گفت: شهادت می دهم که خدایکی است و محمد، فرستاده اوست.

## او همه چیز داشت...

دنیا را دوست نداشت؛ اصلاً انگار کن که برای دنیا ساخته نشده بود. دست و دلش بند آن نبود و حواسش جای دیگری بود. اما همه چیز را هم نبوسیده بود و کنار نگذاشته بود؛ مگر می شد چهره پدر را وسط تمام زرق و برق دنیا دوست نداشته باشد، مگر دوست داشتنی تر از چهره محمد صلی الله علیه و آله و سلم چیز دیگری در عالم بود که دلش را برده باشد، مگر دل را تر از پیامبر خدا کسی هم بود برایش؟! دنیا را دوست نداشت اما چهره پدر را چرا. از دنیا دست سسته بود اما نه از همه مافیها؛ مگر می شد از آیه کتاب حق چشم پپوشد، مگر می شد از تلاوت کلمات ربوبی دل بر کند، مگر می شد واژه های حیات بخش خدا را نادیده بگیرد؟! دنیا را دوست نداشت اما کتاب خدا را، این یادگار عالم فردوس را به جان می ستود. از کار و بار دنیا دل برداشته بود اما نه از همه کار و بار آن؛ مگر می شد دستان نیازمندی را ببیند و از کمک به او دریغ کند، مگر می شد چشمان ملتسمی را به چشم ببیند و از مهربانی با او سرتاپد، مگر می شد یتیم و فقیر و در راه مانده ای به در خانه اش بیاید و او را با دست خالی و دل ناامید از خود براند. دنیا را دوست نداشت اما بخشش و احسان را چرا. به همین سه چیز در تمام دنیا قانع بود؛ فاطمه همه خواستنی های دنیا را داشت!

## زمین برای شماست، بانو!

عرش به فرش آمده بود، هفتاد هزار ملک لهله می کردند در ضیافت از دواج فاطمه. پیامبر دخترش را بر مرکب نشاند، جبرائیل رکاب آن را در دست گرفته و اسرافیل در کنار مرکب راه می رفت و میکائیل مشک و عنبر دود می کرد. فاطمه را تا خانه

آنگاه رو به علی مرتضی کرد و فرمود: برادر من! این دخترم عزیز کرده من است، پاره تن من است، هر که او را عزیز بدارد مرا گرامی داشته و هر که به او اهانتی کند به من توهین کرده است... محمد گفت: یا علی! خدا خودش زمین را مهر و صدق دخترم قرار داده است؛ هر که بر این زمین قدم بگذارد و در دلش مخالف زهرا را من باشد؛ او غاصب است!

علی علیه السلام مشایعت کردند: زمین و زمان تکبیر می گفت از عظمت این وصلت. برترین زنان عالم را به جانشین خلف محمد صلی الله علیه و آله و سلم سپردند و همه باز گشتند. صبح هنگام، پیامبر با بیاله ای شیر را می خانه دخترش شد. تبریک گفت و آنگاه رو به زهرا می رویه فرمود: فاطمه من! تو را به کسی شوهر دادم که سرور تمام صالحان و نیکان دنیا و آخرت است،



## گذشتم؛ برگرد...

سفر که می‌رفت با فاطمه وداع می‌کرد و چون بر می‌گشت، نخست بر در خانه او رفته به او سلام می‌نمود. هر چه باشد فاطمه پاره تن پیامبر بود و پیامبر هستی فاطمه. پیامبر در سفر بود که دختر، برای خودش دستبندی از جنس نقره و یک جفت گوشواره خرید و با مابقی دارایی‌اش، پرده‌ای ساده تدارک دید و مقابل درب منزل نصب کرد. پیامبر که باز گشت؛ فاطمه را با آن زیور و زینت در چارچوب دری دید که با پرده‌ای پوشیده

است. چند لحظه‌ای مکث کرد؛ و در سکوت راهی مسجد شد. فاطمه بر آشفت؛ از سکوت پدر و از ناراحتی‌اش. دستبند و گوشواره و پرده را برداشت، در بقچه‌ای پیچید و خدمت پیامبر فرستاد. گفت: به پدرم بگویید همین اندک را هم در راه خدا انفاق کند؛ به پدرم بگویید همه هستی‌ام را در راه خدا ببخشد؛ به پدرم بگویید همین دو سه تکه را هم در راه خدا خرج کند. بگویید من از همه چیزم گزاشتم؛ برگردد...

## فاطمه، فقط قرآن بخوان!

درب خانه که رسید صدای زمزمه فاطمه می‌آمد؛ قرآن می‌خواند؛ آرام و یکنواخت. سلمان نزدیک تر شد و سلامی گفت؛ اما ناگهان چیزی دید که باورش برایش سخت بود، سنگ آسیاب می‌چرخید، بی آنکه دستان حضرت زهرا آن را بچرخاند و نیز بی آنکه کسی در کنارش باشد! سلمان در سکوت برگشت؛ نزد پیامبر رفت و آنچه دیده بود را موبه‌به شرح داد. گفت که فاطمه فقط قرآن می‌خواند، گفت که زهرا می‌رضیه دست به آسیاب نبرده بود، گفت که سنگ آسیاب می‌چرخید. پیامبر سلمان را آرام کرده و فرمود: فاطمه همه وجودش یقین است، همه هستی‌اش ایمان است، همه ذراتش باور است؛ پس آن هنگام که غرق طاعت و عبادت پروردگار است، خدا فرشته‌ای را به نام روفائیل برای کمک در کارهای منزل نزدوی می‌فرستد. حکماً سنگ آسیاب را روفائیل می‌چرخاند است. حکماً خدا ملک رحمتش را به نزد او فرستاده تا فاطمه فقط قرآن بخواند.

## هر انگشتی به قیمتش نمی‌ارزد

نزد پدر عرض حاجت کرد و یک انگشتی طلب کرد. پیامبر به او گفت از انگشت بهتر آن است که هنگام نماز شب، از خدا طلب حاجت کنی. یقین بدان که خدا دست رد به سینه‌ات نمی‌زند. نیمه شب شد، فاطمه سر سجاده از خدا حاجتش را خواست پس بی درنگ ندایی آمد که ای فاطمه! آنچه می‌خواستی را به تو دادیم، انگشتی‌ات زیر جانماز توست. پارچه را کناری زد و انگشتی یاقوتی که زیر آن بود برداشت، به دست کرد و خوابید. در خواب سه قصر زیبا دید، یکی از یکی مجلل تر و دلربا تر. از صاحب قصرها پرسید. پاسخ شنید: که این عمارت‌ها همه از آن زهرای مرصیه؛ دختر محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. در آن میان چشمش به تختی افتاد که به عوض چهار پایه، سه پایه داشت؛ علت را جویا شد؛ گفتند صاحب این تخت از خدا انگشتی خواست که خداوند آن را از پایه‌های این تخت برایش مهیا ساخته است. صبح هنگام که فاطمه چشمانش را گشود، نزد پدر رفت و از رؤیای دیشب گفت. پیامبر رو به فاطمه کرد و گفت: پاره تنم! دنیا برای شما و پیروان شما آفریده نشده است؛ بلکه آخرت از آن شماست! این دنیای بی‌وفا و بی‌بقارفتنی است، تنها آدمیان را می‌فریبد و مغرورشان می‌سازد. آخرت وعده‌گاه ما و بهشت ماوای ماست! فاطمه برگشت، انگشتی را از دست درآورد و زیر جانماز گذاشت؛ آن شب دیگر تخت فاطمه، نقصان نداشت!

## جگری که سوخت...

«رسول خدا، فرستاده‌الله! قلبم را از جا کندی و جگرم را سوزاندی؛ آن هنگام که گریه تو را دیدیم - و تو بی آنکه توان گفتن کلمه‌ای داشته باشی، زبان بستی. والاترین پیامبران از آدم تا خاتم! برترین فرستادگان از اولین تا

آخرین! ای حبیب خدا ای نبی خدا ای رسول حق! پس از تو چه بر سر فرزندانم خواهد آمد؟! پس از تو چه مصیبت‌ها و ذلت‌هایی بر من روا خواهند داشت؟! پس از تو علی چه کند؟! علی بی تو چه کند؟! او که یاور تو، او که برادر توست! پدرم! بعد از تو چه بر سر وحی خدا و دین پروردگار خواهد آمد؟!»

پیامبر، فاطمه را به آغوش کشید و در گوشش نجوایی کرد که آرام شد. فاطمه شنید که پیش از همه، خیلی زودتر از آنکه کسی انتظارش را داشته باشد، به پدر ملحق خواهد شد. محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چشم‌ها را بست. فاطمه گفت: «همه از خدایم و به سوی خدا باز می‌گردیم؛ رشته‌وحی خدا قطع شد. افسوس...»





عکس‌ها: مهدی رضایی‌مهر

با خانم فاضلی در پارکی نزدیک منزلشان در قم قرار عکاسی گذاشتیم



گفتگو با ورونیکا فاضلی؛ مسلمان آلمانی تبار که این روزها در قم زندگی می کند

## سر سفره اهل بیت نشستن لیاقت می خواهد

سعیده محبی

روزهای پایانی اسفند بود که برای گرفتن وقت مصاحبه از او با شماره ای که داشتم تماس گرفتم. خیلی زود فهمیدم که آنها ساکن قم هستند و برای مصاحبه راهی نیست جز رفتن به قم و اینکه گوشه ای از حرم حضرت معصومه (س) بنشینیم برای حرف زدن. و من خوشحال از این اتفاق که به بهانه مصاحبه با ورونیکا فاضلی زیارت هم می روم، قبول کردم. قرارمان شد برای روزی در هفته دوم فروردین ماه و تعطیلات نوروز. اما سفر آنها به تهران ماجرا را طور دیگری رقم زد. قسمت این طور شد که ما همدیگر را ۱۰ صبح یک روز جمعه در امامزاده صالح (ع) ببینیم. تلفنی گفت که اینکه راس ساعت آنجا خواهد بود نه مثل ایرانی ها بدقول... واقعا هم همین طور شد کمی از ۱۰ گذشته بود که به حیاط امامزاده رسیدم. قرار بود همدیگر را کنار مزار شهدا گمنام امامزاده صالح (ع) پیدا کنیم. لایه لای جمعیت خیلی زود پیدایش کردم. همانجا کنار مزار شهدای گمنام روبه روی ورودی مردانه حرم آرام ایستاده بود و بی توجه به هیاهوی اطرافش مستقیم بود به صحن و سرای آقا. جلورفتم و به هم معرفی شدیم. گفت سر ساعت اینجا بوده و چون من دیر کرده بودم داشته توی دلش با خدا حرف می زده که حالا چه کار کنم من اینجا کسی رانمی شناسم و غریبم. گفت حتی از چند نفر هم پرسیده که شما با من قرار داشتید برای مصاحبه و پاسخ آنها که خودش از شنیدنش خنده اش گرفته بود: «نه؛ اما ما شما را در تلویزیون دیدیم» با خنده می گوید فکر نمی کردم این همه معروف باشم. با هم رفتیم داخل حرم و بعد از سلامی به آقا گوشه ای نشستیم برای حرف زدن. همان اولش پرسید که هدف شما از این مصاحبه چیست و من گفتم که می خواهیم به عنوان کسی که در اروپا متولد شده و سالها آنجا زندگی کرده و بعدها مسلمان شده و از سالها پیش همراه همسر و فرزندان در ایران زندگی می کند، از این تحول بزرگ در زندگی اش بگویم. بعد هم پرسید چقدر جا دارید برای این کار. چون داستان اسلام آوردنم مفصل است و خیلی جاها که دعوت می کنند می گویند ۱۰ دقیقه فرصت داری. خب من در ۱۰ دقیقه چه می توانم بگویم. اصلا هول می شوم و نمی دانم چه بگویم. به هر حال من سوال کردم و او شروع کرد به گفتن خیلی گرم و صمیمی از خودش با فارسی لهجه داری که البته واضح بود و قابل فهم هر چند گاهی برای اینکه منظورش را درست و واضح برساند دنبال عبارات و کلمات می گشت، از خانواده اش، اولین جرقه های تغییر و تحولش، ازدواجش، اسلام آوردنش، شیعه شدنش، آمدنشان به ایران برای زندگی، سکونشان در قم و اینکه حالا چه کار می کند بر ایمان گفت. بخش اول این گفت و گورامی خوانید.

### شمارا ورونیکا صدای کنند یا مریم؟



مریم، خودم این اسم را دوست دارم. روی پلاکاردها در سخنرانی ها اسم ورونیکا را می نویسند چون ایرانی ها وقتی اسم ورونیکا را می بینند کنجکاو می شوند و بیشتر دوست دارند بدانند او کیست و برایشان جذاب تر می شود. ولی روی اسم مریم کنجکاو ندارند.

### اسم مریم را خودتان انتخاب کردید؟

پدر همسرم بر این انتخاب کردند. مادر زبان آلمانی اسم مریم نداریم.

پدر همسرم این اسم را برایم ترجمه کرد و من متوجه شدم که همان ماریا، مادر حضرت عیسی علیه السلام است. باین ترتیب با این اسم موافقت کردم.

### شما در چه شرایط خانوادگی بزرگ شدید؟ پدر و مادرتان مسیحی معتقد و مذهبی بودند؟

مادر برلین شرقی زندگی می کردیم و من یک ساله بودم که دیوار برلین را ساختند و آلمان غربی و آلمان شرقی از هم جدا شد. ما کنار دیوار زندگی می کردیم. ما آن سمت دیوار و مردم را می دیدیم و برای من همیشه سوال بود که زندگی آن طرف دیوار چه طوری است. در شناسنامه مسیحی پروتستان بودم ولی مادر و پدرم به عنوان یک مسیحی مبرا با خدا تربیت نکردند. اسم خدا را شنیده بودم ولی نمی توانستم تصور کنم که چی هست و کجا و من اصلا به آن فکر نکرده بودم. ضمن اینکه در جامعه هم هیچ وقت اسم خدا نبود. تربیت ما در مدرسه بدون خدا بود و در کتاب هایمان هم اسم خدا نبود. در واقع بدون خدا بزرگ شدم. هر چند بدون خدا نمی شود؛ یعنی چه ما بخواهیم چه نخواهیم خداوند در زندگی ما وجود دارد؛ ولی من با عدم آگاهی به وجود خدا در این کشور زندگی می کردم.

### کلیسای رفتید؟

همراه پدر و مادرم کریسمس ها آن هم نه هر سال بعضی سال ها می رفتیم. اگر می رسیدیم می رفتیم و اگر نمی رسیدیم، نمی رفتیم. خیلی مقید نبودیم که حتما برویم.

### شما چند تا خواهر و برادر هستید؟

یک برادر کوچک تر دارم. مادر من خودش بچه جنگ بود. این را از این جهت می گویم که بدانید چقدر در تربیت من نقش داشته. او در دو سالگی از مادرش موقع فرار جدا شده بود و او را گم کرده بود و پدرش هم در جنگ کشته شده بود. برای همین مادر من بعد از گذشت سال ها همیشه دنبال مادرش بود و این برای من سخت بود و دلم برایش می سوخت خب این مادر مرا تربیت کرده بود. تربیتی خالی از هر گونه محبت چون خودش محبت مادر را درک نکرده بود.

باید این قدر  
در سفره اهل  
بیت بنشینم  
و اشک بریزی  
تا شیعه  
واقعی  
شوی



برای ما عجیب بود. فقط در جلسات خصوصی ای که با من داشت، چند جمله ای می گفت. در یکی از این جلسات به من گفت این طور که شما خودت را محکم نگه داشتی و حرف نمی زنی من نمی توانم به تو کمک کنم. تا اینکه ما را فرستادند به اردویی اجباری در قبرستان یهودی ها کسی حوصله نداشت با این جسم مریض برود آنجا. آنجا هر کسی برای خودش یک سمی رفت. من هم تنها رفتم سر قبری و ایستادم. آنجا اتفاق عجیبی برایم افتاد که بعدها که اسلام آوردم برایم معنا پیدا کرد. آن لحظه امید به زندگی در من خیلی ضعیف بود. آن موقع احساسم این بود که اصلا هیچ آمیدی نیست؛ ولی بعدها فهمیدم که یک چیزی بود که این اتفاق برایم افتاد. آنجا ایستاده بودم، شما در فارسی می گوید کمر شکست واقعا یک دفعه احساس کردم کمر شکست و درد عجیبی مرا گرفت. نمی توانستم سر پا بایستم در این حالت شروع کردم در درون خودم صحبت کردن. آلمانی ها به لحاظ عاطفی خیلی خاموش هستند و ما بیشتر با قلممان فکر می کنیم؛ اما من آنجا در درونم با کلماتی حرف زدم که عقلی

فرستادند پیش دکتر اعصاب او هم آرامبخش داد و همه اش می خوابیدم و دیگر نمی توانستم سر کار بروم همه اش در خانه خواب بودم و قلب درد من هم خوب نشد.

یک مقدار که بهتر شدم رفتم سر کار؛ اما این درد انگار در جسم من راه می رفت و هر بار از گوشه ای خودش را نشان می داد و مدام باید می رفتم دکتر. به دکتر قلم می گفتم به من ثابت کن که من هیچ مشکلی ندارم. اینکه دست من دردمی کند، قلمم دردمی کند و شب نمی توانم بخوابم واقعی است؛ ولی تو به من ثابت کن که هیچ چیزیم نیست. گفت ببینید قلب شما سالم است؛ ولی مشکل از فشار عصبی و استرسی است که شما دارید و این رگ دچار گرفتگی می شود و درد خودش را نشان می دهد و اگر ۱۰ سال این طور زندگی کنید سکت قلبی به سراغتان می آید. باید بگردید و علت استرستان را پیدا کنید. مانده بودم چه کار کنم، و این در دهم روز به به روز بیشتر می شد و انگار در تمام بدن من راه می رفت. تا اینکه یک دکتر که تازه به آن ساختمان آمده بود مرا صدا زد و گفت ما یک دکتر روان شناس داریم تو برو پیش او. ولی یک شرط دارد و آن اینکه باید از جامعه دور شوی و بروی بیمارستان او فقط در بیمارستان کار می کند در همین برلین خودمان. در باره روان شناس اصلا هیچ چیز نمی دانستم چون ما از وجود روح خبری نداشتیم و فکر می کردیم همه چیز در جسم ختم می شود. رفتم آنجا دیدم همه کسانی که به اسم بیمار آنجا هستند نشان از من بیشتر است من آن موقع زیر ۳۰ سال بودم. آن ها زیر ۴۰ سال بودند. همه هم ظاهر امشکل جسمی داشتند؛ ولی در آزمایش ها هیچی نشان داده نمی شد و در واقع همه همان مشکل روحی را داشتند. ما آنجا با هم بودیم و دکتر روان شناس جلسات گروهی با ما می گذاشت اما در

■ از کی احساس کردید که به خدا نیاز دارید و بدون آن نمی توانید زندگی کنید؟

این را الان و با توجه به شناختی که از دین اسلام پیدا کردم می گویم و آن موقع اصلا درک نمی کردم و نمی دانستم که فشار روحی در جسم خودش را نشان می دهد. چون بدون خدا نمی شود زندگی کرد. از دوران بلوغ قلب من شروع کرد به درد گرفتن. شب ها که می خواستم بخوابم مدام از این می ترسیدم که صبح دیگر بیدار نشوم. چون در نظام کمونیستی به ما گفته بودند که شما یک جسمی دارید که می رود زیر خاک و تمام می شود ما را با این طرز تفکر تربیت کرده بودند. الان که اصول عقاید می خوانم به ما می گویند که شما وقتی به یک سنی برسید برایتان سوال می شود که خدا کیست و دنبالش می روید. ولی برای مادر آلمان اصلا این سوال وجود نداشت و جای آن ترس بود. برای من در آن سن. این برای من سوال بود که الان وقتی می خوابم باز هم در خواب نفس می کشم و چه کسی مرا بیدار می کند اگر مادر بیدار نکند؟ یا اینکه دستم را می گذاشتم روی قلمم و سوال می کردم که وقتی خوابم این قلب باز هم کار می کند؟ این ها برای من سوال بود. این استرس و فشار در من جمع شد تا اینکه دوران مدرسه را تمام کردم و علوم آزمایشگاهی خواندم و در آزمایشگاه مشغول به کار شدم. آن موقع دیگر ترس و فشار به اوج خودش رسیده بود و درد قلمم بیشتر شده بود. این حالت را هم در خودم پنهان کرده بودم و کسی از آن خبر نداشت و همه فکر می کردند من حامل خوب است، ولی حامل خوب نبود. آزمایشگاهی که من کار می کردم یک ساختمان ۶ طبقه بود که همه جور دکتر در آن بود الا دکتر روان شناس. در کشور کمونیست انگار دکتر روان شناس را هم از ما پنهان کرده بودند و نشانمان نداده بودند. فقط دکتر اعصاب بود. من را

## شیعه شدن به کتاب خواندن نیست

الان فهمیدم که باید این قدر در سفره اهل بیت بنشینم و اشک بریزی تا شیعه واقعی شوی. شیعه شدن به کتاب خواندن نیست. مثلا من کتابی در مورد مصایب حضرت زهرا سلام الله علیها خوانده بودم ولی نمی توانستم درک کنم. درک کردن هم تحمل می خواهد و هم تابع شرایط محیط است و هم اینکه صاحبخانه باید کمک کند. مگر نمی گوئیم میزان این سفره اهل بیت علیه السلام هستند؟

نشستن سر سفره اهل بیت همین طوری نیست، دعوت می خواهد و خود انسان نیز باید بخواهد و دنبال کسب معرفت باشد. خداوند این قدرت را به ما نداده که تنهایی و خودمان بتوانیم راهمان را پیدا کنیم. خودش گفته برای شما قرآن گذاشتم و اهل بیت. اهل بیت علیه السلام را برای چی گذاشته؟ در سفره اهل بیت است که جواب خیلی از سوال ها را می توانی پیدا کنی؛ ولی نشستن سر این سفره برای کسب معرفت لیاقت می خواهد. همیشه به جوان ها سفارش می کنم که خیلی حیف است این نعمتی که خداوند به شیعه داده و به کسی دیگری نداده از دست برود. در غرب نمی توانند این

نعمت را پیدا کنند آنجا تمام نعمت ها مادی است؛ اما خدا لطف کرده و آن ها را اینجا و سر سفره اهل بیت علیه السلام گذاشته حیف است که قدر ندانند. با اینکه فضای ایران در این سال ها خیلی عوض شده ولی باز هم ارزش دارد. تازه مسلمان هایی که جوان هستند و به ایران می آیند ناراحت می شوند از دیدن فضای ایران و می گویند چرا این طوری است. خوب این ها در خوابگاه زندگی می کنند و مشکلات جامعه را درک نمی کنند ولی من که در جامعه زندگی می کنم دو تا فرزند دارم و بین ایرانی ها زندگی کردم به آن ها می گویم نمی دانید اینجا چه مشکلاتی وجود دارد و این ها حق دارند که گمراه شوند و ندانند چه



# ناراحت می شوم وقتی ایرانی ها را تحت تاثیر فرهنگ غرب می بینم



نیوود. اصلاً انگار عقل من خاموش شده بود.

## یادتان می آید چی گفتید؟

بله خیلی خوب. قاعدتا چون پیش مرده ها بودم باید می گفتم خسته شدم از زندگی و می خواهم بمیرم؛ ولی این را نگفتم. گفتم از این جسم خسته شدم و من این جسم را نمی خواهم. الان برای خودم هم عجیب است که این حرف را گفتم. اگر این جسم را نمی خواهی پس چطور می خواهی زندگی کنی؟ بدون این جسم اصلا چی داری؟

## بعد آن لحظه به این فکر کردید که اگر این

جسم را نمی خواهید چه می خواهید؟ اصلاً نمی دانستم چی می خواهم. نمی دانستم که من یک روحی دارم که گناه در آن اثر می گذارد و باعث می شود که جسم هم مریض شود. نمی دانستم چیزی هم به اسم توبه هست؛ ولی خب این جسم را نمی خواستم این نشان می دهد که فطرت ما یک چیزی را می داند؛ ولی عقل مانده و عقل باید به آن برسد. در سیستم کمونیست این فطرت را اکشتند، به معنای

واقعی کشتند. نه حتی اینکه بخوابانند و افعا کشتند. ما در سیستم کمونیست زنده های مرده بودیم. بعد از آن انگار از درون خودم صدایی شنیدم که به من گفت این جسم دشمن شما نیست این جسم دوست شماست و اگر به درد جسمتان گوش بدهید، هدایت می شوید. دیگر همین طور بود که اشک می ریختم. مثل بچه کوچک ها و وقتی اشک می ریختم یک احساس دیگر به خودم پیدا کردم احساس می کردم می توانم پرواز کنم. دیگر مثل قبل سنگین نبودم و خوشحال بودم. کمر درد هم نداشتم و می دانستم روزی که با دکتر ملاقات دارم حرفی برای گفتن دارم.

## این ماجرا را برای دکتر تعریف کردید؟

مانده بودم که این موضوع را چه طور به او بگویم. روزی که قرار بود بروم پیش دکتر از خوشحالی داشتم پرواز می کردم. اصلاً به این فکر نمی کردم که چطور بگویم؛ ولی وقتی مقابل دکتر نشستم اصلاً انگار دکتر را نمی دیدم و فقط به آن درختی نگاه می کردم که در مقابلم پشت پنجره بود. یک چیز که یادم رفت بگویم اینکه دکتر در یکی از جلسات قبل به من گفته بود «شما با زیان کاری می کنید که من نمی توانم به شما کمک کنم» من این جمله دکتر را آن موقع اصلاً متوجه نشدم؛ اما این بار که خواستم صحبت کنم متوجه تغییری در لحن صدای خودم شدم به طوری که نتوانستم ادامه دهم. الان که اسلام آوردم متوجه شدم که منظور دکتر از این حرف چه بوده و می خواسته من را متوجه تیزی زبان خودم کند همان طور که مولی امام علی علیه السلام فرموده که زبان می تواند از شمشیر هم برنده تر باشد و او هم می خواسته مرا متوجه کند که زبان من به قدری تیز است که اگر تصور کنیم که در قایقی نشستیم من با آن زبان باعث غرق شدن کل قایق می شوم این را دکتر به من گفت؛

اما بعد از این اتفاق در قبرستان این بار که خواستم صحبت کنم لحن صدایم به طوری تغییر کرده بود که خودم صدای خودم را نشناختم؛ لذا سکوت کردم و وقتی دکتر خواست با من صحبت کند صدای او نیز عوض شده بود یعنی منظورم این است که با مهربانی با من صحبت کرد؛ اما من تحمل این مهربانی را نداشتم شاید برای شما عجیب باشد؛ اما در جامعه ما اکثر مردم به شیوه تندی صحبت می کردند و این را عادی می دانستند یادم هست آقای صدیقی چند سال پیش در تلویزیون گفت همه تحمل محبت را ندارند. من هم تحمل محبت و یک حس عاطفی را نداشتم. تحمل محبت چند درجه بالاتر از مهربانی است و من حتی تحمل مهربانی را هم نداشتم نه فقط من همه در سیستم کمونیسم این جور بودند. و چون تحمل آن را نداشتم استرس تمام وجودم را در بر گرفته بود و احساس می کردم دارم در گرداب فرو می روم. آن موقع بود که یک تصمیم جدی گرفتم؛ من دیگر نمی خواهم در تاریکی زندگی کنم؛ اما من نمی دانستم آن سوی تاریکی چه چیزی هست. اینکه در آیت الکرسی می گوئیم «یخرجهم من الظلمات الی نور» نمی دانستم در پس تاریکی نوری هم هست. پس این



واقعا ایرانی ها سبک زندگیشان غربی شده و این برای ایرانی ای که اهل بیت را دارد خیلی بد است. من ناراحت می شوم وقتی ایرانی ها را تحت تاثیر فرهنگ غرب می بینم از دکور خانه گرفته تا غذا و لباس و... چرا باید این طور باشد. ببینید شما وقتی آن ها را از فرهنگ غرب وارد زندگیشان کردید یواش یواش به موسیقی اش هم گوش می دهید و برایتان مهم نیست. آرام آرام می روی آن طرف، یک شبه که این اتفاق نمی افتد. مثل من مریض می شوند و باید رویه دارو بیاورند. الان خیلی می شنوم که مراجعان به دکتر روان شناس در ایران زیاد است چرا باید در ایران که کشور مسلمان شیعی است این اتفاق بیفتد؟

کار کنند و این ها امتحان خداست برای آن ها. الان کانال تلویزیون در اختیار شماست. شما می توانید انتخاب کنید که شبکه قرآن را ببینید یا فلان فیلم بی محتوا را. رادیو معارف گوش دهید یا فلان موسیقی را که به گماتنان حالتان را خوب می کند ولی بعد از یک ساعت دوباره همان است. ولی همین قدر که سفره اهل بیت علیهم السلام برای ما اینجا باز شد و ما می توانیم استفاده کنیم باید قدر دان باشیم.

این سفره اهل بیت علیهم السلام است که در این کشور باز است و ما را نگه داشته خدا را شکر و حیفاست که خود ایرانی ها قدر دان این نعمت و سفره نباشند. الان آقای پناهیان درباره سبک زندگی صحبت می کند

هم فطرت است و انگار فطرت من می دانسته که در سیستم کمونیستی به آن ظلم شده. پس من تصمیم گرفتم و قدم اول را در پله اول گذاشتم و گفتم که دیگر نمی خواهم در تاریکی زندگی کنم. همان لحظه بود که احساس کردم کسی من را از این تاریکی نجات داده. آن موقع بود که حس کردم دوباره متولد شده‌ام و اینکه یک نفر باید هر لحظه یک چیزهایی را به من بگوید. نمی دانستم پیغمبر داریم، احکام داریم که لحظه به لحظه به ما راه را نشان را می دهد. احساس می کردم که یک بچه کوچک هستم و نیاز به مادرم دارم که بیاید نیاز ما برطرف کند؛ ولی بچه نبودم. سال ها آرزو می کردم که کاش یک بچه بودم و یک مادری بود و نیاز مرا درست برطرف می کرد.

مادر من فقط نیاز جسمی مرا برطرف می کرد نه روحی حتی محبت هم به من نمی کرد. چون خودش هم محبت مادر را ندیده بود. بعدها فهمیدم که مادر من فقط غذا به من داده. مادر من تا ۳-۴ سالگی در پرورشگاه زندگی می کرده. در آن زمان؛ یعنی دورانی که جنگ در حال تمام شدن بود همه خانواده ها بچه زیاد داشتند و پول نداشتند که خرج بچه های خودشان را بدهند. چه برسد به اینکه بخواهند بچه های دیگران را هم نگهداری

کنند. برای همین یک خانواده ای مادر مرا از پرورشگاه به خانه شان آوردند و قبول کردند که از او نگهداری کنند. مادر من مجبور بوده تمام روز را یک گوشه آن خانه بنشیند و یک تکه نان خشک و کمی آب فقط در این حد که زنده بماند به او می دادند و اجازه نداشته بازی کند و حرف بزند و هیچ محبتی در دوران کودکی اش ندیده بود. پس این مادر چطور می توانست به من محبت کند؟ نمی توانست انتقال دهد. خیلی از مادر ها در آلمان مثل مادر من بودند به خاطر شرایط جنگ. جنگ ما مثل جنگ شما نبود

#### ■ از چه نظر مثل هم نبوده؟

آن جنگ با جنگ شما فرق داشت. من اولین باری که آدم ایران و از تلویزیون تصویر شهید را دیدم، احساس خوبی داشتم؛ ولی در کشور خود احساس بدی داشتم. چون کشته های ما شهید نیستند؛ ولی در ایران شهیدند. جنگ با جنگ فرق می کند. برایم عجیب بود که به جنگ شما احساس خوبی داشتم. در حالیکه همیشه در مدرسه حس بدی درباره جنگ به ما منتقل می کردند. اصلا این زمین و این کشور با آن زمین و کشور فرق می کند مثل کره ماه و سیاره زمین. این را الان می دانم و می فهمم.

■ گفتید که در بیمارستان متوجه شدید که

نیاز به راهنما دارید، پیدا کردید؟  
وقتی از بیمارستان آمدم بیرون بینشم به زندگی عوض شد و جالب اینکه نمی توانستم آن را به کسی بگویم. نه به پدرم و نه مادرم. دوستی هم نداشتم که درباره عقاید ما با او حرف بزنم. شهید مطهری در بیشتر کتاب هایی که به زبان آلمانی ترجمه شده و من آن ها را خواندم به سیستم کمونیست هم اشاره کرده. من بعدها این ها را که می خواندم اشک می ریختم چون آنجا بزرگ شده بودم و همه چیز را لمس کرده بودم. شهید مطهری چون دور بوده همه چیز را بهتر فهمیده بود و ما را بهتر شناخته بود و ما چون در آن بودیم، نمی فهمیدیم. چون ما به جز این شرایط چیزی ندیده بودیم؛ ولی او می توانسته مقایسه کند. مادر شرایط بدی زندگی می کردیم که خودمان خبر نداشتم. ما با واژه هایی مثل روح، عشق، محبت و معرفت که ربط به خدا و زندگی واقعی دارد، آشنایی نداشتم. پس نمی توانستیم حالات و احساساتمان را بیان کنیم. آن هم تبعات نظام کمونیستی بود. اگر به خاطر اینکه روح غذا نخورده و عقب مانده حال بدی پیدا می کردیم همه می گفتند تقصیر خودت است. آن وقت بود که بدتر می شدی. دیگر شانس پرواز نداری و همه اش می چسبی به این جسم که نیاز هایش را برطرف کنی. خیلی بد است خیلی بد. من متوجه شدم که عوض شده ام؛ ولی نمی توانستم به کسی بگویم. پدر و مادرم فکر می کردند من مریض بودم و در بیمارستانی بستری بودم؛ ولی من فهمیدم که اتفاقا من مریض نیستم و اگر مریض هستم این شانس را دارم که خوب شوم و این ها مریض هستند. نمی دانستم چه جوری این را ثابت کنم. کسی درک نمی کرد من چه می گویم. البته برای خودم هم خیلی درست قابل درک نبود. فقط به خودم می گفتم وای من باید چکار کنم؟ و همین طور شب ها اشک می ریختم و می گفتم با کی می توانم حرف بزنم و چه طوری می توانم زندگی کنم؟ دائم این حرف ها را با خودم می گفتم. همزمان با این تغییر بینش من، فضای جامعه هم به یک باره عوض شد.

#### ■ چطور؟ از چه تغییری صحبت می کنید؟

یک روز از خواب بلند شدم بروم سرکار دیدم خیابان ها خلوت خلوت است. وحشتناک بود خوب همیشه خیابان ها در آن ساعت شلوغ بود. رفتم سرکار دیدم مریض ها هم نیامدند. پرسیدم چه شده؟ گفتند مگر خبر نداری؟ دیشب اخبار را ندیدی؟ گفتم نه این قدر خسته بودم که شب زود خوابیدم و نگفتم حالم بد بوده و توضیح ندادم. همان شب دیوار برلین برداشته شده بود و به خاطر همین شهر







رابطه من با مادرم سرد بود و او نمی توانست به من محبت کند همین که به او نزدیک می شدم قلبم شروع می کرد به درد گرفتن. در مانده شده بودم و نمی دانستم چکار کنم و فقط گریه می کردم و اشک می ریختم

که با بقیه فرق می کند و من تا به حال ندیده بودم. آقای فاضلی به من گفت اگر با من ازدواج کنی باید مسلمان شوی. قبول کردم و ازدواج کردیم؛ ولی واقعیت این است که اسلام آوردنم شناسنامه ای بود هیچ چیز از اسلام نمی دانستم.

### ■ اصلاً تا آن روز درباره اسلام و مسلمان ها چیزی شنیده بودید؟ نگران نبودید که می خواهید دینتان را عوض کنید؟

هیچ تصویری درباره اسلام و مسلمان ها نداشتم. اصلاً یک خانم با حجاب را تا آن روز ندیده بودم. آقای فاضلی بعد از ازدواجمان مدام دنبال این بود که یک بار مرا بفرستد ایران و در محیط ایران یک چیزهایی را بفهمم و فضا را ببینم. خداوند پشت هم دو تا فرزند به ماداد یک پسر و یک دختر، بچه ها ۳-۴ ساله که شدند پدر آقای فاضلی از دنیا رفت و مادرش خیلی مریض بود. بنابراین همه خواهرش کردند که ما برویم ایران. همسر من و بچه ها را تنها فرستاد ایران؛ چون قرار بود مدت زیادی بمانم و خودش آنجا کار داشت نمی توانست بیاید. اضطراب زیادی داشتم. به من گفتند باید حجاب داشته باشی گفتم حجاب چی هست؟ توضیح دادند و من یک مانتو بلند گرفتم و یک روسری بلند سرم کردم. آن موقع حدود ۱۶ سال پیش همه در هواپیما هم حجاب کامل داشتند. در هواپیما خیلی خانم های ایرانی ای بودند که آلمانی هم بلد بودند و می خواستند بروند ایران. من هم با دو تا بچه کوچک خیلی اضطراب داشتم و نگران بودم. فارسی هم بلد نبودم، فقط می توانستم بگویم من گرسنه ام من تشنه ام مثل یک بچه کوچک. تا آن روز هم سوار هواپیما نشده بودم، اصلاً از کشور خارج نشده بودم. برای همین خیلی استرس داشتم. وقتی سوار هواپیما شدم با دیدن آن خانم های با حجاب حس خوبی به من دست داد. احساس می کردم خواهرم هستند. نسبت به این خانم ها اینکه غریبه بودند، احساسی داشتم که به مادر خودم نداشتم. هواپیما که از روی زمین بلند شد از تلویزیون آن، صدایی بلند شد که با شنیدنش همه مولکول های جسم من آرامش پیدا کرد.

### ■ صدای چی بود؟

قرآن، نمی دانستم مسافرت که می روند برای مسافر آیه قرآن می خوانند.

ادامه در شماره بعد...

به من کمک کند. کمک کرد؛ ولی آن هم گمشده ام نبود. وقتی برگشتم یک خانه پیدا کردم که توی آن خانه باغچه داشت و خودم در آن توت فرنگی، تربچه، هویج و گل می کاشتم و با خاک کار می کردم.

### ■ از پدر و مادر جدا شدید؟

بله، مثل کشاورزها در این باغچه کار می کردم؛ ولی از مایه گاه هم می رفتم. محصولاتم را می فروختم، به همکارانم می دادم، با آن ها کنسرو و مربا درست می کردم. خودم را با این کارها مشغول کرده بودم و زندگی ام کمی هدف پیدا کرده بود. بعد از مدتی خانواده ای که در خانه شان زندگی می کردم، خواستند از آنجا بروم. من هم نمی توانستم به خانه پدرم برگردم. چون رابطه من با مادرم سرد بود و او نمی توانست به من محبت کند همین که به او نزدیک می شدم قلبم شروع می کرد به درد گرفتن. در مانده شده بودم و نمی دانستم چکار کنم و فقط گریه می کردم و اشک می ریختم.

تا اینکه از طرف کلیسا با خانواده ای آشنا شدم که در جنوب آلمان زندگی می کردند و به لحاظ سنی از پدر و مادر من بزرگ تر بودند و دختری هم داشتند که من به او نامه می نوشتم. آن ها به من گفتند بیا اینجا پیش ما و زندگی تازه ای را شروع کن.

### ■ آن ها کجا زندگی می کردند؟

در شهری کوچک در جنوب آلمان. من هزار کیلومتر از مامان و بابا دور شدم و رفتم پیش آن ها تا زندگی تازه ای را شروع کنم.

### ■ این اتفاق افتاد؟

بله، چون با آقای فاضلی همانجا آشنا شدم و ایشان آمد به خواستگاری من و با هم ازدواج کردیم.

### ■ آقای فاضلی هم آنجا زندگی می کرد؟

بله، آنجا شهر کوچکی بود که همه همدیگر را می شناختند. او هم دیده بود که من تازه آمدم آنجا و کسی را هم ندارم و تنها هستم. رفته بود در مورد من تحقیق کرده بود. جالب اینکه آقای فاضلی با صاحبخانه ای که من در خانه شان زندگی می کردم، دوست بود و از طریق او تلفن من را گرفته بود. یک روز به من زنگ زد و گفت که می خواهد بیاید دیدن من؛ یعنی برای خواستگاری. خیلی هم زود بحث ازدواج را پیش کشید. من متوجه شدم که این آقای چیزی دارد

خلوت بود همه رفته بودند آن طرف دیوار. دیگر از آن موقع زندگی تند تند جریانش تغییر پیدا کرد انگار همه چیز همگام با تغییر بینش من پیش می رفت. دیگر در رادیو دکتر روان شناس می آمد و صحبت می کرد. فضا عوض شد. شنیدم در کلیسا سخنرانی می کنند و حرف هایی می زنند که برای ما جدید است. برای همین رفتم کلیسا. هنوز یک حالت سرد و خلا در دلم داشتم. دوست داشتم با یک چیزی پر شود. دیدم کشیش آنجا یک خانم پروتستان است. آن کشیش به من گفت خوش به حال شما همه دوست دارند خالی شوند و بعد درونشان را پر کنند؛ ولی شما خالی هستی. گفتم ولی هر چه می گردم چیزی پیدا نمی کنم. گفت نه هست؛ ولی هر چی می گشتم چیزی پیدا نمی کردم در آن سن و سال تازه متوجه شده بودم که چی نمی خواهم ولی نمی دانستم که چی می خواهم. خیلی اذیت می شدم.

### ■ تلاش کردید که این به قول خودتان خلا درونتان را با چیزی پر کنید؟

بله بارها؛ ولی هر بار به این نتیجه رسیدم که این چیزی که دنبالش هستم نیست. مثلاً بعد از برداشتن دیوار برلین و تغییر شرایط زندگی و آمدن تنوع به زندگی ما، من به دنبال این بودم که برای خودم موقع انتخاب لباس، سراغ انتخاب رنگ هم بروم؛ چون تا قبل از آن نمی توانستم برای خودم رنگ انتخاب کنم. در سیستم کمونیستی تنها رنگ هایی که وجود داشت طوسی و قهوه ای بود و همه چیز خاکستری و بی رنگ بود. رنگ روشنی نبود. کمونیست ها واقعا در تاریکی زندگی می کردند و ظاهر شان هم این را نشان می دهد. نه گلی بود و نه پارکی. خانه ها خراب بود و رنگ نداشت مدرسه ها هم همین طور بود. لباس های ما هم همین طور بود رنگ شادی وجود نداشت. مردم آنجا فقط مثل یک ماشین کار می کردند حتی زن ها. اگر می خواستم لباسی بخرم فقط به اندازه اش توجه می کردم نه مدلی بود و نه رنگی. دیوار که برداشته شد دیگر می توانستم رنگ انتخاب کنیم؛ ولی بلد نبودم. آن موقع فکر کردم که باید این را یاد بگیرم و ببینم چه رنگی و چه مدلی دوست دارم. فکر می کردم آن خلاقان است؛ اما بعد از مدتی فهمیدم که این نیست و این زندگی و خلا مرا پر نمی کند. چون کلیسا می رفتم دیگر با خدا حرف می زدم. می گفتم خدایا درون خالی ام را با چی باید پر کنم و دنبال چیزی می گردم. یک بار هم کشیش گفت ما می خواهیم برویم جنوب آلمان غربی می آیی؟ من در تلویزیون طبیعت خدا و جنگل و دریا را دیده بودم؛ ولی هیچ وقت فکر نمی کردم این دیوار روزی باز شود و ما بتوانیم برویم آن سمت و این طبیعت را ببینیم. قبول کردم و رفتم. ما ۲ هفته آنجا بودیم گفتم این طبیعت خدا می تواند

در سیستم کمونیستی تنها رنگ هایی که وجود داشت طوسی و قهوه ای بود و همه چیز خاکستری و بی رنگ بود. رنگ روشنی نبود. کمونیست ها واقعا در تاریکی زندگی می کردند





فرازهایی از وقف نامه آیت الله جوادی آملی

## صدقه جاریه و پویا

آیت الله جوادی آملی در وقف نامه الصاق یک قطعه زمین به حوزه علمیه امام حسن عسکری (ع) شهرستان آمل جهت بهره برداری علمی و دینی از آن، وقف را از برجسته ترین آموزه های دینی دانستند و در وقف نامه آن ذکر آورده اند:

ایشان در بیان برخی از عناصر محوری اهمیت مال و تأثیر انفاق صحیح آن، مرقوم فرمودند: مال در اسلام، نماد اقتصاد است و تأثیر آن در حریت یک امت و استقلال یک ملت به قدری است که خدای سبحان از آن به قیام (ایستادگی و مقاومت در برابر حوادث) یاد کرد: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلْ

نایبان عامّ حضرت امام مهدی موجود موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و جهاد خالصانه امت بزرگ و ملت بزرگوار ایران بخش قابل توجهی از آن قوانین مستور، مشهور شد: «از علم به عین آمدوز گوش به آغوش». [۱] سهم تعیین کننده ای در تأمین ارکان تمدنی که در متن تدین نهفته است دارد.

وقف در اثر طغیان حاکمان زراندوز و سرداران سریر سیم همانند بسیاری از احکام و حکم به دست نسیان سپرده شد و با قیام بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران امام خمینی (قدس سره) و اجتهاد فقیهانه و تسدید همه جانبه مراجع عظام تقلید و





(1)

بسم الله الرحمن الرحيم وانا نستعين  
 محمد آقاي خداياري را سرپرست و محقق ايشي بيار اهل خصوص حضرت ضي نورت در اوقات و  
 در روزگار اين دوده طاعنا و آسوده يا مدين نورته حضرت حق امانت را بپايت باين دولت  
 قدسي گوئي رايم و از مساندان لود و آفاق بگريزي نمايم و وقف كند در جبهه تربيت آموزه عالى دربار  
 دسره طليان را چاكان در اندك و دسره دران سرپرست پاشند بسيارى در احكام و حيلت  
 بدست نسيان سپرده شده و با قيام نبيالكرام محمدى اسدى ايران در ايجاد فقيدانه  
 و قد بر پد جانبدار جماع عظام تقليد و تابان عام حضرت امام محمدى موجود موجود و جبار و صاحب  
 است بزرگ دولت بزرگوار ايران بخش قابل توجهى در تقوا اين سرپرست شده از هم پيون  
 آيد و از گوش يا گوش سهم نسيان كنده اى در عين در اكان تمدن كه در وقت عين نسيان است  
 لازم است بعضى از خاصه كوي ايت مال و تاخير اوقات صح آن در طرعى خدا اصل را در شورا  
 آگاه بمتصدراصلى كه تزييف و فساد رجعت وقف خاص است پير <sup>اصل</sup> اصل مال در  
 اسد نماز اقتصاد است تاخير آن در رجعت كه است در استقلال و كرامت نسيان كه ضايع بيان  
 در آن ب قيام را ايتاقدى و فساد در برابر رجعت ياد دارد و لا توفوا الله الاموال اصل بپي  
 قيام و فرد و جاسم فاقدر مال را در آن جبهه فقير كوي كند كه سكون فقرات آفشاكنه و توان  
 قيام در بر ايتام و سكره با طهارت محرم در توفى را نور و نور انبيا در ايم آن در دست سعيان فقيدان باشد  
 همچون ستم دالى در خطاى فكرى يا تحصيل علمى سبب صدور رفتن آن خورشيدان كند بايد در درگاه خداوند  
 (1) در وقت ستم و غنى و امانت نام 8

صفحه اول وقفنامه بادستخط آیت الله جوادی آملی

اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» [۲] و فرد یا جامعه فاقد مال را از آن جهت فقیر می گویند که ستون فقرات آنها شکسته و توان قیام در برابر نظام سلطه و استکبار یا طغوی محروم از تقوا را ندارند لذا نباید زمام آن به دست سفیهان اقتصادی باشد چون سَفَه مالی در اثر خطای فکری یا خطیئه عملی سبب هدر رفتن آن می شود چنانکه نباید تعاملات اقتصادی بر مدار بار بگردد چون ربا و زیاده خواهی نه نمو و فرهی سالی است و نه سِمن و چاقی که اگر زبانیار سالم سودمند نیز نخواهد بود بلکه همانند آماسی است که در تریز نبورزدگی برمی آید و جز ضرر اثر دیگری ندارد. لذا ذاقان حکیم ربامحوران را مبتلا به خُبْط اقتصادی می داند و قیام آنها را (در دنیا و آخرت) خردمندانه نمی داند: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقْوَمُونَ إِلَّا كَمَا يَقْوَمُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا» [۳] راز سَفَه ربامحوران را باید در محتوای حدیث نورانی که عقل را «ما عُبِدَ به الرِّحْمَنُ و اكتسب به الجنان» [۴] می داند دانست، زیرا هر چه مخالف با این مبناست نابخردی است. خلاصه آنکه ۱- ستون فقرات اقتصاد یک ملت است. ۲- نگهبانان این عمود، خردمندانی اند که از آسیب سفساهت و از گزند افزون خواهی ناروا مصون اند.

ایشان در ادامه به بیان اهمیت رعایت عدل در تقسیم اموال در یک نظام اقتصادی پرداختند و بیان داشتند: مال که زیربنای اقتصادی است از منظر دیگر شیشه خون جاری در رگ‌های پیکر جامعه است به طوری که پویایی هر عضوی به دریافت سهم مناسب خود از آن است که اگر نصاب لازم خون به عضو نرسد آن عضو فلج

سو سیال

محکوم به زوال بوده می باشد. نظام اقتصادی ای که مستکبرانه ثروت یک جامعه را در اختیار چند سرمایه دار می نهد و با سرمایه سالاری کشور اداره می کند و اکثریت جامعه را از نبل به مال بهتر و بیشتر دور می دارد و آنها را به مشاغل نازل و دستمزد اندک ساکت می نماید در تقسیم خون بین اعضای پیکر خویش عدالت پیشه نیست، لذا نظام اقتصادی کاپیتال غلب محکوم به فنا بوده و خواهد بود. قرآن کریم که جامعه بشری را کریمانه اداره می کند و کرامت وی را در پرتو عدل محوری می داند درباره توزیع ثروت و بهره‌وری هر کس به قدر استحقاق و استعداد

خواهد شد و از حیات محروم می شود و در این توزیع، رعایت عدل، معتبر است نه مساوات چون تقسیم خون برابر برای اعضای نابرابر، در عین تساوی، ظلم است. فتوی عقل درباره حَسَن بودن مساوات و قبیح بودن ترجیح، به استناد حَسَن عدل و قبح ظلم است لذا تساوی ناهماهنگ با عدل، حَسَن نخواهد بود. نظام اقتصادی ای که متحرّکانه ثروت یک ملت را در دست دولت قرار می دهد و با دولت سالاری، مملکت را اداره می کند و نوابغ اقتصادی را از دسترسی به مال بهتر و بیشتر محروم می نماید و افراد را جیره خوار می کند در توزیع خون بین اعضای خود عدل مدار نیست لذا نظام مالی شرق



خود بعد از واگذاری سهام خاص دینی به مستحقان آنها، به صورت جامع چنین فرمود: «كَيْ لَا يَكُونَ ذُولُهُ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ» [۵]. پیام این اصل کلی اقتصادی این است که مال باید بین تمام طبقات، تداول یابد تا «ذوله بین الجميع» باشید نه فقط در مدار توانگران که «ذوله بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ» باشد خواه آن مدار بسته و محور محدود (اغنیاء) اشخاص حقوقی باشند نظیر نظام کمونیستی یا اشخاص حقیقی باشند مانند نظام سرمایه داری. خلاصه آنکه ۱- ثروت ملی به معنای جامع خود همانند خون در پیکر اعضای ملت است که هر عضوی بتواند به قدر استحقاق و نصاب استعداد خویش از آن با کرامت و به دور از خواری جیره خواری و برکنار از زبونی مزدوری بهره مند شود. ۲- نظام اقتصادی که در آن سیستم، جامعه به دو قطب امیر و اسیر، مستکبر و مستضعف تقسیم می شود و کظه ظالم از یک سو و سغب مظلوم از سوی دیگر بینگرن بیدادی است محکوم به زوال خواهد بود.

#### امیر مال شوید

آیت الله جوادی در ادامه با بیان این مطلب قبض و بسط رزق و بسعه و ضیق مال، عوامل متعدد فاعلی و قایلی دارد، مرقوم فرمودند: زشتی و زیبایی ثروت از منظر روحی الهی به تکاثر و کوثر بودن آن است. افراد عادی که از علوم و حیانی محروم و از فضیلت عصمت بی بهره اند حتماً باید به ولایت انسان کامل معصوم معتقد شده و به آن سر بسپارند و از سریره و سیره و سنت اولیای معصوم الهی پیروی کنند. اگر در یک نظام اقتصادی که مال، «ذوله بین الجميع» بود نه فقط «بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ» و امکان رشد مالی برای برخی فراهم شد و بیش از نیاز شخصی خود مال حلال فراهم نمود اولین وظیفه او این است

که در ظل توتلی امام معصوم (علیهم السلام) فرمانروای ثروت خود باشد نه فرمانبردار او. مولای موحدان، امیر مؤمنان حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمود: «أَنَا يَغْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَالُ يَغْسُوبُ الْفَجَّارَ» [۶] یعنی من امیر و مطاع و متبوع اهل ایمانم و مال، رئیس و فرمانروای فاجران. راز پیروی مؤمنان باتقوا از حضرت علی (علیه السلام) حق مداری آن حضرت بود «علی مع الحق و الحق مع علی یدور معه حیثما دار» [۷]، و رمز اطاعت فاجران باطغوا از مال، لهو محوری و باطل گرایی آنهاست به طوری که هم خود به سوی لهو می دوند و هم لهو به سراغ آنان می رود و سرگرمشان می کند، در قبال مردان الهی که هم خود از لهو و لغو گریزانند: «الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» [۸] و هم تلاهی، توان رفتن به سوی آنها را ندارند: «رَجُلٌ لَا تُلَهِیْهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» [۹] بعد از آنکه مؤمن اقتصاددان به مال حلال دست یافت و امیر آن شدند اسیر آن، می کوشد که موقعیت ایمانی خود را با آن مال تثبیت کند تادر رخدادهای دنیا ثابت قدم و در ساهره معاد پابرجا باشد که تأثیر بسزای صرف مال در راه خیر است. رهنمود خدای عطا بخش خطاپوش که مال افرید و آن را به بندگان خود داد و دسیسور اتفاق را صادر کرد: «وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ» [۱۰] آن است که فرمود: «وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ» [۱۱] اتفاق در راه خدا همانند آبیاری شجره طوبای هویت خویش است که مایه رشد آن درخت و پوشیدن رخت بخت و نشستن بر تخت تقرب است: «مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ» [۱۲]. از این جهت امیر کوثر یسان فرمود: «يَا بَنِي آدَمَ كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ فِي مَالِكَ وَاعْمَلْ فِيهِ مَا تُؤْتِرُ أَنْ يَعْمَلَ فِيهِ مِنْ بَعْدِكَ» [۱۳] یعنی وصیت

عهدی که به تجهیز میت مرتبط است به عهده دیگری است ولی وصیت تملیکی که به ثلث مال برمی گردد به عهده خود شخص می باشد که در زمان خویش بیش از آن مقدار را هم می تواند در راه خیر صرف نماید.

#### پیامدهای زراندوزی

آیت الله جوادی آملی اکتناز و زراندوزی و عدم بهره وری صحیح تولیدی از آن و نیز عدم انفاق در مصارف خیر را دارای پیامدهایی دانستند و مرقوم داشتند: برخی از آن پیامدها فقدان کمال و محرومیت از مقام برتر است و بعضی از آنها حسرت ز او افسوس آور و برخی از آنها مایه گداخته شدن اعضا و جوارح صاحب مال منحوس یاد شده است آیه «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» [۱۴] ناظر به حرمان سرمایه دار متکاثراست که بدون انفاق هرگز به مقام برتری نیکی یا منزلت ابرار نمی رسد و آیه «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ» [۱۵] ارجاع به انفاق ناروا و حسرت آور و افسوس زاست؛ چنین ز دوست متکاثری مشمول تمثیل سوره کهف است که: «فَأَصْبَحَ يَتَلَقَّى غَلِيَّةً عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرْوَةِهَا يَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أَشْرِكْ بِرَبِّي أَخَذَا» [۱۶] چنانکه اطلاق یا عموم آیه «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّآخِرِينَ» [۱۷] شامل چنین متکاثره شده و او نیز مندرج تحت مفاد آیه یاد شده است و آیات «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ يَوْمَ يُخْمَسُ عَلَيْهِمْ فِي نَارِ جَهَنَّمَ فِتْنَتُهُمْ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ» [۱۸] نیز





جریان گداختن زر و سیم و داغ کردن جوارح با آنها را در بردارد. حصر معرفت‌شناسی در احساس و تجربه حسی و انکار معرفت تجربی و شهودی و نیز منحصر نمودن باورهای عملی به قلمرو دنیا و حوزه طبیعت آثار مشنوم فراوانی دارد که گذشته از امور یادشده مضامین آیه‌های «يُحْسِبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدُ» [۱۹] و «مِنَ الْأَغْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» [۲۰] نیز از هیمن قبیل اند. خلاصه آنکه

۱- هستی‌شناسی مدار بسته و معرفت‌شناسی محدود، هویت چنین بشر تنگ‌اندیش را بین مهد و لحد محصور کرده و زندگی او را بین ثنیل و مغتلف منحصر می‌کند. ۲- کسب مال حلال و انفاق آن در راه خیر سهم فراوانی در رهایی از تکاثر و نیل به کوثر دارد.

#### راز پایداری

این مرجع تقلید قصد قربت را مایه پایداری وقف دانسته و متذکر شدند: انسان که کرامت خود را به استناد خلافت خویش از آفریدگار نظام هستی دارد، گذشته از جاودانگی در آخرت می‌تواند چهره‌ای ماندگار از خود در دنیا ترسیم نماید. بر اثر تکوینی یا تدوینی که مورد قبول خدا باشد سهمی از عنداللهی شدن دارد و طبق آیه «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» [۲۱] باقی خواهد ماند. اسلام که رهاورد فراوانی را به همراه داشت و دارد، طرح جاودانه شدن نسبی را به جامعه بشری آموخت. وقف که نموداری از این رهنمود حیات مستمر است، راز تداوم آن تنها این نیست که اصل آن ثابت و درآمد آن سیال است بلکه قصد قربتی که در آن معتبر و اعمال می‌شود و از این منظر در بخش عبادت‌های مالی فقه امامیه قرار دارد مایه پایداری آن خواهد بود. نهاد وقف همانند به بار آوردن فرزند صالح سالک و

داعی، محبوب و ماناست چنانکه همسان سنت صحیح و ماندگار است لذا این امور در کنار هم قرار گرفته‌اند.

محمد بن یعقوب کلینی (رحمه الله) و نیز محمد بن علی بن بابویه قمی معروف به صدوق (رحمه الله) از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) نقل کرده‌اند که: «سَنَةُ تَلَحُّقِ الْمُؤْمِنِ بَعْدَ وَفَاتِهِ: وَلَدٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُ وَ مُصْحَفٌ يَخْلُفُهُ وَ غَرَسٌ يَغْرِسُهُ وَ قَلِيبٌ يَحْفَرُهُ وَ صَدَقَةٌ يُجَرِّبُهَا وَ سَنَةٌ يُؤْخَذُ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ» [۲۲] آثار شش چیز بعد از مرگ مؤمن به او می‌رسد:

- ۱- فرزندی که برای او استغفار کند
- ۲- کتابی که اثر تألیفی او باشد
- ۳- درختی که غرس کرده باشد
- ۴- چاه آبی که حفر کرده باشد

۵- صدقه‌ای که جریان داشته باشد (یعنی وقف) عسستی که بعد از او مورد عمل قرار گیرد. روشن است که ذکر امور شش‌گانه از باب تمثیل است نه تعیین، چون هر کار خیری که بماند تا آثار مثبت آن در جامعه وجود دارد، صاحب آن مأجور خواهد بود.

مهم‌ترین سنت قرن در جهان معاصر تأسیس حکیمانه و فقیهانه حضرت امام خمینی (قدس سره) بود که سنت سبینه سلطنت را به سنت حسنه جمهوری اسلامی، بدون کاهش و افزایش تبدیل کرد و از هر اثر مثبت آن سهمی برای بنیان‌گذار نظام که هم‌اکنون در روضه‌ای از ریاض جنت به سر می‌برد خواهد بود، چنانکه شهدا و جانبازان و اهل نثار و ایثار طرفی خواهند بست.

ایشان در بخش پایانی وقف نامه خود، وقف را صدقه جاریه و پویا دانسته و تصریح داشتند: وقف، صدقه جاریه و پویاست نه جامد و ایستا. تعبیر «جریان» همانند فصل مقوم وقف است که آن را از سایر صدقات جدا می‌کند همانند کلمه «ناطق» که انسان را از سایر موجودات

زنده امتیاز می‌دهد. واقفان محترم کوشا باشند که آنچه قوام وقف به آن است که همان جریان و پویایی باشد محفوظ بماند و در انشای صیغه وقف کاربری خاصی را در نظر نگیرند که متولیان بعدی مجبور شوند در مدار بسته و جامد حرکت کنند بلکه نحوه بهره‌داری از آن را مطلق و آزاد قرار دهند چون آنچه باید از طلق بودن به در آید و مقید و بسته شود خود عین است نه بیش از آن؛ مثلاً اگر کسی خواست زمینی را وقف بهداشت و درمان جامعه کند چنین انشانماید:

۱- این زمین مشخص، وقف بهداشت و درمان است

۲- تمام منافع و درآمد متطور آن در هر عصر و نسلی در مصرف یادشده صرف شود

۳- اگر غبطه وقف و مصلحت جامعه در این است که در این زمین بیمارستان، درمانگاه و سایر مراکز درمانی ساخته شود با کارشناسی اهل خبره، متولی به احداث بناهای مذکور اقدام کند و اگر تغییر کاربری سودآورتر است و غبطه وقف و مصلحت امت بهتر تأمین می‌شود تغییر یادشده صورت پذیرد.

غرض آنکه جوهر وقف، حبس اصل زمین است نه حبس آن و حبس صورت ساختاری معین (عرصه)، چنانکه جوهر دیگر وقف صرف درآمد آن در کار خیر است نه خیر معین. خلاصه آنکه؛ ۱- وقف عبادت ویژه‌ای است که مایه تصدیق ایمان واقف است لذا از آن به صدقه یاد می‌شود ۲- وقف، جاری است نه جامد لذا تحبیس اصل (عین)، کافی است و تحبیس عرصه لازم نیست

۳- مصرف آن، خیر مطلق است نه معین، هر چند تعیین آن صحیح است.

#### منابع

در دفتر مجله موجود است.







از راست حجت الاسلام شجاع، سعید طوسی و رضا عابدین زاده حین تلاوت در حرم رضوی



رضا عابدین زاده هم قاری است و هم حافظ. او در حفظ سبک ویژه‌ای دارد

# کامپیوتر قرآن

زهره کهن‌دل

وقتی پسر بچه‌ای پنج شش ساله بود همراه با پدرش به جلسات قرآنی شهر می‌رفت. از همان زمان، قرآن شد بخش مهمی از زندگی اش. قرائت را به صورت جدی دنبال کرد و در رقابت های قرآنی دانش آموزی، رتبه‌هایی را کسب کرد. در سال ۷۰ همزمان با کار معلمی شروع کرد به حفظ جزییات قرآن از جمله حفظ آیه، صفحه، سوره، حزب، ردیف سوره، مکی یا مدنی بودن سوره‌ها، مجموعه آیات، سطر آیه‌ها، ترجمه فارسی و ذکر کلمات اول و آخر صفحات قرآن به خط عثمان طه. همین دقتش در حفظ جزییات و ابداع این روش در حفظ موجب شد که به «کامپیوتر قرآن» معروف شود. همراه با «رضا عابدین زاده» قاری و حافظ کل قرآن که دهه چهلیم زندگی اش را تجربه می‌کند و ۲۰ سال همراه همیشگی قرآن بوده است، پای حرف هایش نشستیم.

■ بسیاری از اهالی جامعه قرآنی کشور به دلیل تربیت در یک خانواده قرآنی به این راه رهنمون شدند، شما هم به همین دلیل به قرائت و حفظ علاقه مند شدید؟

ده ساله بودم که قرائت قرآن را آغاز کردم. با پدرم به جلسات می‌رفتم و همان انگیزه‌ای بود که کم کم به قرآن علاقه مند شوم. بعد از آن در جلسات قرائت قرآن مرحوم حاج احمد هروی شرکت کردم و تجوید قرآن را طی چند سال نزد ایشان آموختم. بعد از آن بود که پایه به مسابقات قرآنی باز شد. در پنجمین دوره مسابقات قرآنی دانش آموزی سال ۶۶ در رشته قرائت اول شدم و در مسابقات دانشجو معلمان کشور در دوره مقدماتی اول در نهایی مقام دوم را کسب کردم. اما حفظ قرآن را با جدیت از سال ۶۸ پی گرفتم که پس از حفظ ۱۰ جز قرآن در جلسات حفظ حاج آقای گرامی هم شرکت کردن تا اینکه در سال ۷۱ موفق شدم که حافظ کل قرآن شوم. به یاد دارم سالهای آخر دوره تربیت معلم در شهرستان فردوس که حفظ قرآن را شروع کردم، در سه ماه آخر مانده به پایان دوره تربیت معلم، چهار جزء قرآن را حفظ کرده بودم.

مهر ۶۸ که وارد مدرسه‌ای در روستای کلاته منار در جاده سرخس شدم اولین جمله‌ای که گفتم این بود من حافظ هفت جزء قرآنم. در پایان همان سال تحصیلی ۱۴ جزء را حفظ کردم و در سال ۷۱ حافظ کل قرآن شدم. اولین مسابقه‌ای که شرکت کردم نهمین دوره مسابقات قرآنی سازمان تبلیغات بود که در مرحله مقدماتی آن در سال ۶۹ دوم شدم اما در مسابقات اوقاف مشهد در حفظ ده جزء اول در استان و کشور، مقام اول را کسب کردم. سال بعد هم در حفظ بیست جزء،

اول شدم و در سال ۷۱ در مسابقات حفظ کل قرآن نیز به مقام اول دست یافتم. در مسابقات بین المللی عربستان در سال ۷۰ در حفظ بیست جزء دوم شدم و در دور بعدی مسابقات که سال ۷۱ در تهران برگزار شد، رتبه سوم را کسب کردم.

■ مسابقات عربستان به خاطر حج عمره آن باید برایتان به یادمانی باشد؟

همینطور است. در حاشیه این مسابقات که حج عمره را انجام دادیم، همه شرکت کنندگان را به مدت نیم ساعت به داخل خانه کعبه بردند که از خاطرات به یادماندنی من است. بعد از آن برای اجرای برنامه‌ها و رقابت های حفظ و قرائت قرآن به کشورهای سوریه، پاکستان، ترکیه، هندوستان، امارات، اتیوپی، اوگاندا، مالزی، تایلند، کویت و اندونزی هم سفر کردم.

■ شما قاری قرآن بودید، چه انگیزه‌ای موجب شد که به فکر حفظ قرآن بیفتید؟

در دوران مدرسه، خط به خط کتاب را حفظ می‌کردم. با وجود حافظه خوبی که داشتم باراهنمایی خانواده، دوستان و آشنایان به من توصیه شد که قرآن را حفظ کنم. روز ۲۷ یا ۲۸ اسفندماه ۱۳۶۷ بود که بعد از نماز صبح، قرآن را باز کردم و شروع کردم به حفظ کردن. همان روز ۱۵۰ آیه از سوره بقره را حفظ کردم. در تعطیلات نوروز ۶۸ هم کل سوره بقره را حفظ کردم. بعد از آن طی سه ماه، چهار جزء، طی شش ماه، هفت جزء، طی یکسال چهارده جزء، طی دو سال بیست و سه جزء و طی سه سال کل قرآن را حفظ کردم. البته روزهایی را که برای حفظ قرآن وقت گذاشتم اگر بدون وقفه کنار هم بگذاریم شاید به یکسال هم نرسد اما

به خاطر اینکه مسابقات و سفرهای مختلف می‌رفتم فرصت برای حفظ نسبتاً کم بود.

■ شما را بیشتر به خاطر شیوه خاصی که در حفظ ابداع کرده‌اید می‌شناسند، چه شد که به فکر ابداع شیوه به یادسپاری تصویر صفحات قرآنی افتادید؟

شیوه حفظ من در بیست سال پیش برای بسیاری جالب بود چون حفظ آیات همراه با ترجمه، شماره صفحه، شماره آیه، خط، جزء، از بالا و پایین صفحه خواندن و دیگر ویژگی های صفحه بود. البته من برای حفظ، اول روی آیات کار کردم و بعد ویژگی های صفحات را حفظ کردم. می‌دیدم که حافظان قرآن، برنامه هایشان را خیلی خشک اجرا می‌کردند که هیچ جذابیتهایی برای مستمع نداشت. این شیوه را ابداع کردم تا هم تنوع در اجرای برنامه وجود داشته باشد و هم مستمع به حفظ قرآن علاقه مند شود. جزئیات صفحات قرآن عثمان طه را به حافظه تصویری می‌سپردم. با این شیوه، تنوع در اجرای حافظان ایجاد می‌شد و مستمعین را مشتاق به حفظ قرآن می‌کرد.

■ مثلاً حفظ آخرین آیه از پایین فلان صفحه یا اولین آیه از چند صفحه بعد آن، دشوار نیست؟  
وقتی که همه خصوصیات صفحات قرآن عثمان طه را حفظ باشید پاسخ به سوالاتی در مورد ویژگی های صفحه چندان دشوار نیست چرا که تصویر صفحه در ذهن حافظ ثبت می‌شود. جالب است که از این شیوه خیلی استقبال شد. سال ۷۳ که به پاکستان رفته بودم، حفظم را به این شیوه اجرا کردم. یکی از مولوی های شهر لاهور به می‌گفت؛ شما کامپیوتر قرآن هستید. می‌گفت که در کشور

رضا عابدین زاده در جلسه قرآن هفتگی



تعداد حافظان قرآنشان زیاد است. پاکستان در سال ۷۱ حدود یک میلیون نفر حافظ کل قرآن داشت. اینجا هم باید ایجاد انگیزه شود تا جوانان به سمت حفظ قرآن تمایل بیشتری پیدا کنند.

### ■ برای بیشتر شدن این انگیزه، چه راهکارهایی را پیشنهاد می کنید؟

به نظرم الگوهای قرآنی باید بیشتر در سطح جامعه معرفی شوند، الان الگوی بیشتر جوانان ما فوتبالیست ها، بازیگران و خواننده ها هستند. اگر چند هزار جوان بین ۱۵ تا ۳۰ سال را در جایی جمع کنید و مثلاً بنده را که سابقه ۲۰ و چند ساله در عرصه های داخلی و بین المللی حفظ و قرائت قرآن دارم و یک فوتبالیست را هم بیاورند بیشتر جوانان، آن فوتبالیست را می شناسند و الگوی خودشان قرار می دهند. چون او بیشتر از من شناخته شده و در رسانه ها مطرح بوده است. اینقدر که این افراد در جامعه مطرح می شوند قرآنی ها به عنوان الگو به جوانان شناسانده نشده اند. الگوهای قرآنی بسیار مظلوم هستند. در این بین صدا و سیما نقش به سزایی در معرفی این الگوها به جامعه دارد.

رسانه ملی در این زمینه آطور که باید و شاید کار نکرده است. مثلاً در مشهد که پایتخت معنوی ایران است صدا و سیما مرکز خراسان رضوی، برنامه آموزش قرآن ندارد. البته با تلاش سازمان اوقاف و امور خیریه خراسان رضوی از مهر سال ۹۰ برنامه «گامی به سوی نور» در رادیوی استانی اجرایی می شود که بنده کارشناس حفظ برنامه هستم و تا جزء سه هم پیش رفته ایم. این برنامه بنا بود که پایان اسفندماه تمام شود اما با درخواست شنوندگان، بخش آن از رادیو خراسان رضوی همچنان ادامه دارد.

و فعالان قرآنی مبنی بر رواج حفظ قرآن، الان شرایط خیلی خوب شده و از نظر تعداد حافظان، کمیت قابل توجهی است. فکر می کنم تعداد حافظین کل بین هزار تا ۱۰ هزار نفر باشد اما در مقایسه با برخی کشورها از نظر تعداد، هنوز عقب هستیم.

### ■ نسبت به چه کشورهایی؟

کشورهای عربستان، پاکستان و بسیاری از کشورهای آفریقایی همچون مصر و سودان. مثلاً بیش از دو سوم مردم سودان، حافظ قرآن هستند. یعنی در یک مسجد آنجا از کوچک و بزرگ و زن و مرد، اکثراً حافظ قرآن هستند و این یک اتفاق طبیعی برای آنهاست. بورکینافاسو یا نیجریه که کشورهای فقیر آفریقایی هستند،

مابین ۵۰۰ هزار تا یک میلیون نفر حافظ کل قرآن هستند اما هیچ کدام به این شیوه ای که حفظ کردند، حفظ نیستند. سال بعد که گروه دیگر به پاکستان رفته بودند. آنها گفتند شما کامپیوترتان هم آورده اید؟ منظورشان من بودم.

### ■ این وضعیت اقبال مردم به حفظ قرآن را در جامعه چطور ارزیابی می کنید؟

ببینید در آستانه انقلاب و قبل از انقلاب اسلامی در کل کشور فقط پنج، شش نفر حافظ کل قرآن بودند که تعدادشان به انگشتان دست هم نمی رسید اما بعد از پیروزی انقلاب و با برگزاری محافل و مجالس قرآنی و رونق گرفتن آن و رفت و آمد استادان مصری به کشورمان و به ویژه تاکیدات مقام معظم رهبری در دیدار با قاریان

به مسابقات نوجوانان کشور باید گفت که اوضاع بسیار بهتر شده و بچه ها با تسلط کافی، آیات را حفظ کرده اند، همین برگزاری مسابقات قرآنی توسط نهادهایی چون سازمان اوقاف و امور خیریه، خودش ایجاد انگیزه می کند اما بسسترهای آن باید در جامعه توسعه یابد. برخی از نهادها، انگیزه هایی ایجاد می کنند اما آنچه اهمیت دارد این است که طرح ها در حد حرف باقی نماند.

گاهی طرح های مقطعی اجرایی می شود که دیگر

البته حفظ قرآن، کاری بسیار دشوار است چون هم استعداد حفظ می خواهد و هم پشتکار و استمرار. الان در برخی از پیش دبستانی ها و مهدها روش هایی برای حفظ دارند اما تا زمانی که بچه ها به قدرت روخوانی صحیح دست پیدا نکنند، حفظ آیات، حفظ دقیق نخواهد بود. بایستی به سنی برسند که با روخوانی و تجوید قرآن آشنا شوند تا قرآن را به روش صحیح و مهارت تجربی دقیق بخوانند.

روخوانی درست، از اصول حفظ است. با نگاهی



## روخوانی از اصول حفظ





الزامی ندارد که حتما قاری یا حافظ قرآن باشید  
همینکه روزی چند آیه قرآن را بخوانید، آن را بفهمید  
و به آن عمل کنید می شوید عامل به قرآن



### ■ تاثیر حفظ قرآن بر زندگی تان چگونه بوده است؟

مهمترین تاثیر آن همان آرامشی است که به زندگی انسان می دهد. خداوند در آیه ۲۸ سوره رعد می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» یکی از چیزهایی که موجب آرامش و بی میلی به مال دنیا، خضوع، تواضع و خوش خلقی انسان می شود همان تاثیر قرآن بر رفتار آدمی است. آیه ۴۵ سوره اسرا می فرماید: «وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حُجَابًا مَسْتُورًا» خداوند در این آیه می فرماید وقتی تو قرآن می خوانی بین تو و آنها که به آخرت ایمان ندارند یک حجاب و پرده ای قرار می دهیم. بنابراین انسانی که با قرآن هست احساس می کند که به خدا نزدیک تر است. برای همین بیشتر مراقب گفتار و رفتارش هست در نتیجه شیطان راه نفوذی در او پیدا نمی کند.

### ■ چطور این کلمات روحانی که جایی در ذهن و قلب آدمی باز می کنند، در مسیر زندگی او را به سمت درست هدایت می کند؟

اگر کسی یک عمر قرآن بخواند چه قاری و حافظ معمولی باشد چه چهره ای شناخته شده و بین المللی، اگر بعد از مدتی در او تاثیری ایجاد نشود بداند که فقط دارد الفاظ را می خواند. آیه ۸۲ سوره مبارکه نسا می فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَنْ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ» یعنی در قرآن تدبیر نمی کنند یا قفل هایی بر دلهایشان زده شده است؟

اینکه قرآن را فقط به ظاهر بخوانیم اثر کمی روی آدمی دارد نه آن اثر عمیق که با تدبیر و اندیشه در آیات قرآنی حاصل می شود. زمانیکه می خوانیم

قرآن. آنها که بدون توجه به معنا فقط قرآن را روخوانی می کنند خیلی ضرر کرده اند. انسان همواره در معرض تهدید از سوی شیطان است. اگر توجه ما به متن قرآن بیشتر شود و فقط به الفاظ توجه نکنیم، نقاط ضعفمان در برابر تهدیدات شیطان از بین می رود. به فرموده قرآن «ان کید شیطان کان ضعیفا» شیوه شیطان این است که برای انسان دعوت نامه می فرستند، آدمی می تواند آن را قبول نکند.

در آیه ۲۲ سوره مبارکه ابراهیم اشاره شده است که شیطان در روز قیامت خطاب به انسانها می گوید مرا ملامت نکنید خودتان را سرزنش کنید چون من تسلطی بر شما نداشتم الا اینکه برایتان دعوت نامه می فرستادم و خودتان، گناه را قبول می کردید.

«و بالوالدین احسانا» باید ببینیم که رفتارمان با پدر و مادرمان درست است یا نه؟ زمانیکه در قرآن تاکید می شود با خانواده و همسران خوب برخورد کنید، نمی توان که فقط لفظ را خواند و بعد در محیط خانه، عبوس و بداخلاق بود. کسی که این آیات را می خواند باید به درک و فهم از آن هم برسد. این رفتار قرآنی نیست که به آیات این کتاب الهی عمل نشود.

درک از مفاهیم قرآن بسیار با اهمیت است. سعادتی بالاتر از این نیست از افرادی باشیم که هم قرآن می خوانند و هم به آن عمل می کنند.

الزامی ندارد که حتما قاری یا حافظ قرآن باشید همینکه روزی چند آیه قرآن را بخوانید، آن را بفهمید و به آن عمل کنید می شوید عامل به

بگیرند.

امیدوارم که همه نوجوانان و جوانان کشور در کنار فعالیت هایی که دارند اگر درس می خوانند یا کار می کنند، در زندگی شان انس با قرآن را داشته باشند چون قرآن تنها کتابی است که سعادت دنیا و آخرت را با هم دارد.

هر روز چند آیه قرآن را بخوانند و به ترجمه و مفاهیم آن دقت کنند تا با تدبیر در آن، عامل به رهنمودهای قرآن شوند.

این است که نقاط محروم کشورمان از همه چیز محروم هستند حتی از وجود استادان قرآنی.

یکی از کارهایی که اوقاف و سازمان تبلیغات می توانند انجام دهند این است که استادان قرآنی را تامین هزینه کنند و به نقاط محروم کشور بفرستند چون استعدادهای خوبی در آنجا وجود دارد.

نوجوانان و جوانان این مناطق هم می بایست فتون قرائت و حفظ قرآن را یاد

ادامه ندارد، استمرار در این عرصه بسیار مهم است. من طی بیست و یک سالی که حافظ قرآن هستم هر روز تمرین می کنم. حداقل روزی دو ساعت، صفحات قرآن را در ذهنم مرور می کنم. ساعتی را هم برای ترجمه و تفسیر وقت می گذارم که بسیار لذت بخش است.



به نظر می رسد یکی از ضعف ها در این حوزه



باز خوانی بندهشتم از نامه سی و یکم نهیج البلاغه

# چنین خدایی داریم ما...

و جبهه محمد طاهری

«پروردگار، کسی است که میان تو و خودش هیچ احدی را قرار نداده است تا حائل و حجاب میان بنده و خدا شود؛ پس بی واسطه به او پناه ببر» امام علی علیه السلام با این توصیف ملموس و زیبا، خداوند متعال را به فرزند خود امام حسن مجتبی علیه السلام معرفی کرده و به بیان ویژگی های رابطه میان عبد و معبود می پردازد. در این مجال بنده هشتم نامه حضرت امیر علیه السلام به سبط اکبر شان؛ امام حسن مجتبی علیه السلام را باز می خوانیم.

## اگر مرا نخوانید...

«تو را فرمان داده که از او بخواهی تا عطا کند، درخواست رحمت کنی تا ببخشد»

جان و روانم! خواستن و دعا کردن را به بازی نگیر و همه چیز هستی ات را از خدا بخواه، خدایی که زمین و زمان منتظر اشارت اوست؛ نه تنها به تو، فرصتی برای دعا و رخصتی برای عرض حاجت داده؛ که تو را فرمان داده به دعا کردن و امر کرده به حاجت خواستن! «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم؛ در حقیقت کسانی که از پرستش من کبر می ورزند به زودی با خواری به دوزخ وارد خواهند شد.» اینها کلمات پروردگار توست که تو را به دعا کردن امر کرده است. فرزندم! مبدا مقابل پروردگاری که همه بود و نبود تو از وجود اوست، سرگرانی کنی و گردن کشی نمایی و بزرگی بوری! مبدا فراموشی شود که سر تسلیم بر درگاهش نهی و با عجز، حاجت زایه درگاهش عرضه کنی. مبدا خدایی کنی مقابل خدایت!

## وای به ما اگر دعا نبود...

«بدان، خدایی که گنج های آسمان و زمین در دست اوست، به تو اجازه در خواست داده و اجابت آن را به عهده گرفته است.»  
پاره تن پدر! تو بنده خدایی هستی که تمام بود و نبود زمین و آسمان برای اوست؛ تو عبد معبودی هستی که هست و نیست تمام کائنات و همه ذرات از آن اوست؛ کسی که اگر نعمتی داری از لطف او داری و اگر بر کنی به زندگی ات افتاده و امدار منت او هستی! پس حضورش را نادیده نگیر و هر چه می خواهی بخواه و هر چه راطالبی طلب کن که او خود به تو ان شاء خواستن و رخصت طلبیدن داده است. «اگر دعای شما نبود، خدا به شما چه توجهی داشت؟! این حرف من نیست؛ حرف معبود توست که به صراحت گفته است اگر نخوانی اش، توجه و عنایتش را از تو برمی دارد و تو چه می دانی که آدمی بی توجه همه کس اش چگونه می تواند زندگی بگذراند؟ و تو چه می دانی بی خدایی چه بر سر بنده می آورد؟! پس حضورش را نادیده نگیر و از او بخواه خواستنی هایت را و از او بطلب، طلبیدنی هایت را و بدان که او اجابت دعای تو را تضمین کرده؛ و بدان که او همان است که تو را به خواندنش خوانده و اجابت را بر عهده گرفته است.

## میان بنده و معبود هیچ حائل نیست

«خداوند بین تو و خودش کسی را قرار نداده تا حجاب و فاصله ایجاد نکند، و تو را مجبور نساخته که به شفیع و واسطه ای پناه ببری»  
پسر من! مگر نه اینکه هر روز رو به قبله ای می کنی که نشان خدای زمین و زمان است؟ مگر نه اینکه هسته لفظ یار همان و یار خیم بر زبان می رانی؟ و مگر نه اینکه در آن لحظه که قامتت را به رکوع خمیده و سبر بر سجده می گذاری؛ تنها و تنها با خدای احد و واحد راز و نیاز می کنی؟ آری؛ الله، معبودی است که برای صحبت با او نیاز به هیچ حائل و واسطی نیست؛ الله، معبودی است که غرب و شرق عالم از آن اوست؛ الله، معبودی است که به هر جهت رو کنی به او و رو کردی، پس بی واسطه با او درد دل بگو و بی هیچ حجابی با او راز و نیاز کن که او خود نیز هیچ حجاب و حائل را میان خود و بنده اش قرار نداده است.

## برگرد!

«در صورت از تکاب گناه در توبه را مسدود نکرده است.»  
فرزندم باز گرد! اگر به یگانگی خدای بی همتا ایمان داری باز گرد؛ اگر به رسالت پیامبرش باور داری باز گرد؛ اگر به روز جزا و دوزخ و بهشتش معتقدی باز گرد که همان خدای بی همتا؛ به پیامبرش و حی کرد که «به تمامی زنان و مردان مؤمن بگوید که به درگاه خداوند خویش توبه کنند و به سوی او برگردند تا در روز جزا از رستگاران باشند.» پاره تنم به سوی خداوند خویش باز گرد؛ حتی اگر ره به خطا بردی و حتی اگر پایه بیراهه گذاشتی و حتی اگر خود را به مهلکه انداختی باز به سوی آن خدایی که توبه یکایک بنده هایش را می پذیرد و از خطاهایشان چشم می پوشد باز گرد که هیچ آغوشی گرم تر از آغوش معبود برای عبد نیست.



## مهربان تر از مادر ...

و عقاب که او «آمرزنده است و مهربان؛ هم او که اگر می خواست و اراده می کرد بندگانش را مجازات کند، بی لحظه ای درنگ عذاب بر یکا پکشان نازل می شید؛ اما او مهربان است و آمرزنده. «پاره تنم! الله، همان خدایی است که راه را برای برگشتن تو نبسته است؛ راه را آنچنان باز گذاشته که هر لحظه هوایی برگشتن شدی باز گردی و هر آن که میل توبه در تو شدت گرفت، سر به زیر افکنده و به پیشگاهش حاضر شوی. جان پدر! خطا نکن؛ اما اگر ره به خطا بردی نترس ... تنها و تنها توبه کن و برگرد.

«در کيفر تو شتاب نداشته، و در توبه و بازگشت، بر تو عیب نگرفته است.»  
فرزندم! اگر به بیراهه رفتی و اگر پایت را کج نهادی؛ تردید نکن و به دامان پروردگار باز گرد. نترس از کيفر خداوند که او همان است که در شب های قدر با نام «یا من سبقت رحمته غصبه» یادش می کنی، نترس از ملامت و سرزنش اش که او خداست و خداگونه چشم می پوشد؛ اگر ببخشد بی کم و کاست می بخشد و اگر بگذرد تمام و کمال می گذرد، نترس از عقوبت

## مأیوس نباش

«خداوند در گناهان تو را به محاکمه نکشیده و از رحمت خویش ناامید نکرده، بلکه بازگشت تو را از گناهان نیکی شمرده است.»  
پاره تنم! کجا چنین خدایی خواهی یافت که اگر بدی کنی؛ اما پس از آن، پشیمان شوی و به راه حق باز گردی، بدی هایت را به نیکی و شرارت هایت را به خیرات بدل کند؟! کجا خدایی را خواهی یافت که نه تنها از گناهت چشم پیوشت، نه تنها خطاهایت را ببخشد که اشتباه های ریز و درشت را نیز به نیکی و حسنه بدل کند؟! پاره تنم! با خودت و دلت و قلبت صادق باش و بگو کجا چنین خداوندی را می توان یافت.  
پس از رحمت خدا مأیوس نباش؛ از لطف و بخشش و بزرگواری اش قطع امید نکن. حواست باشد پایت را در چه مسیری می گذاری و قدم هایت را در چه طریقی بر می داری مبادا در بیراهه گام برداری؛ اما اگر غفلت کردی و به عوض راه، راهی چاه شدی، از لطف و بخشش و بزرگواری خداوند قطع امید نکن و باز گرد که خدا هر لحظه و همه جا آغوشش را به روی بندگانش باز گذاشته است.

## خدایی که سخت گیر نیست

«در آنجا که رسوایی سزاوار توست، رسوایت نساخته و برای بازگشت به خویش، شرایط سنگینی مطرح نکرده است.»  
فرزندم! خداوند پرده پوش است؛ حتی آن هنگام که سزاوار رسوایی هستی آبرویت را نبرده و حتی آن هنگام که بی آبرویی حق توست؛ پرده ها را اندریده است. فرزندم! خداستار العیوب است؛ آن هنگام که صدای طبل بی آبرویی ها و نداهم کاری هایت تا هفت آسمان هم بلند می شود، این خداست که تشت رسوایی ات را می گیرد مبادا بر زمین افتد، مبادا خجالت زده خلق خدا شوی، مبادا لکه ننگی بر چهره و جانات بیفتد. فرزندم! خدا اعلام الذنوب است؛ حتی آن هنگام که عالمی را از جرم توبی خبر نگاه دار باز خود می داند و خودت که چه کرده ای و چه در آستین داری! پس مراقب باش؛ مراقب باش مبادا آبروداری های خداوند مغرورت کند و تو هم بی گناهی در سرت قوت گیرد و سرگرائی کنی! مراقب باش! مبادا پرده پوشی های خداوند؛ تو را به اشتباه بیندازد و تصور عصمت در سر بیروانی! مراقب باش مبادا حرمت نگاه داشتن های خدا را خود بی خودت کند و توبه را از یاد ببری! خدای تو سخت گیر نیست؛ مراقب باش ساده از کنارش نگذری!

## می شنود، بگو

«هرگاه او را بخوانی، ندایت را می شنود و چون با او از دل گویی راز تو را می داند، پس حاجت خود را با او بگویی و آنچه در دل داری نزد او باز گوی، غم و اندوه خود را در پیشگاه او مطرح کن، تا غم های تو را برطرف کند و در مشکلات تو را یاری رساند.»  
جان پدر! توبه اولین قدم است، اولین قدم برای حیات یافتن و حی شدن. اولین قدم برای بخشیده شدن و پاک گردیدن، و بدان انسان آل. ده هرگز ره به مقصود نخواهد برد و حجاب از چهره نخواهد سترد. فرزندم! اولین قدم را بردار تا راهی راهی شوی که انتهایش جز سعادت و خوش بختی چیزی نیست. نه حجابی هست؛ نه حائلی ... فقط بدهای خطاکار و خدایی بخشنده که راه توبه را بر عیدش نبسته است؛ می شنود. هر چه می خواهد دل تنگت بگو.

## استغفار

«هر گناه تو را یکی، و هر نیکی تو را ده به حساب آورده، و راه بازگشت و توبه را به روی تو گشوده است.»  
جان پدر! چرتکه خدا تفاوت دارد با چرتکه آدم ها و حساب و کتابش زمین تا آسمان فرق دارد با حساب و کتاب آدم ها؛ یکی برای خدا همیشه یکی نیست؛ اگر یک گناه از تو ببیند همان یک گناه است و اگر یک ثواب ببیند، نه یکی که ده برابرش را برای تو ثبت می کند، و با این همه باز هم راه توبه و انابه و استغفار و مغفرت را برای آدمی باز گذاشته است. فرزندم! خداوند رحمان است، رحیم است، ستار است، غفور است و فقط دنبال بهانه ای کوچک برای بخشیدن! او چه بهانه ای ساده تر از توبه، و چه بهانه ای راحت تر از استغفار؛ که این نه فقط راهی برای بازگشت که شروعی برای حیاتی دوباره است.





نگاهی کوتاه به تاریخچه وهابیت

## دسیسه استعمار

سید حامد حسینی

بیش از سیصد سال است که جامعه بزرگ اسلامی از پدیده ای به نام وهابیت رنج می برد که پیامدهای جبران ناپذیر و زیان بار این گروه سالهاست که جهان اسلام را مورد تهدید قرار داده است. اندیشه های مخرب و بدعت گذار وهابی بر اساس اعتقادات موجود در فقه حنبلی در قرن چهارم پایه گذاری شد که با حلول تعاریف سلفی در قرن هشتم احیا گردید و در قرن دوازدهم سازمان یافت و در قرن چهاردهم هجری این مکتب به عنوان کالای سیاسی از نقطه ای به نقطه دیگر صادر می گردید. تاریخچه و جریان شناسی این گروه نشان از توطئه هایی دارد که دولتهای استعمارگر بر علیه مسلمین طراحی کرده اند تا با ایجاد انشقاق و تفرقه بین امت اسلامی و تزریق ادبیات زور و بدون پشتوانه عقلی در اعتقادات اسلامی، راه را برای حاکمیت خویش بر جهان اسلام باز نموده و تئوری تفرقه بینداز و حکومت کن را در جهان اسلام عملی کنند. محققان تاریخ وهابیت ثابت کرده اند که این فرقه در اصل به دستور مستقیم وزارت بریتانیا ایجاد شد، به عنوان مثال کتابهایی چون "پایه های استعمار" از خیری حماد و "تاریخ نجد" از سنت جان ویلی یا و "خاطرات حایم وایزمن" اولین نخست وزیر رژیم صهیونیستی و نیز "خاطرات مستر همفر" و... پرده از این راز برداشته و نقش جاسوسان وزارت مستعمرات انگلیس را در شکل گیری و تثبیت این فرقه، حکایت می کند. در این گفتار بر آنیم تا با نگاهی تاریخی و اعتقادی از نحوه شکل گیری، فعالیتها، ریشه های اعتقادی، و جنایات وهابیت پرده برداری کنیم و با طرح و تفصیل شبهه افکنی های وهابیت علیه فرقه های اسلامی به خصوص مکتب تشیع پوچ بودن تفکرات آنها را به اثبات برسانیم.





این جوان مغرور (محمد بن عبدالوهاب) در فهم قرآن و سنت از درک خودش پیروی می کرد، و آراء و نظریات بزرگان مذاهب را طرد می کرد



در سال ۱۷۱۰ میلادی وزارت مستعمرات انگلستان ۱۰ تن از جاسوسان حرفه ای خود را به مصر، عراق، ایران، عربستان و ترکیه فرستاد. تا معلومات کافی به منظور تقویت راه هایی برای ایجاد تفرقه میان مسلمین و گسترش تسلط بر کشورهای اسلامی جمع آوری کنند. در این میان مستر همفر به آستانه (ترکیه امروزی و دولت عثمانی آن زمان) فرستاده شد و در آنجا خود را محمد نامید و با عالمی مسن از اهل تسنن و حنفی مذهب آشنا شد و پیش او درس می خواند و از این طریق در طی دو سال مأموریتش در آستانه یاد گرفتن زبانهای ترکی و عربی و فرا گرفتن قرآن و تعلیمات شریعت اسلام پیشرفت بسیاری کرد و بعد از این مأموریت به لندن بازگشت و پس از گذشت ۶ ماه آموزش و دوره های مختلف و مطلع شدن از اسرار و نقاط ضعف و قوت اسلام و مسلمین این بار به بصره در عراق فرستاده شد.

وی در آنجا ابتدا وارد یک مسجد شد ولی بدلیل شک و سوءظن نسبت به او از آنجا خارج و وارد کاروانسرای شد که از آنجا نیز به دلیل مجرد بودن رانده شد و سپس وارد کارگاه نجاری شخصی شیعه به نام عبدالرضا شد و در آن زمان بود که با محمد بن عبدالوهاب مواجه شد و تمام همت خود را صرف تعلیم و تربیت او کرد، تا در سال ۱۱۴۳ هجری نقشه ی او به وسیله آن شاگرد دست آموز به مرحله عمل رسیده و مذهب استعماری وهابیت (مانند قادیانیه و امثال او) اعلام و شروع به کار کرد.

وی در خاطرات خویش آشنایی خود را با محمد ابن عبدالوهاب اینگونه بیان می کند: «در کارگاه نجاری عبدالرضا با جوانی آشنا شدم که به این دکان تردد داشت و هر سه زبان ترکی، فارسی و عربی را می دانست، و در لباس طلاب علوم دینی بود، و بنام (محمد بن عبدالوهاب) نامیده می شد، این شخص جوانی سخت مغرور و متکبر و عصبی مزاج بود، و نسبت به حکومت عثمانی سخت بدبین بود، اما نسبت به حکومت فارس بی تفاوت بود، و علت دوستیش با صاحب نجاری (عبدالرضا) این بود که هر دو با خلیفه عثمانی دشمن بودند.»<sup>۱</sup> همفر شخصیت محمد ابن عبدالوهاب را، در بدو آشناییش با وی اینگونه توصیف می کند: «... این جوان مغرور (محمد بن عبدالوهاب) در فهم قرآن و سنت از درک خودش پیروی می کرد، و آراء و نظریات بزرگان مذاهب را طرد می کرد، نه تنها بزرگان زمانش و بزرگان مذاهب اربعه بلکه حتی درباره ابی بکر و عمر نیز - در صورتیکه از کتاب و

سنت چیزی خلاف نظریات آنان می یافت - آراء آنان را هم به دیوار می زد.»<sup>۲</sup> در بخش دیگری از خاطرات خویش می نویسد: «من گمشده خودم را در محمد بن عبدالوهاب یافته بودم، زیرا آزادی و غرور و منش و تنفری که از علمای عصر خود داشت و استقلال نظرش که حتی به خلفای چهار گانه نیز اهمیتی نمی داد، و تنها به فهم خودش در قرآن و سنت اتکاء می کرد... سخت نسبت به ابوحنیفه می تاخت، و در باره خودش می گفت: من از ابوحنیفه خیلی بیشتر می فهمم و مدعی بود که نصف کتاب بخاری باطل است.»<sup>۳</sup>

با شناختی که همفر از محمد ابن عبدالوهاب بدست آورده بود، از وی به عنوان ابزاری برای توطئه چینی علیه اسلام بهره جست و در مدت تماس و همنشینی با عبد الوهاب عقاید و اندیشه های دینی او را تشکیک نمود و تفکری خود ساخته را به وی القاء نمود.

همفر ماجرای چگونگی شستشوی مغزی محمد ابن عبدالوهاب را اینگونه شرح می دهد: «من میان خودم و (محمد) محکمترین ارتباط ها را برقرار ساختم، و مرتب در او می دمیدم، و می گفتم او خیلی بیشتر از (علی و عمر) می فهمد، و می گفتم: اگر در زمان رسول خدا بودی حتما تو را برای خودش به جانشینی انتخاب می کرد، و مرتب به او می گفتم: من امید بسیاری دارم

که روزی اسلام به دست تو تجدید شود، زیرا تو تنها نجات دهنده ای هستی که امید است به وسیله تو اسلام از این سقوط نجات یابد... با محمد قرار گذاشتم که در تفسیر قرآن طبق افکار خودمان بحث کنیم، و کاری به افکار مذاهب و بزرگان اسلام نداشته باشیم، و بدین منوال با همدیگر قرآن را می خواندیم و در قسمت هایی از آن بحث می کردیم - و منظور من از این سبک بحث این بود که محمد را به دام اندازم - و محمد هم مرتب برای آنکه روشنفکری و آزاد فکری خودش را ثابت کند بیشتر نظریاتی که من می دادم می پذیرفت.»<sup>۴</sup> همفر پس از مراجعت به انگلستان و دیدار دبیر کل وزارت مستعمرات، مأموریت یافت تا به وسیله محمد ابن عبدالوهاب مرحله جدیدی از نقشه خویش را آغاز کند چنانکه ماجرای مأموریتش را اینگونه شرح می دهد: «دبیر کل گفت: وزارت

مستعمرات نقشه دقیقی برای شیخ تهیه نموده است که آن را باید اجرا کند، و این نقشه عبارت تست از:

۱- تکفیر تمام مسلمانان و مباح بودن قتل آنان، و غارت کردن اموالشان، و هتک آبروی آنان، و فروختن آنان در بازار برده فروشان، و جواز برده ساختن مردانشان و کنیز گرفتن زنانشان.

۲- نابود ساختن کعبه به نام اینکه جزء آثار بت پرستی است - اگر بتواند - و مانع شدن مردم از حج، و تحریک عشایر و قبایل به غارت قافله های حجاج و کشتن آنان.

۳- کوشش به منظور ایجاد روح نافرمانی نسبت به خلیفه عثمانی و تحریک مردم برای جنگیدن با او و تجهیز لشکرها برای این منظور، و نیز لازم است با شریف های حجاز با تمام وسائل ممکنه مبارزه شود، و از نفوذ آنان کاسته گردد.

۴- ویران ساختن قبه ها و ضریح ها و اماکن مقدسه مسلمانان در مکه و مدینه و دیگر بلاد اسلامی که برایش امکان داشته باشد، به نام اینکه اینها بت پرستی و شرک و نوعی اهانت به شخصیت پیامبر و خلفای او و رجال اسلام است.

۵- ایجاد هرج و مرج و آشوب در بلاد به هر اندازه که بتواند.

۶- انتشار قرآنی دست کاری شده، که احادیثی که ناظر به تحریف قرآن است در آن عملی شده باشد»<sup>۵</sup>

از اینرو همفر پس از بازگشت از انگلستان به سوی بصره روانه شد و پس از آن در جستجوی محمد ابن عبدالوهاب عازم نجد گردید. وی با هماهنگی وزارت مستعمرات بریتانیا دور جدیدی از راینیهای خویش را برای قیام علیه حکومت عثمانی شروع کرد و در نهایت با همکاری محمد ابن سعود حاکم درعیه و محمد ابن عبد الوهاب مکتب وهابیت را به عنوان یک مکتب ابداعی به جوامع اسلامی تحمیل نمودند.

پی نوشتها:

- ۱- مزدوران انگلیس - خاطرات همفر جاسوس انگلیس ص ۳۲
- ۲- همان ص ۳۶
- ۳- همان ص ۳۷
- ۴- همان ص ۳۹
- ۵- همان ص ۹۲

با محمد قرار گذاشتم که در تفسیر قرآن طبق افکار خودمان بحث کنیم، و کاری به افکار مذاهب و بزرگان اسلام نداشته باشیم



بجلاس حضرت سيد الشهدا حوض آمدید

# جلسات هفتگی مخترانی در مع و رشامی اهل بیت (علیہ السلام)

با حضور واعظان  
و ذاكران سرشناس كشور

سه شنبه ها عصر  
ساعت ۶ بعد از ظهر

پائين تر از ميدان  
بهارستان، كوچه نظاميه،  
انتهای كوچه ادهم







ماهنامه سبک زندگی دینی  
پیش شماره دوم | فروردین ۹۲  
قیمت: ۳۰۰۰ تومان

**حجاب  
اسلامی  
و مدر روز**

موی خاکستری در ایران پیدانمی شود!  
چندپیشنهادهایدانه  
امر مارا احیاکنید

**راهنمای خرید**  
محصولات نوروز و ایام فاطمیه

# زندگی دینی

## خانواده با صفا و صمیمی

مجله "محیا"، ماهنامه تخصصی سبک زندگی دینی



عزت اسماعیلی

اسدالله بادامچیان سال ۱۳۲۰ در تهران به دنیا آمد. او از دوران نوجوانی در حوادث سیاسی حضور فعال داشته است. هر چند او خودش را بیشتر فرهنگی می‌داند اما فعالیت‌های مبارزاتی او سبب شد چند بار زندان‌های شاه و شکنجه‌های سخت ساواک را تجربه کند. همچنین بادامچیان عضو شورای مرکزی کمیته استقبال از امام خمینی (ره) در سال ۵۷ بود و پس از پیروزی انقلاب اسلامی عهده‌دار مسئولیت‌هایی گوناگون بود که از جمله آنها می‌توان به «دبیر اجرایی حزب جمهوری اسلامی»، «معاون سیاسی و مشاور امور اجتماعی رئیس قوه قضاییه»، «نماینده مجلس در دوره دوم و هشتم»، «قائم‌مقام دبیر کل حزب مؤتلفه اسلامی» اشاره کرد.

بادامچیان تاکنون بیش از ۵۰ جلد کتاب تألیف کرده که از جمله آنها «بررسی تحلیلی نهضت آزادی ایران»، «جهان‌بینی و نقش آن در احزاب»، «هفت نامه و سه پاسخ»، «پوریای ولی»، «دختر زشتی که زیبا شد» را نام برد. وی دکترای روابط بین‌الملل و فوق‌لیسانس علوم سیاسی دارد. دوره جوانی بادامچیان با تشکیل مؤسسه فرهنگی صادقیه همراه بوده است.



گفت‌وگو با دکتر اسدالله بادامچیان که خودش را بیشتر فرهنگی می‌داند نه سیاسی

## مورد اعتراض خیلی‌ها بودم



## حاشیه

### من و صادق زیباکلام

یک بار در زندان قزل قلعه به یاد دارم روی دیوار زندان اشعاری درباره اباعبدالله نوشته شده بود. آن روز بعد از شکنجه‌های مکرر با دیدن این اشعار آرامش گرفتم. بار دیگر سال ۵۲ در کمیته مشترک اتفاق جالبی رخ داد. بعد از شکنجه‌های سخت و زندانی شدن در زندان‌های انفرادی با دکتر صادق زیباکلام آشنا شدم. ایشان از نوجوانی به انگلستان رفته بودند و به زبان انگلیسی مسلط بودند. من به او در همان بند با تکه قرص‌هایی به نام شاولین که تقریباً مثل زغال بود عربی یاد می‌دادم. ایشان به من انگلیسی یاد می‌داد. همان دوره متوجه شدیم منافقین در زندان قصر دچار انحراف شده‌اند. تصمیم گرفتم با



یاد دادن عربی آسان به آنها نزدیک شوم. یکی از لذت‌بخش‌ترین مسائل آن روزهای سخت، آموزش عربی به افراد متعدد بود. آن روزها به علت نداشتن کاغذ و قلم

این آموزش‌ها حفظ می‌شد و هر سه نفر ۱۰ درس را حفظ می‌کردند و ۸۰ درس به همین شکل ثبت شد. در واقع یک کتاب انسانی به صورت حفظی ثبت شد. حتی منوچهری باز پرس در کمیته مشترک با لحنی تمسخرآمیز می‌گفت: چطور می‌توان معلم عربی عزیز! در هر حال چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب اسلامی همیشه سعی بر آن بوده است که مفاهیم اسلامی را بتوانیم به‌روزرانیم. هر چند که هنوز نیز بعضی از مداحان به دلیل نداشتن آگاهی اشعار و روضه‌هایی می‌خوانند که از حضرت زینب (س)، امام سجاد (ع) و... چهره‌هایی ارائه می‌دهند که با روح بلند و عزتمند و بزرگوار آن خاندان ناسازگار است.

کردیم و در آن تئاتر، نمایش فیلم، تکثیر جزوه و آموزش عربی را شروع کردیم. این نکات با سیاست اسلام‌ستیز شاه در تعارض بود تا جایی که به آقای اتابکی پیام دادند که اگر با دامپچیان بخواهد به این شیوه ادامه دهد ۱۵ سال حبس در انتظار اوست. به یاد دارم خندیدم و گفتم: ما به دنبال شهادت می‌گردیم. رژیم به دنبال حبس ماست.

### ■ در واقع مجتمع فرهنگی صادقیه برپایی نوعی هیئت مدرن بود؟

بله. مورد اعتراض خیلی‌ها هم بودیم. بعضی می‌گفتند با دامپچیان می‌خواهد با نمایش تئاتر و فیلم تغییر در هیئت‌های سنتی ایجاد کند اما برنامه مجتمع صادقیه را هدفمند هدایت می‌کردیم. آیات قرآنی با معانی، استفاده از احادیث با معانی آن به صورت مفهومی و دعوت از سخنرانان روشنفکر دینی مثل آیت‌الله مطهری، شهید بهشتی، آیت‌الله مهدوی کنی، شهید مفتاح از دیگر کارهای مؤسسه بود. به یاد دارم محمدرضا شریفی‌نیا در نقش یتیم چقدر توانست خوب بازی کند و تأثیر بر مخاطب بگذارد و هزینه زیادی آن موقع برای کمک به ایتم جمع شد و یا شکرالله حیدری دکلمه «ای مادر» را خواند که با نقدهایی روبه‌رو شد. بعدها شهید بهشتی فرمودند من به یکی از آرزوهایم رسیدم. همیشه دوست داشتم مقدسات دینی را با هنر به گونه‌ای تلفیق کنیم که بتواند تأثیر بر مخاطب بگذارد. مسئله‌ای دیگر این بزرگواران با صحبت‌هایشان به پالایش انحرافات عاشق‌موری پرداختند و این مسئله یکی از مسائل مورد توجه گروه ما بود. می‌دانستیم تأثیری که در هیئت‌ها می‌توان ایجاد کرد بسیار چشمگیر است. همان گونه که پیغمبر اولین هیئت عزاداری را ایجاد کرد ایشان با شهادت حمزه سیدالشهدا اولین بنای هیئت را بنا کرد و مجالس عزاداری را چندین بار آنجا احیا کرد. بعد از واقعه عاشورا و به شهادت رسیدن خانواده سیدالشهدا، اولین عزاداری‌ها از همان عصر عاشورا با نوحه‌خوانی و اشعار حضرت زینب (س) آغاز گردید. در زمان امام صادق (ع) برگزاری جلسات و هیئت‌های عزاداری رونق خاصی پیدا کرد و این جریان در عصرهای متمادی ادامه داشته است. اما آنچه جای بحث دارد و دغدغه بسیاری از علما و روشنفکران دینی ماست سوءاستفاده‌هایی است که همیشه از مجالس عزاداری سیدالشهدا شده است.

### ■ هدف شما اصل قرار ندادن حماسه در آیین‌های عاشورایی است و پرداختن به تراژدی عاشورا؟

بله. چه بسیار تکیه‌ها و هیئت‌ها بر گزار شده‌اند به طور مثال در زمان قاجاریه به خاطر سیاست پشت پرده انگلستان خرافات و بدعت‌های زیادی وارد مجالس



شما در افکار عمومی بیشتر به عنوان چهره سیاسی شناخته شده‌اید. اما آثار شما در زمینه‌های گوناگون فرهنگی، و انتشار کتاب‌های متعدد سیاسی و داستانی برای مخاطبین مختلف سنی گویای علاقه‌مندی شما به حوزه فرهنگ است. خود شما کدام بخش را بیشتر دوست دارید؟

من بیشتر خودم را فرهنگی می‌دانم و فکر می‌کنم حوادث روزگار مراد در جریان‌های سیاسی کرده است. از آنجایی که دوره کودکی من در خانواده مذهبی، سیاسی طی شده افکار و اندیشه‌های من برگرفته از آن بزرگانی است که با آنها ارتباط عمیق عاطفی و سیاسی داشتیم. پدر بزرگم شیخ احمد امانی از مبارزین مشروطه مشروعه در زمان حکومت رضاخان بود. او از جمله کسانی به شمار می‌آید که با مرحوم شهید مدرس همکاری زیادی داشت. دایی‌هایم نیز از مبارزین سیاسی بودند. مرحوم حاج سعید امانی، جزو اولین کسانی بود که به مجلس رفت و به دلیل حمایت از مدرس مورد ضرب و شتم قرار گرفت و دایی دیگرم حاج صادق امانی در جریان مبارزات شهید بخارایی در سال ۴۴ شهید شد و شهید حاج هاشم امانی نیز جزو فداییان اسلام بود. از طرف دیگر، منزل مادر منطقه پامنار تهران بود و طبعه بالای منزل امانی آیت‌الله کاشانی زندگی می‌کرد. اولین آشنایی من با مسائل اجتماعی و سیاسی در همان سن ۷-۸ سالگی بود که تظاهرات مردم‌رامی دیدم. بعد از آن منزل امانی به کوچه صدیق‌الدوله در منطقه سرچشمه نزدیک مجلس شورای ملی آمد که آن نیز مزید بر علت شد. از همان دوره من در جریان نهضت ملی شدن نفت و کودتای ۲۵ مرداد قرار گرفتم. علاقه به خواندن و نوشتن در من به حدی بود که روزنامه‌های باطله را به صورت کیلویی می‌خریدم و شب‌ها آنها را می‌خواندم.

### ■ با توجه به محتوا و عکس‌های مجله‌های آن دوره مورد اعتراض خانواده قرار نمی‌گرفتید!

متأسفانه خیلی از داستان‌ها و مجلات آن دوره فساد اخلاقی را ترویج می‌کردند. مرحوم شهید حاج صادق امانی معمولاً به من تذکر می‌دادند اما برای من خواندن داستان‌ها و مسائل سیاسی مطرح شده جذاب بود و به مسائل حاشیه‌ای اهمیت نمی‌دادم. تمام هدفم این بود که با روش‌های مختلف کارهای فرهنگی اسلام را تبلیغ کنم. حتی زمانی که به حوزه رفتم و علاقه به درس عربی در من تقویت شد بارها به خاطر تدریس عربی به دیگران مورد بازخواست و شکنجه قرار گرفتم.

### ■ مگر عربی را کجا تدریس می‌کردید؟ در سال ۱۳۴۱ مجتمع فرهنگی صادقیه را راه‌اندازی

بعد از واقعه عاشورا و به شهادت رسیدن خانواده سیدالشهدا، اولین عزاداری‌ها از همان عصر عاشورا با نوحه خوانی و اشعار حضرت زینب(س) آغاز گردید



کتابخانه

عزاداری شد. در آن دوره حتی مراسم تعزیه خوانی روند تحولی ویژه و شتاب‌دهی را پیمود. فتحعلی شاه که مردی مذهبی یا متظاهر به مذهب بود، به تعزیه خوانی علاقه‌ای مخصوص نشان می‌داد. و در مراسم تعزیه، به‌ویژه روز عاشورا و تاسوعا حاضر می‌شد. برخی از رجال درباری و اعیان و اشراف مملکت هم در دهه محرم در تکیه‌ها و خانه‌ها بزرگ مجالس برگزار می‌کردند. که انگیزه‌های آنها متفاوت بود. برخی به قصد و نیت عمل خیر و ادای دین مذهبی یا به جا آوردن نذر و بعضی برای به دست آوردن اعتبار اجتماعی و تقویت نفوذ مذهبی خود در میان عامه مردم، گروهی هم به قصد رقابت با رقیبان سیاسی و حکومتی، یا به نمایش گذاشتن توانایی مالی بود.

در دوره ناصرالدین شاه برگزاری مجالس سبب عوامفریبی و تظاهر به دینداری می‌شد. در زمان رضاخان این تظاهر به سوگواری به گونه‌ای شد که دسته‌ای قزاق را از میدان بهارستان به راه انداخت و در صف رضاخان شعارهایی سر دادند. حتی عکس رضاخان کنار ضریح مطهر ابا عبدالله گرفته شد. متأسفانه عاشورا در تاریخ چنان تحریف گردیده بود و اهداف امام حسین(ع) چنان محو شد که هیچ خطری از آن متوجه زورگویان نبود. در بی‌ضرر و بی‌خطر بودن عاشورا همین بس که خود آنان در مقاطعی بانی و متولی مراسم عزاداری بودند. دیکتاتوری مثل رضاشاه، که فراماسوونی هم بود هیچ تعارضی بین شیوه‌های ظالمانه حکومتش و برگزاری مراسم عاشورایی حسن نمی‌کرد تا جایی که امکانات برگزاری مراسم را احیاناً می‌کرد.

## ■ در دوران مشروطه چه تغییری در مراسم عزاداری رخ داد؟

مرحوم آیت‌الله بروجردی و علمای دیگر نهضت مرجعیت را راه انداختند و محمد رضا شاه مجبور شد آزادی عزاداری و قرائت قرآن و راهاندازی مدارس مذهبی را بدهد. وقتی این کارها صورت گرفت بعد از فضای شهرپور ۲۰ چند نوع هیئت شکل گرفت.

## ■ مثل نهضت آزادی؟

بله. آنها به شکل دیگری مراسم هیئت را برگزار می‌کردند. با سینه‌زنی، گریه کردن و مراسم خرافی دیگر مخالف بودند. پارچه‌ای مشکی به دور بازو خود می‌بستند و در خیابان به شکل

سکوت راهپیمایی می‌کردند. من در دوران نوجوانی تحت تأثیر این گروه بودم. آقای بازرگان این هیئت را تشکیل داده بودند. در کنار آنها بعضی هیئت‌های چپی مثل سوسیالیست‌های خدایپرست نیز فعالیت می‌کردند. در لایه‌های اینها در جریان نهضت ملی شدن نفت هیئت فداییان اسلام شکل گرفت. بیشتر جوانان آن انقلابی، شجاع بودند. حتی نوع گویش صلوات فرستادن آنها نیز متفاوت بود. بعد از فوت آیت‌الله بروجردی علمای دیگری در میان مردم آمدند و به پالایش افکار انحرافی پرداختند. مثل دامادی حضرت علی اکبر، جریان شیر فضه و یا تعداد نفراتی که توسط یاران ابا عبدالله کشته شده بودند.

## ■ با وجود بیان این انحرافات، در حال حاضر هنوز این مسائل بیان می‌شود. حتی در کربلا مزار «شیر فضه» وجود دارد!

جریان شیر فضه خرافه‌ای بیش نیست. البته من تا به حال به کربلا نرفته‌ام و آن مزار را ندیدم.

## ■ چرا؟

به خاطر مسائل امنیتی و سیاسی نتوانستم به زیارت ابا عبدالله بروم.

## ■ خانواده و همسر شما اعتراضی به این نوع زندگی سیاسی ندارند؟

خیر. همسر همیشه همراه فکری من بوده است و با دخترها و دامادها هم به سفر می‌رود. هر چند که این گونه زندگی گاهی برای خود سخت است. چه شب‌هایی که مایل بودم به تنهایی به هیئت یا مراسم شب‌های قدر بروم که مرا نشاناسند و در حال خود به مراسم عزاداری بپردازم.

## ■ با توجه به اینکه شما مسئولیت‌های متفاوتی داشته‌اید آیا وقتی در این مجالس حضور دارید مورد نقد مردم هم قرار می‌گیرید؟

بله. بسیاری اعتراض‌های خود را نسبت به مشکلات کشور بیان می‌کنند بعضی اوقات نیز جورساده‌های غربی بر علیه بعضی افراد تأثیر منفی بر دیدگاه مردم می‌گذارد. به‌طور مثال تهمت زیادی بر علیه ما زده می‌شود که ایشان صاحب باغ، ویلا و... دیگر است. در حالی که تاکنون هزینه زندگی من از همان



مغازه فرش فروشی پدرم تأمین می‌شود و حقوقی به جز حق التألیف‌های کتاب‌های از این نظام دریافت نکردم. و استخدام رسمی هیچ‌ازگان واداره‌ای نیستم.

## ■ آشنایی شما با امام خمینی (قدس) چه زمانی آغاز شد؟

نخستین آشنایی من به فروردین ماه سال ۱۳۴۰ بر می‌گردد. آن روز آیت‌الله بروجردی به رحمت خداوند رفته بودند. در آن روز به همراه دامادمان به قم برای مراسم تشییع رفتیم و چون با گروه شیعیان فعال آشنا بودیم از آنها سؤال کردم بعد از آیت‌الله بروجردی چه کسی را مرجع انتخاب کنیم ایشان اسامی زیادی را نام بردند و ضمن احترام برای همه آنها اسم امام خمینی را نام بردند. سال ۱۳۴۱ اولین دیدار من با امام خمینی (قدس) بود. به یاد دارم که در چهره ایشان ابهت خاصی وجود داشت. باینکه بسیار مهربان بودند در چشمانشان خیره شدم و اثر بزرگی فوق العاده‌ای در خود حس کردم. این اتفاق ۱۴ سال بعد در بهشت زهرا نیز رخ داد و لبخند امام در بهشت زهرا بر زندگی من امیدبخش بود.

## ■ تاکنون بیش از ۵۰ کتاب از شما منتشر شده است. آیا رشته دانشگاهی شما بر آنها نقش داشته است؟

بعضی از کتاب‌ها مثل «شناخت انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن»، «جهان بینی و نقش آن در احزاب»، «فمینیسم سیاسی و رسالت زن مسلمان»، بارشته دانشگاهی من مرتبط هستند. اما کتاب‌هایی برای مخاطب نوجوان نوشتم. از جمله «داستان‌های ایام عید»، «دختر زشتی که زیبا شد» و پوریای ولی.

## ■ راهکار شما در حال حاضر برای دستیابی به شیوه‌های اصیل و دور از خرافات و تحریفات این سنت مهم چیست؟

بی تردید یکی از سنت‌های مهم شرعی، عزاداری برای شهادت امام حسین(ع) است که در طول تاریخ دچار تحولاتی گردیده است و برای دستیابی به شیوه‌های اصیل تأسی به امامان معصوم شیعه(ع) یکی از بهترین کارهاست. در حال حاضر نیز بسیاری از کشورها در بیداری اسلامی و بیداری انسانی قرار گرفته‌اند. شعار غربی‌ها که «یک در مقابل ۹۹» است یک شعار فرهنگی است آنها سال‌ها تبلیغ کردند با نظام دموکراسی حکومت مردم بر مردم را به مرغان می‌آوریم در حالی که مردم غرب متوجه شده‌اند که شعار دموکراسی غرب یک فریب است و دیکتاتوری مخفی در آنجا حاکم است این مردان خاکستری هستند که آنجا را اداره می‌کنند. دنیای امروز نیازمند کارهای فرهنگی است تا زمینه حکومت عدل جهانی در آن فراهم شود.



# فرهنگ

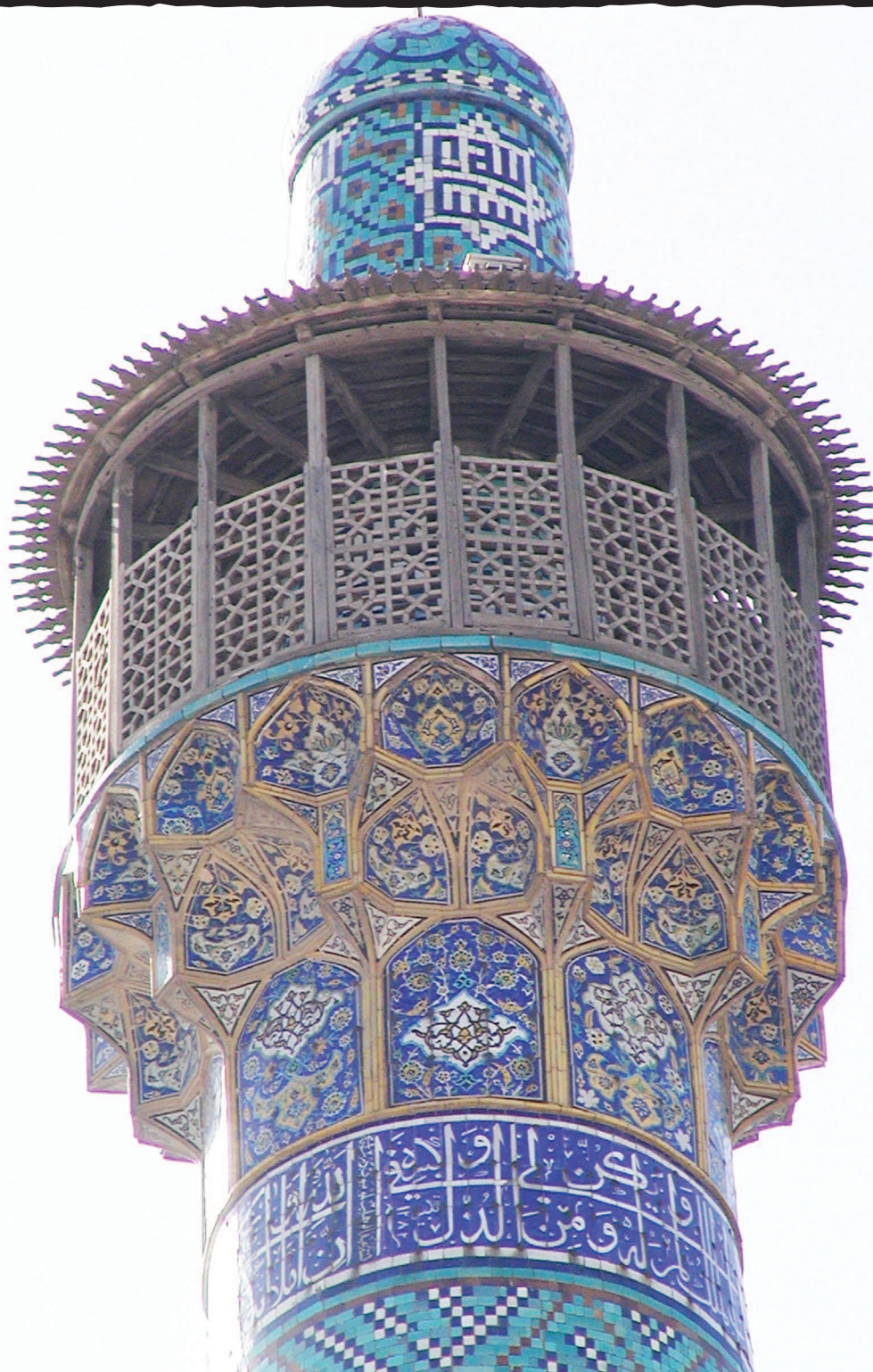


پلوماهی شب عید در جوار  
حرم خدا  
سفرنامه مکه و مدینه در اولین  
روزهای سال نو

اخلاق خوب، بچه را  
باحجاب می کند  
خانم دکتر حسینی در موضوع  
بدحجابی خانواده هارام قصر  
می داند

مسجد، کارآمدترین  
نهاد فرهنگی کشور است  
حرف‌هایی درباره جایگاه و  
ظرفیت مسجدها در درمان  
بیماری‌های فرهنگی

خودشان را  
به خواب زده‌اند  
نگاهی بر وضعیت حجاب در  
ایران و ترکیه، در گفت‌وگو با یک  
مستندساز جوان



حرف‌های خانم دکتر زهرا حسینی درباره تربیت دینی فرزندان، به قدری خوب است که آدم دلش می‌خواهد این چند صفحه را دست بگیرد و راه بیفتد و برای همه مادرها و پدرها، به ویژه آن دختر دارها، بخواند. این شکل تعریف و تمجید البته در مقدمه یک گفت‌وگوی کتبی، کار دقیقی نیست، اما شما هم اگر صحبت‌های کاربردی و نقد رفتارهای غلط اما رایج را از زبان خانم دکتر بخوانید، این ذوق‌زدگی را از ما می‌پذیرید. خانم دکتر حسینی، خواهر همان مهندس سیدمجتبی حسینی است که پیش از این چند باری در خیمه پای صحبت‌هایش نشسته‌ایم. چند وقتی است که این خواهر و برادر در برنامه «شب‌های آسمانی» شبکه قرآن بحث‌های تربیتی خوبی دارند. خانم دکتر، دو پسر دارد و فقط چند ثانیه بعد از اینکه می‌گوید از داشتن نعمت دختر محروم است، گل از گل چهره‌اش می‌شکفتد که: «ولی، دو تا عروس دارم، مثل دسته گل!». خانم دکتر حسینی استاد حوزه و دانشگاه است و در یک دبیرستان هم تدریس می‌کند که به قول خودش، یکی از بهترین تجربه‌های کاری‌اش است و البته بیشتر از همه این‌ها، افتخار می‌کند که کنیز حضرت زهرا سلام الله علیها است و در خانه‌شان، در محله چمنی‌ها، سال‌هاست بساط مجلس سیدالشهدا علیه‌السلام برپاست.



خانم حسینی در موضوع بدحجابی خانواده‌ها را مقصر می‌داند  
**اخلاق خوب، بچه را با حجاب می‌کند**

ریحانه فدایی - زینب السادات شاه‌صاحبی





مثلاً در مراسم اعتکاف از زیر پرده کاغذ می‌فرستند که «حقیر را هم در نماز شبتان دعا کنید.» حقیر و کبیر ندارد، این ارتباط، ارتباط ضروری نیست

## خانم دکتر حسینی! چه کار کنیم که دخترمان باحجاب شود؟



برای تربیت یک دختر با حجاب و در واقع با حیا، باید به مبانی وجود انسان توجه کرد. ما برای تربیت فرزند و بازسازی تربیت خودمان، باید پنج مبنا را در نظر بگیریم. مبانی اول غریزه جنسی است که در پچی فعال نیست ولی از همان زمان باید به فکر چگونگی فعال شدن آن باشیم. مبانی دوم فضیلت‌خواهی و معنویت‌خواهی انسان است. همه آدم‌ها در تمام جهان به معنویت و فضیلت نیازمندند چون وجودشان دو ساحتی است. یعنی حتی اگر کسی منکر مبدا و معاد باشد چون تولید مبدا است و به معاد باز می‌گردد، وجودش معنویت را می‌خواهد. امروز در کشورهای پیشرفته موج معنویت‌خواهی دیده می‌شود. حتی توجه به عرفان‌های شیطان پرستانه هم نوعی گرایش به معناخواهی است. مبانی سوم مبانی انس‌خواهی است. در بزرگترها با فعال شدن غریزه جنسی، بیشتر بروز پیدا می‌کند. چون علاقمندی دو جنس مخالف، فقط به دلیل غریزه جنسی نیست بلکه بخشی از این توجه به دلیل نیاز به «همدم» است اما نه همدمی از جنس خودش. مبانی چهارم مبانی عشق یا محبت است و مبانی پنجم زیبایی‌طلبی است.

برای تربیت دینی فرزندان ما باید از خودمان یعنی قبل از تشکیل نطفه شروع کنیم. توصیه‌های زیادی درباره شرایط پدر و مادر در هنگام انعقاد نطفه وجود دارد. البته بسیاری از افراد مطلع نیستند. گفتن این اطلاعات کمک می‌کند. مثلاً گفته شده که نطفه نباید در شب قمر در قمر منعقد شود، پدر و مادر هنگام انعقاد نطفه باید حالشان خوب باشد و روح و جسمشان حاضر باشد یعنی مبادا در آن زمان به فکر فرد دیگری باشند. اینها به نطفه منتقل می‌شود و بدون دقت به این نکات هر چه بعد از تولد در تربیت تلاش شود، بی‌نتیجه می‌ماند. ذکرهای زیادی هم برای هنگام رابطه پدر و مادر وجود دارد. همچنین مادر در دوران بارداری در جریان هر چه قرار بگیرد، بچه هم از آن تاثیر می‌گیرد و متوجه آن می‌شود. بچه‌هایی که در دوران بارداری زیاد قرآن شنیده‌اند، بعد از تولد با شنیدن صدای قرآن زود آرام می‌شوند.

■ نکته‌هایی که گفتید، تقریباً عمومی است. حتماً تربیت دختر ظریف بیشتری دارد، نه؟  
بله، صد در صد. در تربیت دختر باید از دوران طفولیت سرمایه‌گذاری زیادی در مبنای

محبت و زیبایی‌طلبی انجام شود. بچه باید دوست داشته شود و صحنه‌های رد و بدل محبت را ببیند. یعنی ببیند که مادرش به پدرش علاقمند است. نمونه‌هایی هست که فرزندان دین‌گرا می‌شوند به دلیل آنکه صحنه محبت آمیزی در خانه ندیده‌اند. استقبال مادر از پدر و ابراز علاقه کلامی نمونه‌هایی هستند که بچه با دیدن آن متوجه علاقه پدر و مادر به هم می‌شود. گاهی مادر از همسر خود عصبانی است اما نباید اجازه دهد که فرزند متوجه شود. آن دلخوری برطرف می‌شود اما اثرش بر فرزند باقی می‌ماند و زمانی که این خاطرات جمع شود و فرزند اعتماد به سازوکار نظام آفرینش نداشته باشد، در مقابل آن قد علم می‌کند. او باید بداند که خانه جای خوبی است.

در بُعد زیبایی‌طلبی هم باید کار شود. یعنی مادر باید بسیار زیبا باشد و بچه را هم زیبا آراسته کند. بچه‌ها باید حس زیبایی‌شان آرضا شود یعنی از جانب یک خانم زیبا که یا مادر است یا مادر بزرگ، خاله و ... محبت ببیند. دخترهایی را می‌شناسم که در حجاب خود بسیار جدی هستند در حالی که فقط مادر آنها در آن فامیل باحجاب بوده. چرا؟ چون مادرش از همه نزدیکانشان زیباتر و خوش‌تیپ‌تر و خوش اخلاق‌تر بوده. این بچه خاطره بدی از دین ندارد. بچه‌ها نباید از دین و سجاده خاطره بدی پیدا کنند. به طور استقرایی می‌توان گفت هر زمان مادر خوش‌تیپ و مهربان بوده، فرزند هم محبّه شده

است. چون هر چه از مادرش دیده مطلوب بوده و روستری و حجاب را هم تبعاً مطلوب می‌داند. گاهی هم مادر دختری باحجاب نیست اما با معلم خوب و با حجابی بر خورد کرده و بعد باحجاب شده است. بچه‌ها بین دین و آنچه در واقع دیده‌اند، نسبت می‌دهند. یعنی بین پدری که نماز خوان است و برای بچه‌ها خوب خرج می‌کند و محبت می‌کند، پیوند می‌زنند و بعد می‌گویند پدر ما چون مومن است، این‌طور مهربان است. اگر پدر بداخلاق هم باشد، باز به دین ارتباط می‌دهند. وقتی پیامبر می‌فرمایند یک تبسم هم صدقه حساب می‌شود، پس بدانیم که خود این لبخند بالا بر طرف می‌کند، چه برسد که به عرش برود و بعد اثر خود را بگذارد. این لبخند همین الان برای بداخلاقی و بی‌محبتی راز بین می‌برد. اگر روی این مبنای کار نشود چون مبانی معنویت‌خواهی

در وجود فرد هست و آن را پیگیری می‌کند. بچه در زمان بلوغ می‌فهمد که تعیین حدود جنسی، محبت به اوست و این محدوده‌ها به رشد او کمک می‌کند. دو مبنا اول را باید والدین برای فرزند تأمین کنند و این والدین اعم از تمام کسانی هستند که با آن کودک ارتباط دارند و بر تربیت او اثر می‌گذارند.

هر جایی حجابی هست با دو دسته مواجه هستیم؛ گروهی که خانواده‌های بی‌قید و کم‌اطلاعی از دین داشتند و گروهی که خانواده‌ها به شدت اهل رعایت هستند اما به این مبانی توجه نمی‌کنند و فشار بیش از حد بر فرزند وارد می‌کنند. البته بعضی وقت‌ها معلمان یا مادران برای جلب علاقه فرزندانشان به زیبایی افراط کردند مثلاً خانم معلم کفش قرمز پوشیده تا بچه‌ها خوششان بیاید! اما نتیجه نداده چون با محبت همراه نبود و در آن پنج مبنا، خوراک لازم را تأمین نکردند. با همه این نکته‌ها گاهی استثنا هم هست. بعضی از فرزندان پیامبران خدا هم با وجود همه محبت‌ها مسیر اشتباه را رفتند. ولی باید قاعده‌ای که اکثریت را پوشش می‌دهد پیدا کنیم.

## ■ محبت کردن یعنی چه؟ یعنی هر کاری که بچه می‌خواهد، انجام دهیم؟

محبت مفهوم گسترده‌ای است، در مفهوم محبت قاطعیت هم مستتر است. زمانی که بچه نمی‌خواهد به مدرسه برود، بردن او به مدرسه محبت است. البته باید با لطایف الحیلی باشد. باید خوف و رجا را در مسیر تربیت توازن داشته باشیم. سوره حمدی که آن را روزی ده بار می‌خوانیم، تربیتی بین خوف و رجا برای ما دارد. می‌گوییم «الحمد لله رب العالمین» بعد گمان می‌کنیم نمی‌توان کسی که رب العالمین است نزدیک شد. اما بلافاصله می‌گوییم «الرحمن الرحیم» و تادار اینجابه سمت رجامی رویم، می‌گوییم «مالک یوم الدین» و بعد از همه این نوسان‌ها تقاضای صراط مستقیم می‌کنیم. صراط مستقیم در واقع بین خوف و رجا قرار گرفته و مصادیق این با حشر و نشر با اصول اهل بیت علیهم السلام به دست می‌آید. یعنی از این اصول می‌فهمیم که جاباید قاطعیت داشت و کجا نرمش. در احادیث اهل بیت موارد زیادی درباره نوع ارتباط و تربیت جوانان و کودکان ذکر شده است. در برخی ریزه کاری‌ها نباید سخت گرفت. حالا فرض

مادر باحجاب است اما خدای نکرده غیبت می‌کند. فرزند می‌گوید خب اگر می‌شود بین گناه‌ها انتخاب کرد، من هم گناه بی‌حجابی را انتخاب می‌کنم



این باید سنت شود که جز «سلام والسلام» حرف دیگری با نامحرم نداریم. باید این را به بچه‌هایمان یاد بدهیم

کنیم که بچه مادر نماز می‌خواند اما به هر حال که می‌خواند، دیگر نباید مدام تذکر داد و تاکید کرد. باید خدا را شکر کنیم که فرزندمان نماز می‌خواند.

**■ بچه‌ها تا وقتی کوچک هستند برای شبیه شدن به الگوی حجاب مادر، روسری و چادر سر می‌کنند اما کمی که بزرگتر می‌شوند، درباره باید و نبایدها سوال می‌کنند، مثلاً یکی از خانم‌های فامیل را می‌بینند که خیلی هم مهربان است اما به حجاب مقید نیست. اینجا باید چطور به کودک توضیح داد؟**

در چنین مواردی باید گفت «ایشان خیلی خوب‌اند ولی این یک مورد را رعایت نمی‌کنند اما ان شاءالله در مسیری قرار می‌گیرند که این را هم رعایت کنند. به ما مربوط نیست.» نباید از بد حجاب‌ها بد بگوئیم، بلکه باید بی‌حجابی را مذموم بدانیم. در اصول امر به معروف هم تاکید شده که باید از منکر بیزاری جست، نه از منکر. آن انسان محترم است اما کارش بد است. حق نداریم بگوئیم که از بقیه بالاتر هستیم. حتی اگر فردی گناهانی را مرتکب می‌شود که ما آنها را مرتکب نمی‌شویم، اجازه نداریم بگوئیم از او بالاتر هستیم چون شاید او موفق به توبه شود و ما که همین گناه ظن بد را داشتیم موفق به توبه نشویم. الان خانواده‌ها با این مورد خیلی درگیر هستند که مثلاً اگر خاله دوست داشتنی فرزند باحجاب نبود، باید سیاست‌گذار محبت‌های او باشیم اما با قاطعیت به بچه بگوئیم که ان شاءالله ایشان که این همه خوبی دارد، این خوبی را هم به دست می‌آورد.

**■ این حرف کمی انتزاعی نیست؟ بچه این تناقض را درک می‌کند؟**

بچه‌ها مهم‌ترین افراد زندگی‌شان و اگر کفر نباشد «خدای روی زمینشان» پدر و مادر هستند. به همین دلیل تاکید می‌کنیم که باید مهربان‌ترین و زیباترین افراد زندگی آنها پدر و مادرشان باشند. بچه از مادرش یاد می‌گیرد. مادری که هم با حجاب است و هم با خواهر بی‌حجابش مهربانانه و محترمانه رفتار می‌کند. به همین دلیل آنچه را که باید می‌آموزد. در مواردی مادر با حجاب است اما خوش اخلاق نیست در عوض خاله خوش اخلاق است اما با حجاب نیست، بچه بی‌حجاب می‌شود چون او خوش اخلاقی را می‌خواهد. اینجا مادر باید زودتر از اینها به فکر می‌افتاد. ما در اسلام داریم که باید به اندازه مسلمانی افراد به آنها احترام گذاشت این طور نیست که اگر فردی گناهی کرد سایر محسنات او را ندیده بگیریم. این اخلاق بچه را مومن می‌کند.

**■ بچه کمی که بزرگتر می‌شود تفاوت کار خوب و آدم خوب را می‌فهمد. در این زمان سوال‌های عقلی و شبهه‌های جامعه را می‌پرسد گاهی پدر و مادر توان جواب به این سوال‌ها را ندارند اما گاهی چنین توانی ندارند. اگر خانواده‌ای نتوانست فرزند خود را قانع کند باید چه کار کند؟ باید به اجبار متوسل شود؟**

خیلی راحت بگوئیم اجبار تأثیری ندارد. در واقع حجاب با اجبار ارزشی هم ندارد. چون به پای دختر مکلف نوشته نمی‌شود و فقط باعث دور شدن والدین از فرزندش می‌شود. این مورد گاهی به معضل تبدیل می‌شود. پدری می‌گوید «چون پدرت هستم و در خانه من زندگی می‌کنی باید باحجاب باشی» حتی پدرهایی را سراغ دارم که به همین دلیل دو سال است که با دخترشان قهر هستند. نباید قهر کرد. باید به دلیل آنکه این دختر فرزندش هست به او محبت کند اما نارضايتی‌اش را هم اعلام کند و بگوید «اگر با این وضع حجاب از خانه بیرون نمی‌رفتی، دل پدرت آرام تر بود.»

گاهی خودمان ظاهر مومن هستیم، اما اطمینان قلبی نداریم. این به فرزند هم منتقل می‌شود. مادر در بحث قضا و قدر بی‌اعتمادی‌اش را اعلام کرده و فرزند متوجه می‌شود که مادر فقط یکی از قواعد الهی را باور دارد و انجام می‌دهد خوب او هم قاعده‌های دیگری را قبول می‌کند و در عوض حجاب را قبول نمی‌کند. بچه جایگزین می‌کنند. مادر با حجاب است اما خدای نکرده غیبت می‌کند. فرزند می‌گوید خوب اگر می‌شود بین گناه‌ها انتخاب کرد، من هم گناه بی‌حجابی را انتخاب می‌کنم. بی‌حجابی لذت‌هایی دارد. همه ما دوست داریم که از ما تعریف کنند. البته آن فرزند این تفکیک را قابل نیست که این تعریف از سمت مرد نامحرم است یا یک زن. همزمان غریزه جنسی او هم فعال شده است.

بزرگ‌ترین ظلمی که به فرزندان می‌شود این است که به نیازهای آنها توجه نمی‌شود. نه در خانواده‌ها، نه در دانشگاه، نه در وزارت خانه‌ها و... از دواج بچه‌ها در اولویت قرار نمی‌گیرد. دختر دوم دبیرستانی به من می‌گفت «من هم دوست دارم امام زمان بیاید هم دوست ندارم» گفتم چرا؟ گفت خب طبیعی است که وقتی او بیاید دنیا قشنگ می‌شود اما از طرفی می‌ترسم ایشان بیایند و سر من را قطع کنند. گفتم چرا؟ یواشکی به من گفت: «من دوست پسر دارم.» گفتم باور کن وقتی ایشان بیایند اولین کاری که در حق تو می‌کند، این است که وسیله رسیدن شما را به هم فراهم می‌کند. پرسید از کجا می‌دانید؟ گفتم چون اجدادشان هم همین کار

را می‌کردند. امیرالمومنین بر جوانی که مرتکب گناه شده بود، حد جاری کردند و بعد به مسوول بیت‌المال گفتند به سرعت زمینه ازدواج او را فراهم کنند. به این نیاز مهم بچه‌ها توجهی نمی‌شود و کسی حواسش به این مورد نیست. خیلی جاها حرفش را می‌زنند، خیلی هم کار شده اما سر سفره خانواده‌ها نیامده!

**■ الان در مدرسه‌ها فشار جو دوستان طوری است که بچه اگر خودش هم اهل مراعات باشد گاهی در این فضا کم می‌آورد. یعنی حتی خود بچه‌ها درست و غلط را می‌دانند اما این فشار به حدی است که نمی‌توانند راه درست را انتخاب کنند. در اینجا باید چه کار کرد؟**

در روش‌های تربیتی می‌گویند اگر چیزی شکل گرفته یا «فریز» شده، برای تغییر شکل آن و خارج شدن از حالت فریز به حرارت نیاز هست. حرارت در اینجا همان محبت است. مطمئن باشید اگر بچه‌ای الگوی باحجاب و خوش اخلاق و مطلوب در ذهن داشته باشد، در نهایت تقیداتی خواهد داشت. ممکن است حجابش کامل نباشد اما مثلاً آرایش نمی‌کند، یا ممکن است مانتو بپوشد اما مانتو تنگ با رنگ‌های زنده نمی‌پوشد. چون متوجه می‌شود که این لباس توجه را به او جلب می‌کند. این دقت‌ها به دلیل مجموعه گزاره‌هایی است که تا به حال به او رسیده. اگر بچه‌ای تمام دوستانش طوری هستند که فشار نامطلوبی به او وارد می‌کنند، مطمئن باشید در خود او هم زمینه وجود داشته.

باید الگوها را درست به بچه‌ها معرفی کنیم. بهترین و راحت‌ترین الگو برای امروز ما حضرت زینب سلام الله علیها است. حضرت تا قبل از مجرای کربلا زمانی که برای زیارت قبر جدشان می‌رفتند، مردان بنی‌هاشم چنان دور ایشان را احاطه می‌کردند که حتی قد و بالای ایشان را هم کسی نبیند. چون مردم روی ستاره‌ها حساس هستند. «این دختر علی است، این خواهر حسنین است» لزومی ندارد که کسی بفهمد قد ایشان بلند است یا کوتاه. در شرایط عادی همین قدر اطلاعات هم لازم نیست از یک زن در اختیار نامحرم‌ان باشد چون وارد مخیله‌اش می‌شود و در مخیله‌اش زمانی را به این اختصاص می‌دهد. در عوض ایشان در کوفه چنان خطبه می‌خواند که همه فکر می‌کنند امیرالمومنین خطبه می‌خواند. بعد در شام، در مجلس یزید و .. چنان قهرمانانه دفاع می‌کند که همه تعجب می‌کنند. این الگو را باید برای بچه‌ها توضیح داد.

**■ در جمع نوجوان‌هایی که خیلی هم ظاهر مذهبی دارند و مثلاً اهل مسجد هم هستند**





خانم دکتر حسینی، خواهر همان آقای مهندس سیدمجتبی حسینی است که پیش از این چند باری در خیمه پای صحبت‌هایش نشستیم. چند وقتی است که این خواهر و برادر در برنامه «شب‌های آسمانی» شبکه قرآن بحث‌های تربیتی خوبی دارند

## حاشیه

### باید مورد اعتماد بچه‌ها باشیم

یکی از راهکارهای مهم، متمایل کردن میل جنسی به یک احساس دیگر است. مثلاً اگر پسر را به فوتبال جلب کنیم، نیازش را کمی فراموش می‌کند. دختر را می‌توانیم کلاس بافتنی بگذاریم. چون حس جلب توجه و متمایز شدن را در کار دستش بروز می‌دهد. هرچا از من ایده کار فرهنگی خواستند، گفتم کلاس نهج البلاغه جواب نمی‌دهد. کلاس گل‌سازی، شیرینی‌پزی، تورهای ایران گردی و... بگذارید. باید هیجان بچه‌ها از راه‌های سالم تخلیه شود. مدام نمی‌شود گفت نخور و نگو و نبوش!

زمانی که بچه‌ها از ما سوال می‌پرسند در مرحله اول باید با همه رفتارهای قبلی‌مان برای او یک فرد مورد اعتماد باشیم تا حتی اگر جواب سسوالش را نداشتیم، به دلیل اعتمادی که به ما دارد از روش ما تبعیت کند. باید به آنها نشان بدهیم که خیلی مطمئن هستیم. هرچا سوادش را نداشتیم یا او سواد فهم جواب ما را نداشت، باید جواب را به آینده موکول کرد. مثلاً گفت یادت هست بچه بودی، شیر نمی‌خوردی؟ من به زور به تو می‌دادم. آن وقت دلیلش را نمی‌فهمیدی. این سوالی که پرسیدی جوابش را الان نمی‌توانم بگویم. باید بزرگتر شوی تا بتوانم برایت توضیح دهم. معاشرت‌های خانوادگی کمک می‌کند بچه درک درستی از تفاوت‌ها و واکنش نسبت به آنها پیدا کند. بعضی از خانواده‌های مومن فکر می‌کنند اگر با کسی که حجابش کمی بداست یا از نظر سیاسی نظر متفاوتی دارد، معاشرت کنند، اسلام از دست می‌رود! در حالی که درک این تفاوت‌ها فقط از طریق معاشرت‌های خانوادگی میسر است. معاشرت‌ها باعث می‌شود بچه‌ها درست و غلط را بفهمند چون اگر غلط‌ها را نبینند، پاسخ آن‌ها را هم پیدا نمی‌کند.

نکته مهم این است که ما از مربی اصلی بچه‌هایمان و خودمان غافل هستیم. کافی است ما صدا نکنیم تا بچه‌های ما صدای ولی‌شان را بشنوند.

### ■ در نهایت اگر بچه‌ای مخالف شرع عمل کرد خانواده چه کار باید کند؟

سوال سختی است. خداوند که بچه‌ای راه خلاف شرع برود. ولی اولین وظیفه پدر و مادر احترام به مقام انسانی آن فرزند است. یعنی این طور نیست که بشود به او زور گفت. او دختر ما است. باید به او محبت کرد، ولی نارضایتی خودمان را هم اعلام کنیم.

ما برعکس روش اهل بیت عمل می‌کنیم اهل بیت اول به فرد مقدمات را می‌آموزند و بعد فرد با آن مقدمات و به کمک آن ابزار تحقیق می‌کند و آنچه را که ما بدون طی این مسیرها دستور می‌دهیم و امر می‌کنیم، خودش پیدا می‌کند. ائمه فرد را در جاده‌ای می‌گذاشتند که خروجی‌اش همانی می‌شد که ما به زور می‌خواهیم به دست بیاوریم. بحث صدقه و دعا را هم نباید فراموش کنیم. به بچه‌ها برای تجربه کردن باید زمان بدهیم. او می‌خواهد مثلاً بی‌حجابی را هم تجربه کند. باید به او زمان داد.

### ■ می‌ترسند عادت کند!

اینکه فرد به زور با حجاب شود، بعد پشت در خانه چادرش را در بیاورد بهتر است یا اینکه وضع و تصمیم او معلوم باشد؟ ما می‌خواهیم حجاب او استمرار داشته باشد. دختری پیش من آمده بود که من چادرم را برداشتم اما حس می‌کنم بعضی جاها باید سرم کنم. گفتم چرا؟ گفت به نظرم آنجا خیلی نگاه می‌کنند. همین تشخیص خوب است.

حتی بچه‌ای مثلاً یک هفته نماز نمی‌خواند. خب خیلی برای والدین چنین چیزی سنگین است. اما آیا درست است که او را از خانه بیرون کرد؟ می‌شود؟ باید سختی بی‌نمازی را در خانه حس کند.

اما فحش و ناسزا و سبایتگری بداست. باید گفت «تو برایم خیلی عزیز. اما نمی‌دانم چرا بی‌حجاب شدی. دعایت می‌کنم.» بالاخره او هم در جایی باز می‌گردد. البته امتحان خیلی سختی است.

متأسفانه سیگنال‌هایی رد و بدل می‌شود که به تدریج مسیر آنها را کج می‌کند. مادر این دختر چطور می‌تواند در فضاهایی که به ظاهر مذهبی است، او را کنترل کند؟

این از آن جاهایی هست که «به مو می‌رسد ولی پاره نمی‌شود». البته بعضی چیزها را باید به بچه‌هایمان یاد بدهیم. در یکی از تشکلهای دانشجویی مذهبی صحبت می‌کردم گفتم فکر می‌کردم شیطان در این تشکلهای راه ندارد. نمی‌خواهم کسی را نگران کنم ولی انگار بچه‌های ما خیلی از ریزه کاری‌ها را یاد نگرفته‌اند. مثلاً می‌بینی در مراسم اعتکاف از زیر پرده کاغذ می‌فرستند که «حقیر را هم در نماز شبتان دعا کنید.» گفتم حقیر و کبیر ندارد. این ارتباط ارتباط ضروری نیست. وقتی برای ما پیام کاری می‌فرستند، جواب می‌دهیم ولی وقتی مثلاً برای تبریک فلان عید پیام می‌دهند، این دیگر جواب ندارد. این باید سنت شود که جز «سلام والسalam» حرف دیگری با نامحرم نداریم. باید این را به بچه‌هایمان یاد بدهیم.

البته نباید سخت به موضوع نگاه کرد. شیطنتهای بچه‌های الان در حد تیپ زدن و پیامک زدن و... است. خب قبلاً هم این ارتباط‌ها بود. مادری می‌گفت «خدا لعنت کند کسی را که این گوشی را اختراع کرد» گفتم چرا آن بنده خدا را لعنت می‌کنی او این وسیله را برای کارهای ضروری اختراع کرده ولی حالا بچه ۵ ساله هم موبایل دارد. خب ما اشتباه کردیم که دست او دادیم. آن زمانی که ما دبیرستانی بودیم اگر کسی می‌خواست با یک تکه کاغذ اطلاعات رد و بدل می‌کرد. باید کاری کنیم که آنها نخواهند. بچه‌های مذهبی هم آدم هستند. چطور از آنها انتظار داریم مریم مقدس باشند؟

بسیاری از مواقع باری را که شرع گذاشته اضافه هم می‌کنیم و انتظار درست‌ترین رفتارها را داریم در حالی که خدا وسعت گذاشته. ائمه هم در مقابل اطرافیان‌شان تفاوت افراد را مد نظر می‌گرفتند و به همه محبت می‌کردند. الان کلاس اخلاق می‌گذارند بعد شرط حجاب می‌گذارند. خب او اگر کارش درست بود که به این کلاس نیاز نداشت!



# انتشارات خلیما تقدیم می‌کند

مرکز توزیع:

۰۶۶۹۷۷۵۸۰-۲۱ (پنج خط)

ارسال رایگان در تهران و شهرستانها

در نمایشگاه بین المللی کتاب منتظر تان هستیم.

## جوشن کبیر

چند قطعه ادبی به محضر سالار شهیدان

حامد صفایی پور

چرا قاسم «جوشن کبیر» می‌خواند؟!

مگر این نوجوان زره ندارد؟!



## هفت قدم تا تو

باز خوانی زیارت هفت حدیث امام رضا (ع)

به قلم: زهرا نوری لطیف

من راه خانه را گم کرده‌ام / اسم آسان ستاره‌ها را هم / اما سه حرف ساده تاجیب  
نام شما / راه‌ر گم نکردم / بردن نام شما / فهم و وحی هزار ساله است.



## چهل چراغ

گزیده‌ای از میراث عاشورایی ادبیات عرب

گزینش و ترجمه: مهدی امین فروغی

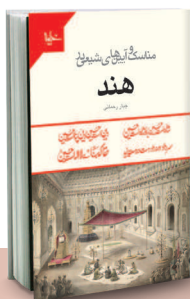
در طول حیات پرفراز و نشیب شیعه، پیوسته بزرگانی سعی در ترویج معارف حقّه اهل بیت (ع) کرده و در قالب اشعاری بلند پایه، تعلیمات آسمانی پیامبر و خاندانش را به گوش مردمان رسانده‌اند و در این راه متحمل آزارها و رنج‌هایی جانکاه شده‌اند و از هیچ سعی و تلاشی فروگذار نکرده‌اند. بی شک آگاهی از چگونگی ادبیات عرب و آشنایی با نمونه‌های تابناک آن و استفاده از این گنج گرانسنگ یکی از وظایف اهل منبر اعم از وعاظ و مرثیه‌خوان‌هاست. در این کتاب، چهل قطعه از میراث عاشورایی ادبیات عرب برگزیده شده است. در انتخاب اشعار ذائقه اهل منبر مدنظر قرار داشته و انتخاب‌ها به گونه‌ای صورت گرفته که در اثنای منبر کاربرد داشته باشد.



## آیین‌ها و مناسک شیعی در هند

نویسنده: جبار رحمانی

تشیع در سرزمین هند، پیوستگی تاریخی خاصی با فرهنگ ایرانی دارد. آیین‌ها و مناسک شیعی در این سرزمین طی حضور حکام شیعی که عموماً ایرانی تبار بودند، گسترش یافتند. با وجود کاهش روابط فرهنگی و مذهبی ایران و هند طی سده‌های اخیر، به نظر می‌رسد شناخت سنت‌های مذهبی شیعیان هند، از یکسومی تواند پیوندهای تاریخی فرهنگ شیعی در این دو کشور را نشان دهد و از سوی دیگر زمینه‌ای باشد برای افزایش آگاهی ایرانیان از فرهنگ شیعی در سایر نقاط دنیا. آیین‌ها و مناسک شیعی در هند، بنیانگرتار کبیری از سنت‌های اسلامی ایرانی و هندی هستند. در این کتاب تلاش شده گوشه‌ای از آیین‌ها و مناسک معرفی شود.



## شبیه از نگاه فقیه

تعزیه در آرای فقیهان و عالمان شیعه

گردآوری و تحقیق: مسلم نادعلی زاده

تعزیه یا شبیه خوانی، از جمله هنرها و آیین‌های ایرانی است که نقشی بی نظیر در ترویج فرهنگ حسینی و زنده نگه داشتن یاد و خاطره واقعه‌ی عاشورا و شهادت سالار شهیدان و بارانش داشته است. یکی از عوامل مؤثر در گسترش تعزیه، حمایت علما و مراجع گرانقدر شیعه از اشکال صحیح و عاری از پیرایه و تحریف این آیین بوده است. در این کتاب اقوال و آرای بیش از ۱۳۰ تن از فقیهان و عالمان شیعه پیرامون تعزیه گردآوری و بررسی شده است.







نشر خلیما منتشر کرد:

# مطالعات جامعه‌شناختی و انسان‌شناختی مناسک عزاداری محرم (مجموعه مقالات)



مرکز توزیع:

۰ ۲۱ - ۶۶۹۷۷۵۸۰

(پنج خط)

ارسال رایگان در تهران و شهرستانها

در نمایشگاه بین‌المللی کتاب

منتظران هستیم.



سفرنامه مکه و مدینه در اولین روزهای سال نو

# یلوماهی شب عید در جوار حرم خدا

آزاده لرستانی

در روزهای پایانی سال خداوند توفیق داد که راهی سرزمین نور شوم، سرزمینی که بوی وحی و نبوت از آن استشمام می شود، هنگامی که به شهر مدینه نزدیک می شدم، به یاد لحظاتی افتادم که زینب کبری بدون برادر به شهر باز می گشت و فریاد «واحسیناه» در آسمان شهر رسول می پیچید، با ذکر «یا زینب» چشمانم به گنبد خضرای نبی افتاد و اشک شوق از چشمانم سرازیر شد. هر چند که غربت امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا (س) بر غم های درونی می افزود، اما با دیدن غربت بقیع این غم جانکاه روز افزون شد، مدینه شهری که یادآور دوران طلایی اسلام و حیات مطهر امامان معصوم است، این روزها آنچنان مظلوم و غریب در میان مسلمانان نماها افتاده است که آرزو می کنی ای کاش حرم نبوی در ایران بود تا بارها و بارها صدای «اشهد ان علیا ولی الله» در فضای حرم طنین انداز شود.





کشورشان در آن قید شده است، جدای می شوند- معمولاً زائران ایرانی در مسیر انتهایی قرار می گیرند و پس از اینکه زائران کشورهای دیگر نظیر ترکیه، مصر، اندونزی، مالزی و فلیپین راهی روضه رضوان می شوند، آن گاه نوبت زائران ایرانی می شود. (۱)

**تर्फند بانوان ایرانی برای ورود به روضه رضوان**  
بانوان برای اینکه بتوانند راهی روضه رضوان شوند یا از در شمالی و یا شرقی (باب نساء) وارد می شوند و در قسمتی که آوردن اطفال ممنوع است، تجمع می کنند تا درب ورود به روضه باز شود، سپس مسافت زیادی را در ضلع جنوبی مسجد النبی - مرقد نورانی پیامبر (ص) - طی می کنند که تقریباً مدت ۱۰ تا ۱۵ دقیقه پیاده روی لازم است.

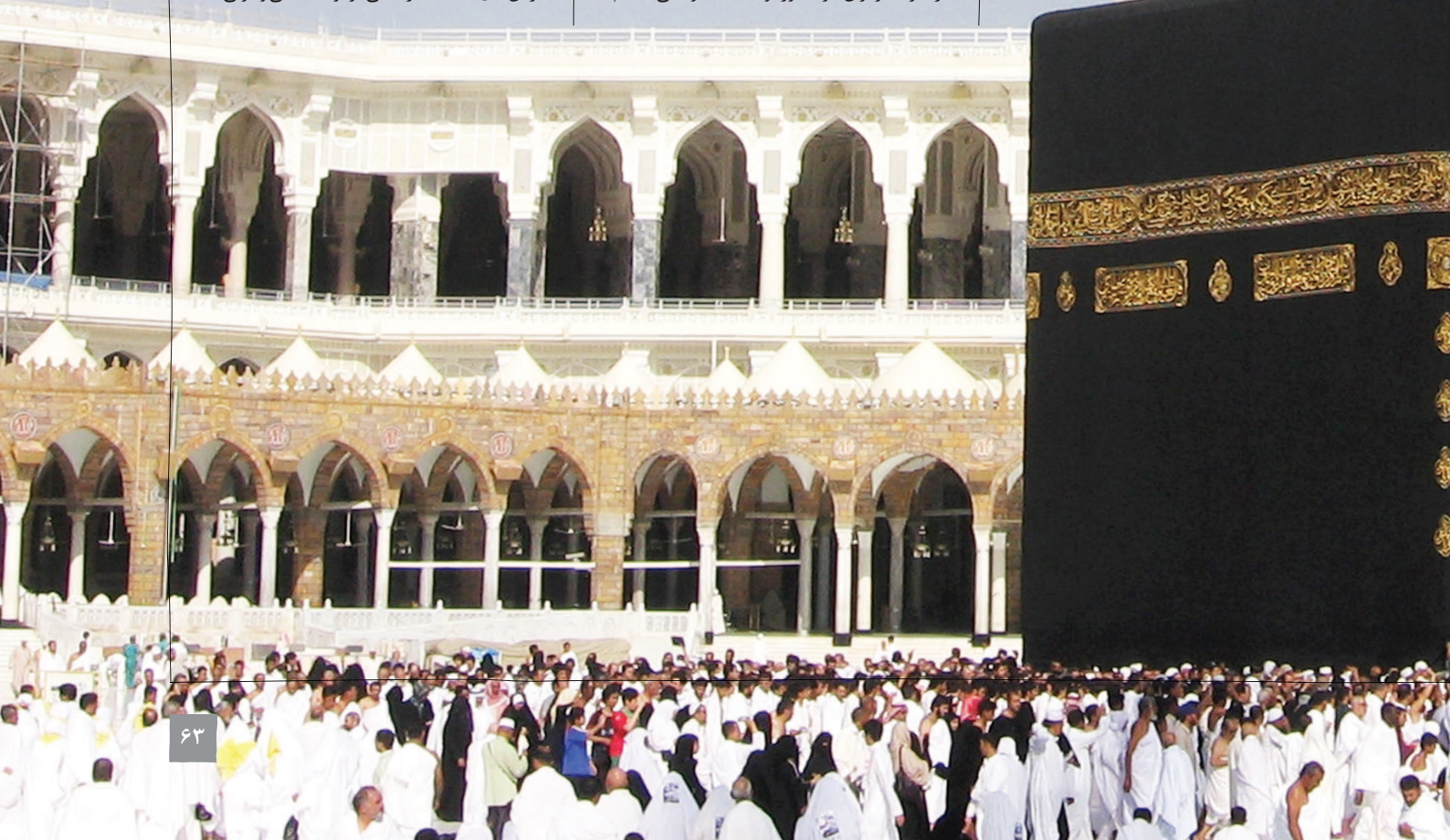
این تازه ابتدای ماجراست، زیرا هنگامی که در یک قدمی روضه قرار می گیرید، زائر ایرانی را مدت ها در پشت روضه منتظر می گذارند تا به قول آن ها مکان روضه خالی شود، این در حالی است که مدت زمان زیارت روضه بسیار محدود است - زیارت یک ساعت بعد از نماز صبح، بعد از نماز عصر و عشاء انجام می شود - و شور و اشتیاق بانوان برای نماز و نیایش، این مدت معطلی را بر نمی تابد، برخی بانوان که متوجه این ترفند مدیریتی سعودی شده با پوشش عربی وارد می شوند تا به راحتی بتوانند از مسیر دیگر وارد روضه رضوان شوند!

بانوان مبلغ سعودی که در محل حضور دارند با زبان های مختلف فارسی، اردو، انگلیسی و عربی به

شیعه به راستی در مدینه تنها و تنهاست، یار و یآوری جز خدا ندارد، تازه در این شهر با تمام وجود غریبی و تنهایی صدیقه طاهره (س) را احساس



می کنید و می فهمید که چگونه تنها پس از غرو از رحلت نبی مکرم اسلام (ص) درب خانه دخترش را آتش زدند و این غربت هم چنان با شیعه همراه است، با اینکه سال ها از آن حادثه جانگاہ می گذرد... هیچ گاه به این نعمت فکر نکردیم که به راحتی در کشور عزیزمان می توانیم اعمال خود را انجام دهیم و اکنون در کشوری که مهد اسلام و نور نبوت و امامت است با وجود اندیشه های وهابی این چنین در انجام اعمال در مضیقه باشیم، زیرا کافی است در این سفر مشخص شود ایرانی هستید، آن گاه نگاه های سنگین و رفتار نامطلوب شرطه های سعودی را به خوبی حس خواهید کرد، اینکه روحانی کاروان نتواند به خوبی مکان های مسجد النبی را در محوطه حرم نشان دهد، یا اینکه اگر زائران ایرانی بخواهند تجمعی در محوطه مسجد النبی داشته باشند به طرفه العینی شرطه های سعودی از راه می رسند و مانع می شوند، با این وجود در ساعت های انتهایی شب مجال حضور کاروان ها در کنار بقیع برای لحظاتی فراهم می شود، اما این سخت گیری ها نسبت به بانوان با شدت بیشتری احساس می شود. زیرا هنگامی که بانوان قصد ورود به روضه رضوان را دارند - زائران هر کشور توسط تابلوهایی که نام





هنگام تحویل سال ۹۲ در مسجد الحرام، طبقه دوم



بیان اندیشه‌های افراتی خود می‌پردازند که در روضه رضوان فقط باید نماز خواند و توسل به پیامبر (ص) شرک است! در این هنگام که به چهره بانوان ایرانی می‌نگرید متوجه می‌شوید که آن‌ها در درون خود به نوعی جواب آن‌ها را می‌دهند و بانیم‌نگاهی به خانه حضرت زهرا (س) در دلشان ظهور امام عصر (عج) را طلب می‌کنند و آه از درون آن‌ها بلند می‌شود.

#### مسئولان چاره اندیشی کنند

بانوان ایرانی که برای بار اول راهی روضه رضوان می‌شوند، سؤالات زیادی درباره روضه رضوان در ذهن‌شان نقش می‌بندد، هر چند که روحانی کاروان در جلسات اشاره‌ای کوتاه به موضوع داشته است، اما کافی به نظر نمی‌رسد، بانوی ایرانی نمی‌داند مضجع منور پیامبر در کجای این ضریح سبز رنگ قرار دارد، یکی از بانوان که از مبلغ سعودی درباره ضریح پرسیده بود، به او پاسخ داده بود که در سمت چپ ضریح خانه عایشه و بعد قبر اولی و دومی و در نهایت مرقد پیامبر (ص) است، حال آنکه خانه عایشه جزء مسجد شده است و اثری از آن باقی نمانده است و حضرت رسول (ص) در خانه خودشان دفن شدند و ابتدای ضریح از سمت چپ متعلق به خانه حضرت زهرا (س) است، شاید مبلغه سعودی قصد داشته که ایرانی‌ها به سمت خانه حضرت زهرا (س) نروند!

در اینجا بود که به شدت حضور یک معینه (۲) در کاروان احساس می‌شد، امری که به نظر می‌رسد مسئولان حج و زیارت از آن غافل هستند، هر چند که در حج تمتع معینه‌ها حضور دارند، اما آیا بهتر نیست که در عمره علاوه بر حضور روحانی کاروان، بانوی مبلغ هم حضور داشته باشد تا بانوان به راحتی مسائل خود را با او در میان بگذارند.

#### توفیقی که پس از سال‌ها نصیب شد

در سال‌های قبل در روضه رضوان اگر می‌خواستی دعا از کتاب ادعیه حج و زیارت بخوانی، خانم مبلغ سعودی کتاب دعا را می‌گرفت و پرت می‌کرد، اما این دفعه به یمن ورود ترکیه‌ای‌ها و بانوان آسیای شرقی که کتاب دعا به همراه داشتند، دیگر به ایرانی‌ها سخت نمی‌گرفتند و در آن مدت کوتاه در روضه رضوان می‌توانستی با خدا و ائمه نجوایی عارفانه داشته باشی. در این میان یکی و دو نفر از بانوان ایرانی به همراه بانوان پاکستانی دستی بر روی جایگاه قرآنی که چسبیده به ضریح سبز بود، کشیدند که مأمور سعودی با صدای بلند گفت: ایرانی مجوس، ایرانی مشرک! این هم از افاضات نامتعارف سعودی‌ها است که در این سفر می‌شنوید، هر چند که بارها از سوی مسئولان ایرانی به زائران گفته شده است که دست به این کارها نزنند. در ابتدا بیان شد که در سفر

قبا، ذوق‌بیلین، مساجد فتح و مزار شهدای احد می‌رود، برخی مکان‌ها مانند محل تولد امام موسی کاظم (ع) و مزار مادر امام کاظم و امام رضا (ع) - هر چند که سرتاسر آن محل دیوار کشی شده است - و مسجد شیعیان در لیست زیارت دوره مدینه جایی نداشتند. در زیارت از مزار شهدای احد به خوبی می‌توان عمق تفکرات و هابیت را لمس کرد، چرا که دور تا دور مزار شهدای احد دیوار کشی کردند و بر بالای دیوار جملاتی راز عدم توسل به مردگان نوشته شده و دیگر افاضاتی که زائران ایرانی به آن توجهی نمی‌کنند.

در ناک‌تر از همه در زیارت دوره، آنجایی است که در منطقه جنگ احزاب یا خندق مساجدی وجود دارد که ۳ تا ۴ آن منسوب به حضرت زهرا (س)، امام علی (ع) و سلمان فارسی است که بر در مسجد حضرت فاطمه (س) که در بلندی قرار دارد قفل زده شده و مسجد سلمان فارسی که حال و روز خوبی ندارد، اما آن طرف‌تر و در همان نزدیکی مسجد بزرگی به نام مسجد فتح قرار دارد که منسوب به اولی و دومی است، ظاهری زیبا و مرتبی دارد و درب این مسجد باز است!

#### مسجد شیعیان مرهمی بر زخم دل‌ها

آری! اگر مسجد شیعیان در مدینه نبود، شاید غم غربت فاطمه (س) آن چنان بر انسان مستولی می‌شد که او را از پای انداخت، هنگامی که پای به مسجد شیعیان می‌گذارید و هنگام نماز صدای اذان را با فراز «شهدان علیا ولی الله» می‌شنوید جان تازه‌ای می‌گیرد و حس و حال حرم رضوی به انسان دست می‌دهد، در این مکان چنان صمیمیت و مهربانی

به مدینه آقایان از آزادی عمل بیشتری برخوردار هستند، یکی از دلایل حضور آن‌ها در بقیع و زیارت ائمه بزرگوار بقیع از فاصله نزدیک‌تر است، در اینجا طبق معمول بانوان مجالی برای حضور نمی‌یابند.

اگر در این مکان خبری از مبلغ‌های وهابی نبود باید تعجب کرد، چرا که به محض ورود جمعیت به بقیع و نزدیک شدن آن‌ها به مزار ائمه اطهار (ع) و دیگر افراد برجسته خفته در خاک همانند اجل معلق حاضر شده و به بیان اندیشه‌های افراتی خود در زمینه توسل، شفاعت و غیره می‌پردازند، هر چند که هر از گاهی ایرانیان با ادله و برهان به آن‌ها جواب می‌دهند اما با واکنش تند مبلغان وهابی روبرو می‌شوند!

#### غم بقیع ادامه دارد

اما اوج غم و اندوه آنجایی است که در گذشته اجازه می‌دادند که بانوان از پله‌ها بالا روند و از پشت پنجره‌های بقیع، ائمه (ع)، همسران پیامبر (ص)، عمه‌های پیامبر (ص)، مادر ابوالفضل العباس (ع)، صحابه پیامبر (ص) و دیگر یاران با وفای نبی را زیارت کنند، اما از این هم خبری نبود و بانوان زائر مجبور بودند با طی مسافت زیادی در خیابان پشتی بقیع از دور مضجع نورانی چهار امام معصوم خویش را ببینند که آن‌ها به درستی قابل رؤیت نبود.

#### مسجد حضرت فاطمه (س) در منطقه احزاب

در یکی از روزها که مخصوص زیارت اماکن متبرکه در مدینه و اطراف این شهر است، کاروان‌های دیگر کشورها نیز حضور دارند، از نکات جالب توجه در زیارت دوره مدینه این بود که برخی مکان‌ها از لیست زیارت خارج شده بودند و زائر تنها به بازدید مساجد



بانوان ایرانی پشت دیوار بقیع



الْعَبْدُ» دل‌های زائران را جلا و صفا دادند، زائران هیچ‌گاه باور نمی‌کردند که بتوانند در حرم امن الهی روضه امام حسین (ع) و علی‌اصغر (ع) را بشنوند و در سوگ مصیبت حسین (ع) در بیت‌الله الحرام اشک ماتم بریزند، چه شب زیبایی بود آن شب! ناخودآگاه به یاد بیتی از شعر غلامرضا سازگار افتادم: صفا و مروه دیده‌ام، گرد حرم دویده‌ام/هیچ کجا برای من کرب و بلا نمی‌شود

### ماهی پلو در مکه

برای اینکه مراسم تحویل سال در بیت‌الله الحرام به خوبی انجام شود، بعثه مقام معظم رهبری در مکه معظمه تمام تلاش خود را برای سرویس دهی به زائران حرم الهی به کار بست و با چند برابر کردن اتوبوس‌های حمل و نقل زائران و تغییر ساعت ناهار آن‌ها و همچنین سرو غذای ماهی پلوسنگ تمام گذاشت. در لحظه تحویل سال نو برخی کاروان‌های ایرانی در طبقه دوم حرم روبروی ناودان طلا و برخی دیگر روبروی حجرالاسود و رکن یمانی جمع شده بودند، گروهی از زائران مشغول ختم قرآن برای هدیه به حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (ص) بودند و گروهی دیگر دعای جوشن کبیر را زمزمه می‌کردند. در لحظه تحویل سال هم زائران دعای «یا مقلب‌القلوب و ابصار» را گروهی با صدای بلند زمزمه کردند و از آنجایی که قرار بر این بود که مردان و زنان محرم‌های خود را نبوسند و هنگام تحویل سال سوت و کف نزنند تا این صحنه‌ها توسط دوربین‌های سعودی ضبط و ثبت نشود، برنامه تحویل سال خیلی زود به پایان رسید و با صدای بلند شرطه عربستانی «ایرانی‌ایلا، یالا» جمعیت به سرعت پراکنده شد. این سفر معنوی هر چند خیلی کوتاه بود، اما زائران را بر ایستادن بر اصول و عقاید خویش بیش از پیش استوارتر ساخت، به امید روزی که با حضور امام زمان (عج) حج ابراهیمی را بر گزار کنیم.

### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- روضه رضوان در در نزدیکی مرقد نورانی پیامبر اکرم (ص) قرار دارد، در روایات آمده است که پیغمبر فرمود: «فاصله بیت و منبر من باغی از باغ‌های بهشت است»، و در حدیث دیگر آمده است: «منبر من در کنار دری از درهای بهشت قرار گرفته است»، همچنین در روایت دیگر، امام صادق (ع) به معاویه بن عمار فرمود: «در کنار منبر بایست و حمد و ثنای خدا را به جای آور و حاجت خود را بخواه؛ زیرا پیامبر (ص) فرموده: «بین منبری و بیتی روضه من ریاض الجنة»، با این وجود در روضه رضوان ستون‌های مختلفی وجود دارد که هر یک نام و ماجرای مربوط به خود را دارد.
- ۲- بانوان مبلغ که در سفر حج تمتع و عمره دانشجویی همراه کاروان هستند.

ابرهه در ذهن تداعی می‌شود که چگونه این پرندگان کوچک توانستند سپاه تادندان مسلح ابرهه را نابود کنند و این نکته را به یاد می‌آورد که اگر ابرهه‌های زمان بخواهند جسارتی به خانه خدا کنند، خداوند منان خود از خانه خود در برابر همه توطئه‌ها محافظت خواهد کرد.

### تضاد در رفتار شرطه‌های سعودی

در زیارت خانه خدا هنگامی که قصد دارید لحظاتی را با خالق خویش در کنار خانه‌اش نجوایی داشته باشید و سمت حجر اسماعیل را انتخاب کرده‌اید، کافی است که نگاه شرطه سعودی به زائر ایرانی بیفتد تا بار دیگر مانعی برای او ایجاد کند، به گونه‌ای که در هنگام زیارت خانه خدا در زیر ناودان طلا هنوز یک دقیقه‌ای از حضور نگذشته بود که مأمور عربستانی با مدادی که به همراه داشت بر بازویم زد که کنار بروم، من که هنوز دعایم تمام نشده بود، با چهره‌ای عیوس به او نگاه کردم و مشغول مناجات خویش شدم، تنها در حدود چند ثانیه‌ای نگذشته بود که این بار با شدت بیشتری به بازوی من زد و بیرونم کرد و به جای من بانوی مصری را قرار داد! هر چند این رفتارهای تبعیض آمیز بر ایم عادی شده بود، اما این سؤال را از خود پرسیدم که مگر خانه خدا برای همه مسلمانان نیست!

### «مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ» در شب تحویل سال

با این وجود زیارت خانه خدا خالی از لطف نبود، در شب تحویل سال که کاروان‌های ایرانی با حضور در طبقه دوم خانه خدا و روبروی رکن یمانی و حجرالاسود با قرائت مناجات سوزناک امام علی (ع) در مسجد کوفه «مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْمَوْلَى وَأَنَا

لبریز است که دیگر احساس غریبی نمی‌کنید. اینجامکان نماز خواندن بانوان از آقایان جدا است، یکی از خانم‌هایی که مقیم مدینه است حدیث کساء را در پشت تریبون می‌خواند و صدای صلوات بلند نمازگزاران مرهمی بر زخم دل‌های چند روزه آن‌هاست. شش روز در مدینه و زیارت مزار منور رسول‌الله (ص)، ائمه بقیع (ع) و مادر سادات هر چند به ساعت‌های انتهایی خود نزدیک می‌شود و حدیث غربت کوچه‌های بنی‌هاشم همچنان به قوت خود باقی است، اما شوق دیدار بیت‌الله الحرام غم وداع مدینه را تسکین می‌دهد. چه زیاتصویری در دیدگان زائران در لحظات آخر حضور در مدینه‌النبی نقش می‌بندد، زیرا همگی با لباس‌های سفید احرام با چشمانی پر از اشک راهی مسیر مسجد شجره می‌شوند تا راه جدیدی از بندگی را با گفتن «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» آغاز کنند و میقات دوباره با پرودگار خویش ببیند. و اما مکه... در جای جای حرم امن الهی هنگامی که به حجر الاسود، رکن یمانی، ناودان طلا، مقام ابراهیم و حجر اسماعیل نگاه می‌اندازی، بی‌اختیار به یاد صاحب عصر و زمان می‌افتی که در حقیقت ایشان متولی اصلی بیت‌الله الحرام است.

### این ساختمان‌های شیطانی

به راستی ساخت نمادهای شیطانی در کنار بیت‌الله الحرام چه پیغامی دارد، در اینجا ست که با دیدن این نمادهای استکباری بی‌اختیار دعای «اللهم عجل لولیک الفرج» بر زبان جاری می‌شود تا بلکه با ظهور حضرت این دشمنی‌ها پایان یابد. بالاین وجود در هنگام اذان صبح که شاهد حضور پرندگان در آسمان کعبه هستیم، ماجرای سپاه



حرف‌هایی درباره جایگاه و ظرفیت مسجدها در درمان بیماری‌های فرهنگی

## مسجد، کارآمدترین نهاد فرهنگی

سمانه توحیدی - ریحانه علوی

حجت الاسلام دکتر علی جعفری دانش آموخته فرهنگ و ارتباطات دانشگاه امام صادق علیه السلام است و یکی از کسانی که درباره گفتمان مسجدها در ایران، مطالعه کرده است. خودش هم زمانی پیش نماز مسجد بوده و می گوید: امامت جماعت مسجد یکی از سخت ترین کارهای دنیا است اگر قرار باشد کار درست و درمانی انجام بگیرد. قرار بود با او درباره راه‌های استفاده از ظرفیت‌های مغفول مانده مسجد در حوزه‌های فرهنگی صحبت کنیم اما آقای جعفری معتقد بود که همین حالا هم مسجدها کارآمدترین نهادهای فرهنگی کشور هستند و نباید با نگاه منفی گرایانه کارکردهای آنها را حداقلی دید. این گفت‌وگو بیشتر از آن که به نتیجه دقیقی برسد، مجال طرح بحثی شد که به شرط حیات در شماره‌های آینده خیمه پی خواهیم گرفت.





**الان جایگاه مسجد در فضای فرهنگی کشور کجا قرار دارد؟ به نظر می‌رسد بیشتر محل نماز خواندن جمعی از مردم است و همین قبول دارید؟**

برای پاسخ به سوال‌هایی از این دست باید کمی عقب‌تر برویم و رویکرد نظری‌مان را به مسجد سامان دهیم؛ هر چند که در ایران «مطالعات مسجد» کمتر جدی گرفته شده و دامنه‌چندانی نداشته است. کارهایی که در این حوزه انجام شده، اعم از مطالعاتی، ترویجی، انتشاراتی یا مطبوعاتی بیشتر تکرار مکرراتی است که از حدود ۱۰ سال قبل دیگر حرف جدیدی در آن دیده نمی‌شود. البته از لایه‌لای همین حرف‌ها می‌توان به چند رویکرد کلی می‌رسید که توانسته اند مفاهیم و ادبیاتی را برای تبیین خود خود تولید کنند. مطالعه این مفاهیم هر چند

اندک و مجمل در جای خود برای سامان دادن دیدگاه نظری و مبدا توجه انتقادی و یا به‌سازانه در خصوص و یا هر نوع موضع دیگری در خصوص مسأله یا مقوله مساجد ایران بسیار مهم و راهگشاست. دو رویکرد گفتمانی برجسته و پر سابقه درباره «مساجد ایران» وجود دارد. رویکرد بسیار مهم اول که استعاره و گزاره‌های اصلی آن را حضرت امام تولید کرده و سامان داده‌اند. گفتمان امام در باب مسجد حول یک استعاره مرکزی به نام «سنگر» شکل می‌گیرد. امام با رویکرد «مسجد سنگر

است» یک فضای گفتمانی نسبتاً جدید و متفاوت درباره مسجد ایجاد کرد. البته این مسأله که گفتمان مسجدی امام چقدر در شکل‌گیری یا سازماندهی فضای سیاست‌گذاری و مدیریت پساانقلابی مساجد ایران مدنظر بوده یا موثر واقع شده یا به مرحله عملیات و اجرا رسیده از مسائلی جالب و مهم حوزه مطالعات مسجد در ایران است اما فارغ از نگاه به تاریخ سیاست‌گذاری و عملیات اصل ایده و استعاره «مسجد به مثابه سنگر» در فضای تلقی از مسجد و نگاه به آن کاملاً قابل توجه است.

گفتمان دوم مسجد را به مثابه «رسانه» می‌داند؛ یعنی از مسجد یک تلقی رسانه‌ای می‌شود. به این گفتمان حدوداً بیست ساله عمدتاً دکتر «حمید مولانا» دامن زده است. این دو گفتمان البته در یک نکته به هم بسیار نزدیک می‌شوند. نقطه‌ای که می‌توان گفت محل تلاقی و همگرایی آنهاست عبارتست از توسعه کار کردهای مساجد از مقوله عبادت و نیایش

**در فضاهای مذهبی مدام مسجد را نقد و آسیب‌شناسی می‌کنند در حالی که در این بلبشوی فرهنگی باید مسجد را حلوا حلوا کرد**

به مقولات بیشتر و اجتماعی‌تر. در تلقی امام مسجد حتی واجد کارکرد نظامی بسیار جدی هم می‌شود و این یعنی اینکه باید همزمان واجد همه منابع قدرت نرم و سخت باشد. مولانا نیز همه کارکردهای عمده رسانه و گاهی بیش از آن را برای مسجد در نظر می‌گیرد؛ او معتقد است شریانی‌های ارتباطی اصلی جامعه حتی شریانی‌های مدرنی مثل وسایل ارتباط جمعی بزرگ و مادر چه به لحاظ مدیریت و چه به لحاظ مالکیت باید در اختیار مساجد و خصوصاً مساجد بزرگ و مهم باشد، با اینحال مبدا نظری این دو گفتمان باهم متفاوت است. امام برای دیدگاه خود از «مسجدالنبی» الهام می‌گیرد و آن را به عنوان یک «تیپ ایده‌آل از مسجد» مورد تمرکز مطالعاتی خود قرار می‌دهند که ایده «مسجد به مثابه سنگر» از این خاستگاه بیرون می‌آید؛ لذا ایشان معتقد بودند که مسجد خاکریز اول همه

عرصه‌های ما است. اما «حمید مولانا» ایده خود را از مطالعاتی که درباره رسانه‌های همگانی قدرتمند داشته، بیرون آورده است. او در حقیقت معتقد است که مساجد رسانه‌های جمعی جوامع اسلامی هستند و باید باشند. ماباید ابتدا برداشت و موضع خودمان را نسبت به این دو نگاه مشخص کنیم و البته نگاه‌های دیگر مثل «مسجد به مثابه موسسه فرهنگی» که از دل آن «کانوهای فرهنگی» - هنری «مساجد بیرون آمد یا ایده «مسجد به مثابه دفتر فرهنگی سازمان» که از دل آن «نمازخانه‌های ادارات و مدارس» بیرون آمد و موارد دیگری مثل مسجد به مثابه سامانه‌ای اقتصادی - مذهبی» که به بازتولید پدیده متاخر «پاساژ-مسجد» انجامید نیز توجه داشت.

#### ■ در عمل مایه کدام سمت رفته‌ایم؟

هر دیدگاهی کمابیش تبعات خودش را داشته است. در بعضی از جاها یک گفتمان غلبه داشته و گاهی گفتمان دیگر امادر سالیان اخیر گفتمانهای گوناگون توانسته‌اند نمونه‌های جالب و برجسته‌ای را عینیت بخشیده، و به ما به ازاهای عملی خود تبدیل کنند. امادر ساحت نظریه پردازی و مفهوم‌سازی گفتمان حضرت امام و دکتر مولانا رشد و توسعه بیشتری داشته و باقبال مواجه شده است. البته گفتمان حضرت امام به دلیل اینکه نظریه یک فقیه پشت سر آن است، اهمیت مضاعفی دارد. یعنی یک جدیت شرعی پشت آن است که نظریه مولانا این وجه را ندارد. از طرف دیگر غلظت گفتمانی دیدگاه امام نسبت به دیدگاه

پرچم

## «مسجد» را به مثابه «مسجد» بفهمیم

گفتمان «مسجد رسانه است»، از این جهت قابل توجه است که ذهنیت ما را درباره مسجد گسترش می‌دهد. اما از یک جهت ملاحظات بر آن وارد است و آن اینکه آیا همواره باید تلقی ما از مسجد به کمک استعاره‌های دیگر باشد؟ یعنی باید «رسانه» را بفهمیم تا اصل «مسجد» را بفهمیم؟ به نظر من این طور نیست.

این نگاه تا زمانی خوب بود که در فقدان دیدگاهها و استعاره‌های مستقل تر و اصیل تر بیش ما را در تامل درباره مسجد قوت بخشید اما الان دیگر این نگاه به کار نمی‌آید.

ما باید «مسجد را به مثابه مسجد»

بفهمیم. حتی فراتر از آن؛ به جای اینکه بگوییم مسجد چون می‌تواند رسانه باشد، اهمیت دارد، بگوییم رسانه چون می‌تواند مسجد باشد،



خیلی مهم است. یعنی کلیشه اصلی استعاره‌های ذهنی ما باید مسجد باشد. مطالعات مسجد زمانی شکل می‌گیرد که «مسجد به‌ما هو مسجد» درک شود.

متأسفانه همواره مسجد را ذیل استعاره‌های دیگر به کار برده‌ایم.

البته استعاره «سنگر» نزدیک‌ترین و بهترین گفتمان به حقیقت مسجد است اما آن هم کامل نیست اما تلاش کرده با استعاره فاخر «سنگر» ما را چند قدم بلند به فحوا و معنای اصیل مسجد تراز اسلام و انقلاب اسلامی نزدیک کند اما پروژه امام وقتی تکمیل خواهد شد که ما با افزایش شناخت و ارتقای دانش «مسجد شناسی» مسجد را به مثابه استعاره‌ای برای فهم و درک سایر مفاهیم و مقولات به استخدام کنیم.

مولانا بیشتر است لذا گفتمان مولانا با گفتمان امام قابل جمع و حتی قابل حل در آن است اما گفتمان امام لزوماً با گفتمانهای دیگر قابل جمع نیست چه اینکه قابل حل در آنها باشد. به عبارت دیگر مسجد "رسانه بودن مسجد" به نسبت "سنگر بودن مسجد" جنبه سخت افزاری را بیان می کند. با این حال و علی رغم عمق معنوی و اصالت گفتمان امام امامی توان ملاحظاتی تحلیلی در خصوص آن داشت. یکی از ملاحظات مهم این گفتمان این است که تلقی حضرت امام از مسجد ناظر به «مسجد النبی (ص)» ایجاد شده است اما در همان روزگار رسول گرامی (ص) غیر از «مسجد النبی (ص)» مساجد دیگری هم بوده که مورد تأیید و حتی تأسیس پیامبر بوده که به لحاظ کارکرد و مکانیزم لزوماً مثل مسجد النبی اداره نشده است؛ حال چرایی این نگاه ما را به مسجد مطلوب در اسلام فقط مسجد النبی شکل دهد؟ به نظر می رسد که بتوان تیپ های دیگری با کارکردهای رقیق تر نیز به عنوان مسجد مطلوب و البته نه لزوماً مسجد آرمانی در نظر داشت. مسجد قبایل از مسجد النبی (ص) تأسیس شد و بعد از آن هم مسجدهای دیگری تشکیل شد. اما امام تیپ ایده آل را از مسجد النبی استخراج و آن را توصیه می کنند. در حالی که این مسجد قایم به انسانی در حد و اندازه رسول خدا صلی الله علیه و آله است. آیا این تیپ ایده آل برای همه مساجد قابل تجویز و تکرار شدنی است؟ همه مسجدها می توانند «مسجد النبی» بشوند؟ اصلاً داشتن چنین انتظاری درست است؟ در جمهوری اسلامی که قریب به ۸۰ هزار مسجد دارد، باید سیاست گذاری ها به سمتی باشد که همه این ها شبیه مسجد النبی بشود؟ البته اشکالی به افق نگاه امام وارد نیست بلکه "الگو" قرار گرفتن مسجد النبی بسیار کلیدی و مطلوب است و در این نکته هیچ ایهام یا اشکالی نیست بلکه بحث بر سر "نامطلوب" یا "اشکال دار" پنداشتن نمونه ها و تیپ های دیگر است.

#### ■ خب یک نمونه عالی و الگوی قابل ارایه است، چه اشکالی دارد؟

بله قابل ارایه هست. اما ما درباره مبنا قرار گرفتن آن در ساستگذاری فرهنگی صحبت می کنیم. آیا این مدل قابل تسری به همه مسجدها است یا ظرفیت سازی برای تحقق چنین مدلی در شمارگان زیاد مطلوب است؟

#### ■ مطلوب نیست؟

خب این یک سوال مهم است که من نمیخواهم جواب قطعی درباره آن بدهم. اجمالاً می توانم بگویم مساله بسیار قابل تأمل و البته کلیدی در تلقی و تأمل ما از مسجد است. این گفتمانی است

که در سیاستگذاری خیلی بروز و ظهور دارد و تلقی های زیادی از آن می شود. یعنی ما باید همه امام جماعت ها را در حد یک مرجع، یا یک فقیه در نظر بگیریم و انتظارمان از همه مسجدها در حد مسجد النبی (ص) باشد. آنگاه فاصله های احتمالی را به حساب ناکارآمدی مساجد می گذاریم در حالیکه می توان بجای تلقی ناکارآمدی توقع خود را از مساجد گوناگون باز تعریف کنیم.

#### ■ تلقی مردم از مسجد به کدام یک از این تعریف هانزدیک تر است؟

من نمی توانم به این سوال پاسخ دقیق بدهم چون واقعیت خیلی متکثر است. ولی در هر حال گستره گونه گون مساجد کشور هر یک شناسنامه و مشتری های خودشان را دارند. همه این مسجدها واقعیت دارند و در همه آن ها هم جماعتی رفت و آمد دارند. من نگران خالی ماندن مسجد نیستم. نگران نادیده گرفتن تکثرهایی هستم که نه تنها نامشروع یا نامطلوب نیستند بلکه حتی در تاریخ مسجد اسلامی ما به ازاهایی در کنار مسجد النبی داشته اند. مسجد علاوه بر اینکه یک واقعیت بغایت شرعی و فقهی است در عین حال یک پدیده مردمی و فرهنگی نیز هست. بخشی از آن پدیده شرعی است؛ یعنی آنجایی که صیغه ای خوانده می شود و آن صیغه آثاری دارد که لازم الرعایه و تاحد زبانی هویت ساز است اما از آن به بعد مسجد یک پدیده فرهنگی است و متناسب با آدم هایی که در آن رفت و آمد دارند و ذهنیت آن ها و زیست بوم های آن ها، می تواند واجد فضاها و روابط فرهنگی متفاوتی باشد که در چهار چوب شرعیات و فقه مسجد و بالحاظ هنجارهای آن روا و طبیعی است. غیر طبیعی این است که این روابط با آن هسته شرعی تغایر یا تضاد داشته باشند یا خدای ناکرده بر آن هسته حاکم شوند که در این صورت مسجد را واجد ضرر و آسیبی عمده کرده اند. اسلام با مسجد ضرار استحاله شده بر خورد سهمگینی دارد هر چند که در پناه الگوی آرمانی مسجد النبی سایر تیپ های رقیق تر از نظر گفتمانی

را دست کم نمی گیرد چه اینکه تنها را تخطوه کند و با عقب افتاده فرض کند. در بازگشت به سوال شما از نزدیکی یادوری مسجدی ها به دیدگاه های پیش گفته اجمالاً می توانم بگویم مشتری های اصلی مساجد ایران آدم های عادی جامعه هستند که نه تنها دلیل ورودشان به مسجد بلکه تلقیشان از مسجد به مثابه "رسانه" یا "موسسه" یا "دفتر" یا "پاساژ" شکل نگرفته. اتفاقاً نگاه آن ها به نظر امام نزدیک تر است. من فکر می کنم چون اهل مسجد بیشتر از این جنس آدم ها هستند، تفکیکی که شما در دیدگاه کاربران مسجد جستجو می کنید بیشتر ذهنی است و واقعی، این طور نیست؟

#### ■ به نظر شما کدام یک از این نمونه ها به مدل آرمانی مسجد در اسلام نزدیک تر است؟ مسجدی که مجموعه ای از این ویژگی ها را داشته باشد؟

نه نمی توانیم مطلق بگویم. ممکن است مدل مطلوب برای یک مسجد این باشد که کار اقتصادی ذیل آن انجام نشود اما در جای دیگری، کار اقتصادی - به این معنی که مسجد دنباله اقتصادی داشته باشد - برای یک مسجد مناسب باشد. متفاوت است. اما این را می توانیم بگویم که نقطه توجه همه مسجدها باید «مسجد النبی» باشد. یعنی مسجدها در عین حال که امام مردم هستند، خودشان مأموم «مسجد النبی» باشند. اگر بخواهیم دنباله یک تیپ ایده آل بگیریم، باید





همین که روزی ۵ میلیون نفر در مسجدها رفت و آمد دارند، استفاده از ظرفیت مسجد است.

### ■ بله، اما اینکه یک نفر فقط برود در مسجد نماز بخواند، حداقل ظرفیت مسجد است، نه؟

به اندازه همین حداقل هم الان به مسجدها احترام نمی گذاریم. یک دهم هزینه ای که برای سینما می شود و حتی انتظاراتی که مثلاً از صدا و سیما نزد نخبگان سیاستگذار کشور بوجود آمده از مسجدها بوجود نیامده است. بخش عمده بار انتقال فرهنگ دینی در ایران در مسجدها رخ می دهد. دیانتی که مدام به نسل بعدی منتقل می شود، در مسجدها اتفاق می افتد.

### ■ غیر از مناسبت های خاص، چند درصد از کسانی که مرتب در مسجد رفت و آمد دارند، جوانان هستند؟ تجربه نشان داده هر جا که درست از ظرفیت مسجد استفاده شده، اتفاقاً جوان ها با سُر و جان پای کار آمده اند. چرا این تجربه را فراگیر نمی کنیم؟

شما نباید فقط مسجد محله خودتان را در نظر بگیرید. به این فکر کنید که مسجدی که این بار عظیم را به دوش می کشد، چه قدر حمایت شده، چه قدر برای آن هزینه کردیم؟ غیر از ساخت مسجد، در نظام بودجه ریزی چه قدر برای مسجد هزینه کردیم؟ فقط هم سرمایه گذاری مادی منظور نیست. مثلاً در زمینه جذب روحانی برای مسجدها، برای تعریف یک روحانی تراز برای مسجدها، چه قدر کار شده است؟ همه این ها در حالی است که یکی از پرسامدترین توصیه های رهبر انقلاب درباره مسجدها و روحانی مساجد است که ایشان از آن به عنوان مدیر مسجد یاد می کنند. بخشی از این کم کاری ها به همین گفتمان منفی باف درباره مسجد برمی گردد. متأسفانه این نگاه منفی در حوزه هم تسری دارد. به یک طلبه آخرین کار که پیشنهاد می شود، امامت جماعت یک مسجد است. چون هم کار سختی است. هم در آمد اقتصادی مکفی ندارد. امامت یک مسجد، تمام وقت و انرژی یک طلبه را می گیرد و فرصتی برای کسب درآمد از راه دیگر برای او نمی ماند. همه پیشنهادها هم محل رجوع و جوهات مردم که نیستند. یک امام جماعت باید بداند اگر در این مسجد وقت می گذارد، حداقل مخارج زندگی سطح پایین او تامین می شود. با همه این حرف ها معتقدم مسجدها یکی از قدرتمندترین کانون های فرهنگی مذهبی کشور است. حتی مسجدهای امروز را از مسجدهای دهه شصت هم قوی تر و کارآمدتر می دانم. چون در این فضای سنگین توانسته اند خودشان را سرپا نگه دارند.

حالا مثلاً مسجد را با سینما مقایسه کنید. طبق آمارهای رسمی که دستگاه های فرهنگی می دهند هر ایرانی ۴ سال یک بار به سینما می رود. تازه این ها فارغ از مناسبت ها و شب های قدر و... است. اصلاً قابل مقایسه هست با نهادهای دیگر؟

### ■ اما در حوزه تاثیر گذاری نسبت ها این طور نیست. الان سینما و تلویزیون بیشتر در جامعه مافرنهنگ سازی می کنند یا مسجد؟ این ها تلقی هایی است که در ذهن سیاست گزارها و دغدغه مندها شکل گرفته اما واقعی نیست.

### ■ واقعیت چیزی است که وقتی از خانه بیرون می آییم، دور و بر خودمان می بینیم. ظاهر جوانان ما به فرهنگ مسجد نزدیک تر است یا سینما و تلویزیون؟ شما غیر از آموزش و پرورش یک نهاد در ایران معرفی کنید که در روز به دو و نیم میلیون نفر سرویس بدهد. تازه خیلی بیشتر از این است.

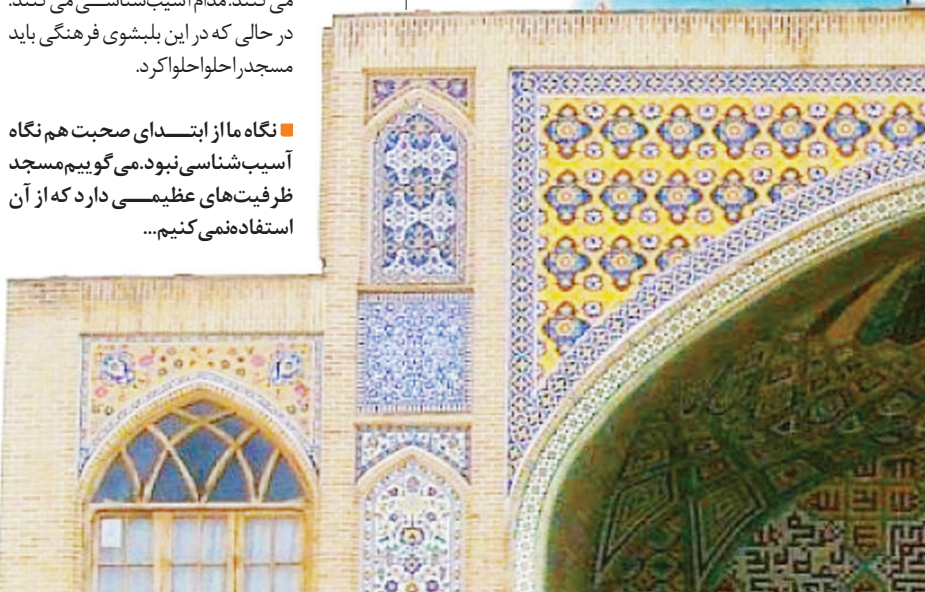
### ■ خب تاثیر آن کجاست؟ همین گردش کار خیلی مهم است. روزی ۵ میلیون نفر با اختیار خود به مسجد می روند. این در ساحت کمی است. هنوز به ساحت کیفی نرسیده ایم. خب با این گردش کار باید نگاه به مسجد خیلی خوشبینانه و به سینما بدبینانه باشد. سالی ۱۰ میلیارد تومان در سینمایی هزینه می شود که فقط تاثیر مخرب دارد اما هیچ جریان سینمایی به شما اجازه نمی دهد با این تلقی به سینمانگاه کنید. تاجایی که می توانند بازار سینما را گرم می کنند. اما در فضاهای مذهبی حتی میان امام جماعت ها بسیار ناامیدانه درباره مسجد صحبت می کنند. مدام آسیب شناسی می کنند. در حالی که در این بلبشوی فرهنگی باید مسجد را حلوا حلوا کرد.

### ■ نگاه ما از ابتدای صحبت هم نگاه آسیب شناسی نبود. می گوئیم مسجد ظرفیت های عظیمی دارد که از آن استفاده نمی کنیم...

در روابط مسجدها دنبال آن بگردیم، نه در روابط مسجد با مخاطبانش.

### ■ اگر بخواهیم در همین فضای فعلی بهتر و دقیق تر از ظرفیت های مسجد استفاده کنیم، راهش چیست؟

اتفاقی که امروز در فضای واقعی مسجدهای ما می افتد مثل این است که یک کارخانه ۸ فاز ظرفیت دارد اما الان از سه فاز ظرفیت خود استفاده می کند، اما با این حال با همین توان از خیلی فضاهای گفتمان ساز جلو افتاده است. به نظر من الان مساجد در کنار هیأت ها از همه ساختارها و نهادهای فرهنگی کشور ما کارآمدتر است. یعنی جامعه ما هر چه خیر و خوبی دارد از مسجد و هیأت دارد. این رابطه صورت آماری برای شما می گویم: ما حدود ۱۰۰ هزار مسجد در ایران داریم. فرض کنیم حدود ۵۰ هزار تاز این مسجدها تعطیل اند و اصلاً کار نمی کنند. باز فرض کنید از ۵۰ هزار مسجدی که کار می کند، در نصف آن، روزی دو وعده نماز خوانده شود، می شود ۵۰ هزار وعده نماز در روز. که البته خیلی بیشتر از این است اما من حداقل در نظر می گیرم. در هر وعده نماز به طور متوسط ۵۰ نفر به مسجد می آیند. یعنی در بدبینانه ترین شرایط روزی دو میلیون و پانصد هزار نفر در مسجد رفت و آمد دارند. یعنی روز ۲ و نیم میلیون نفر را مسجدها در ایران سرویس می دهند.





نوروز ۱۳۹۲، شب جمعه، ساعت ۸:۳۰  
میدان شهدا، پردیس سینمایی شکوفه

روبه روی سینما حدود ۵۰-۶۰  
تا موتور سیکلت کنار هم  
پارک شده، رهگذر که باشید،  
پیش خودتان می گویند لابد  
هیات و مراسمی این نزدیکی ها  
برپاست، اما کسی که مقصدش  
سینما شکوفه باشد، در همان  
بدو ورود، صاحبان موتور ها  
را وسط سالن، میان جمعیت  
می بیند. خیلی شلوغ است،  
شلوخی سالن سینما که در این  
بازار کساد سینمای ایران به قدر  
کافی عجیب هست، اما اینجا  
چیزهای دیگری هم عجیب به  
نظر می رسد.

جماعت داخل سالن اصلا  
از اهالی سینما نیستند، از آن  
طیف هایی که بعد از کرخه تا  
راین حاتمی کیا، کمتر گذرشان  
به این سالن ها افتاده. شنیده بودیم  
که کارگردان تازه وارد، پای  
جماعت دیگری را هم به این  
سالن ها باز کرده اما انتظار این  
جمعیت و این جنس را نداشتیم.  
تا به خودمان بیایم، خانواده  
حاج عبدالله روبه روی مان  
ایستاده اند و سلام و علیک و  
عید مبارکی و .... حاج عبدالله  
از بچه های فعال هیات مان  
است. با اهل و عیال آمده، دختر  
کوچکش را هم آورده؛ فاطمه  
خانم! دخترش را همه اهل هیات  
می شناسند. از سه - چهار سالگی  
رو سری و چادر لبنانی می پوشید  
و پای ثابت همه جلسه های  
هیات بود. حالا البته بزرگ  
تر شده؛ ۹-۱۰ ساله است و  
همان طور هم، خانوم! بگذریم...

درباره آخرین ساخته کارگردانی که  
همه فیلم هایش میلیاردی می فروشند!

## رسوایی آدم ها تماشا دارد؟

راحله شاکر





درهای سالن شماره یک را باز می‌کنند، برای ما که عادت داریم همین طور کتره‌ای بنشینیم هر جای سالن خلوت سینما که دل‌مان می‌خواهد، حالا کار سخت شده، به تعداد صندلی‌ها بلیت فروخته‌اند و هر کس بایست روی صندلی خودش بنشیند. جای ما کجاست؟ دیر آمده‌ایم و صندلی‌های جلویی نصیب مان شده!

خانواده حاج عبدالله را ندیدیم که کجا نشستند اما کنار ما یک خانواده چهار نفری هستند. اول، مادر و دختر وسط نشسته بودند و پدر و پسر، دو طرف آنها، ما که رسیدیم، پدر خانواده بایش را به دخترش داد و خودش رفت و کنار پسرش نشست.

فیلم شروع می‌شود. «خراجی‌ها» ی ده نمکی است؛ شماره ۳، همان که در باره حال و هوای انتخابات ۸۸ ساخته است. چند تا جوان در گوشه‌ای از سالن نشسته‌اند و با بهانه و بی‌بهانه بلند بلند می‌خندند و چیزهایی به هم می‌گویند. بقیه اما تقریباً ساکت‌اند. صدای خنده، گاهی می‌آید اما نه به اندازه همه جمعیت. خانواده کناری ما تقریباً آرام‌اند. دختر خانم کمی معذب است، ۲۲-۲۳ ساله به نظر می‌آید. دقیق که می‌شویم، انگار مثل ما؛ خیلی هم درگیر فیلم نیست. بعضی‌ها از صحنه‌ها نگاه نمی‌کند، گاهی سرش را پایین می‌اندازد و با گوشی‌اش کلنجار می‌رود. تبلیغات انتخاباتی اخراجی‌ها بالا گرفته، مادر خانواده کمی چهار مغز از کیف دستی‌اش بیرون می‌آورد و به بقیه می‌دهد. حاجی گریونف بالاخره خام مشاوران جوانش می‌شود و تن به کنسرت «سوسن خانوم» می‌دهد. دختر خانم حالا دیگر سرش را کاملاً پایین انداخته و از زیر چادر دست‌هایش را روی گوشش گذاشته تا صدا را کمتر بشنود. جوان‌هایی که گوشه سالن بودند، حالا صدای خنده‌شان بلندتر شده و میان آن همه سر و صدا، چیزهایی هم می‌گویند...

#### چطور باید فیلم جذاب ساخت؟

استفاده از عناصر جذابیت برای جذب مخاطب، اقتضای سینما است. کسی که وارد بازی سینما می‌شود باید فاکتورهای جذابیت را در چشم و نظر مخاطب‌هایش پیدا کند و بشناسد و آنها را دستمایه کند برای دیده شدن اثرش. عناصر جذابیت فیلم تقریباً در همه دنیا یکسان و شناخته شده است، ولی آن طور که بزرگ‌ترها گفته‌اند، قرار نبوده و نیست ما هم که صحبت از انقلاب اسلامی و آداب مسلمانی کرده‌ایم و پای حرف‌مان ایستاده‌ایم، سر در پی تقلید از مشهورات زمانه داشته باشیم. قرار ما از همان روز اول، از همان اجتماع بزرگ بهشت زهرا سلام الله علیها و سخنرانی معروف حضرت روح الله، این بود که

مهاریز نیم به این صنعت افسار گسیخته.

اخراجی‌های ۱ ساخته شد و گروهی از مردم استقبال خوبی از آن کردند. طنز و هزل و استفاده از ابزارهای هیجانی برای تحریک احساس تماشاگر، شد برگ برنده و اخراجی‌ها میلیاردر شد. فقط این‌ها هم نبود البته؛ تکرار آزار دهنده سینمای اشرافی و سوزهای غریبه با فرهنگ ایرانی، آن قدر مردم را دل‌زده کرده بود که وقتی آدم‌هایی شبیه به مردم عادی، هر چند با تصویری کاریکاتوری و اغراق شده در فیلم ده نمکی دیده شد، مردم ذوق کردند و به سالن‌های سینما سر از بر شدند.

#### اقتضای سینما یا اقتضای مسلمانی؟

در اخراجی‌های ۱۳ اما ماجرا کمی تغییر کرد. دیگر فقط طنز و عوام‌گرایی افراطی، فاکتور جذابیت فیلم نبود. ده نمکی به بهانه نمایش ماجرای انتخابات، آن گونه که بود، سراغ چیزهایی رفت که به ذائقه خیلی از هم‌فکر و هم‌مسلك‌هایش خوش نیامد؛ موسیقی‌های پرسر و صدا و ظاهر پر رنگ و لعاب خانم‌های بازیگر و دیالوگ‌هایی که حتماً دختر حاج عبدالله‌هایی از آنها سر در نمی‌آورد و خانم جوان خانواده کناری ما، در آن اکران نوروزی، بابت شنیدنش، رنگ به رنگ می‌شد. گرچه آقای کارگردان همان روز هادر جایی گفته بود: این‌ها اقتضای سینما است و فلان خانم بازیگر است و کارش این است و... اما اگر قرار بود ما هم گرفتار اقتضانات رایج شویم که دیگر چرا اسباب زحمت؟ از این جنس کارگردان و فیلم‌ساز که زیاد داشتیم!

حالا سال ۱۳۹۲ است، سال «سواپی» ده نمکی. او هم دیگر از ماجرای اخراجی‌ها دست برداشته و سراغ مشکل‌های اجتماعی آمده. دختر بد محله و فقر و فحشای اجباری و... حکایت «سواپی»، حکایت سربال‌های مناسبی تلویزیون است که ۲۵ شب، هر چهار از خلاف عرف و شرع به ذهن‌شان می‌رسد، مستقیم و غیر مستقیم به تصویر می‌کشند و در سه-چهار شب آخر، یکبار همه متحول می‌شوند و عبد صالح خدا!

خانم هنرپیشه جوان سینما، با ظاهری که خیلی تلاش کرده‌اند با نمونه واقعی چنین شخصیت‌هایی مطابق شود، در بیشتر از ۷۰ درصد زمان فیلم، تمام قد روی پرده سینما است و ادا و اطوارهای عجیب و غریب از خودش در می‌آورد و به بدترین شکل ممکن آدامس می‌جود و جمله‌های سخیف و شوخی‌های قبیح و... عاقبت یک دفعه متنبه شود و با یک سخنرانی پر شور جماعت خشمگین اهل محل را به خودش می‌آورد و جان خود و آبروی روحانی محل را می‌خرد. گرچه به لطف فیلمسازان خوش فکرمان، مردم پیش از این هم از قبیل این صحنه‌ها در سینمای ایران دیده‌اند اما تکرار آن از کسی که همین چند سال پیش بابت اشکال‌هایی - شاید کوچک‌تر از این‌ها - کارگردان

و سینما و اهلیش را با موضع‌گیری‌های تندش رسوا می‌کرد، قابل قبول نیست. بگذریم که برخی‌ها می‌گویند همان یک تازی‌ها باعث شده حالا آقای کارگردان با خیالی آسوده فیلم‌هایش را به هر جا که می‌خواهد، بکشاند. البته حتماً هدفی که پشت تصویر کردن این صحنه‌ها هست، هدف ارزشمندی است - آن طور که خود آقای ده نمکی بارها گفته است - اما ... آن جمله معروف را حتماً شنیده‌اید دیگر! چرا کار سینمای ده نمکی باید به جایی برسد که کسانی برای اکران شدن یا نشدن فیلمش در شهر مذهبی قم، بارها جلسه بگذارند و پیشود و نشود و... واقعا چرا؟

#### کم کم دارید حرفه‌ای می‌شوید!

فیلم جدید مسعود ده نمکی حتماً نکته‌های مثبتی هم دارد - به ویژه نسبت به کارهای قبلی خودش - از کار فنی و تکنیک و ساختار تا مضمون و مثلاً روحانی فیلم که به لطف شناخت درست کارگردان از چنین شخصیت‌ها و بازی خوب اکبر عبدی، کاملاً باورپذیر و درست از آب درآمده است. کارگردان هم در این مدت - از همان زمان اکران جشنواره‌ای فیلم تا حالا - بارها مصاحبه کرده و ماجرای سید مهدی قوام و یوسف وزلیخا را تعریف کرده که اگر نمایش این چیزها بد است چرا خدا در قرآنش به آن اشاره کرده و باید عبرت بگیریم و فیلم‌پند آموز است و اما...

جناب ده نمکی! حقیقت این است که «سواپی» شما را نمی‌شود با خانواده و اهل و عیال تماشا کرد. آدم کمی که اهل حجب و حیا باشد، تنها هم که به تماشای «سواپی» برود، بابت بعضی از رفتارها و صحنه‌های فیلم از غریبه‌های دور و برش هم شرم می‌کند، چه رسد به اهل و خانواده! اصولاً بعضی‌ها معتقدند «سواپی» آدم‌ها چیز تماشاگر دنی هم نیست، نهایت می‌شود شنید و عبرت گرفت. اگر همین رسوایی ده نمکی را کارگردان دیگری ساخته بود چه بر خور دی با او می‌شد؟

«سواپی» هم میلیاردری شد. با همان عناصر جذابیتی که برخی را شما کشف کردید و برخی رایج بود در سینمای پست متمدن و از میان اینها ملغمه‌ای درست شد به نام «سینمای ده نمکی» که اتفاقاً گیشه را خوب تامین می‌کند. اما از شما چه پنهان، میان چند سالنی که گذر ما به آنها افتاد، از صف موتورهای پارک شده خبری نبود، از قضا هیچ یک از برو بچه‌های هیات را هم ندیدیم، سالن‌ها شلوغ بود اما خیلی از تماشاگرها فیلم شمارا با نام و بهانه‌ای هنرپیشه جوانش به هم معرفی و پیشنهاد می‌کردند.

ما امیدواریم و دعا می‌کنیم آن تاثیر مقصود و منظور شما، در دراز مدت به جان همه مخاطبان تان بنشیند و لایذ در مرام شما؛ هدف توجیه محکمی است برای وسیله...





ساعتی پای در دلد مادرانی که روزهایشان به چشم انتظاری می‌گذرد

## رفیق بی‌کلک تنهاست

مهدیه یکتا

تازه وارد که باشی، نگاه‌هایشان رد قدم‌هایت را می‌گیرد تا ببینند سراغ کدام‌شان می‌روی. همیشه منتظرند انگار. مادرهایی که آثار سال‌ها زحمت و شب‌زنده‌داری و عشق‌ورزی، روی تک‌تک چروک‌های صورت‌شان پیداست و غمی که در عمق نگاه‌شان نشست، خبر از یک بی‌وفایی تلخ می‌دهد. مادرهایی که به رسم نهادینه شدن عشق مادری در وجودشان، دائم قربان صدقه‌ات می‌روند و دعایت می‌کنند، حتی اگر نشناسند! شریک تنهایی‌شان که بشوی، ناگفته زیاد دارند اما دل‌شان نمی‌آید جز دعالب به سخن دیگری باز کنند. مادرهایی که روی این تخت‌ها و در میان گذر بی‌رحم شب و روز از یاد رفته‌اند ولی هیچ چیز را فراموش نکرده‌اند. و اینجا یکی از همان مراکزی است که کارکنانش سعی دارند جاهای خالی روزگار این مادرها را پر کنند.

نمی‌دانم حساب روزهایش را چطور دارد که وقتی می‌پرسم چند وقت است اینجا هستید؟ جوابش «پیش از عید» است. اما وقتی می‌گویم پس تازه آمدید! می‌گوید «نه، خیلی وقت است! دو ماهی می‌شود!» اصلاً شاید بیشتر از این‌ها باشد، یا کم‌تر، ولی ظاهراً آن قدر سخت می‌گذرد روزها که دو ماه هم برایش، خیلی است. سن و سالش به نظر بیشتر از هفتاد یا حتی هشتاد است. اما آن قدر زمان برایش بی‌معناست که

روبرویش می‌نشینم و برای این که سر صحبت را باز کنم، می‌گویم چند وقت دیگر، روز مادر است. سکوت می‌کند و کمی بعد می‌گوید: ما که مادر نیستیم! بچه نداریم! اگر بچه داشته باشیم، اینجا چه می‌کنیم؟ بعد اشک در چشم‌هایش حلقه می‌زند و صدایش می‌لرزد: بچه‌های بی‌غیرت دارم، دو تا پسر، دو تا دختر. آن‌ها شهرستاند اما دخترم خانه‌اش همین نزدیکی است، با این حال سال به سال سراغی از من نمی‌گیرد!

از همان سلام و علیک اول، شروع می‌کند به قربان صدقه رفتن. می‌پرسد همانی هستم که عید به دیدنش رفته‌ام یا نه. گل رز خشک شده‌ای را که با چسب روی دیوار بالای سرش چسبانده، نشان می‌دهد و می‌گوید دو نفر مثل شما عید آمده بودند اینجا، گل هم آورده بودند برایم.





عکس زنیش است



اشک در چشم‌هایش حلقه می‌زند و صدایش می‌لزد: بچه‌های بی‌غیرت دارم. دوتا پسر، دوتا دختر. آن‌ها شهرستانند اما دخترم خانه‌اش همین نزدیکی است، با این حال سال به سال سراغی از من نمی‌گیرد!

نمی‌داند چند سال دارد. حدس می‌زند پنجاه یا شصت ساله باشد! و این یعنی حتی نمی‌داند که یک مادر پنجاه، شصت ساله چه شکلی است!

می‌گوید «یکی از پسرهایم خانه و زندگی و ویلا داشت، اما ورشکست شد. آن یکی خانه و مغازه دار داما عصابش خراب است و نمی‌تواند مرا نگه دارد. دخترم هم شوهرش باز تنگ شده است. بد اخلاق است و اجازه نمی‌دهد بروم آنجا بمانم.»

دلش می‌خواهد برود شهر خودش، پیش خواهر و برادرش. اما وقتی یکی یکی شرایط آن‌ها را هم می‌گوید، خودش به این نتیجه می‌رسد که «گیریم بیست و دو روزی هم رفته و آن جا ماندم، بعدش چه می‌شود؟» مستاصل است و خودش هم نمی‌داند راه حل مشکلش چه می‌تواند باشد. وقتی از جای بلند می‌شوم، دستم را در دست‌های سردش می‌گیرم. اشک می‌ریزد، به نقطه‌ای خیره می‌شود. اما دستم را رها نمی‌کند. انگار می‌خواهد همین هم صحبت چند دقیقه‌ای را بیشتر نگه دارد. می‌خواهد اگر می‌توانم کاری برایش انجام دهم و وقتی خیالش راحت می‌شود که حرف‌هایش را می‌نویسم، دستم را رها می‌کند و دوباره زیر لب برآید دعا می‌کند.

#### چرا راضی نباشم؟

چند تخت آن طرف تر، کنار مادر دیگری می‌نشینم و حالش را می‌پرسم. می‌گوید «نه خوبیم و نه بد. مانده ایم وسط این دو!»

دقیقاً دو سال و یک ماه است که اینجاست. دو سال پیش که زمین می‌خورد و دیگر نمی‌تواند راه برود، دخترش مجبور می‌شود بیاوردش اینجا. چون خود دخترش هم عمل کرده بوده و نمی‌توانسته او را بلند و کوتاه کند. سن و سالش را نمی‌داند، اما می‌گوید زمان رضاشاه که روس‌ها آمدند، من چهار دست و پا می‌رفتم. با این حال می‌گوید «من سالم بودم، اینجا که آمدم، حالم بدتر شد». منظورش این است که از نظر روحی حداقل مشکلی نداشته ولی وقتی اینجا در کنار افراد دیگری که بعضی شان هوش و حواس درست و حسابی ندارند، قرار گرفته، روحیه‌اش را از دست داده. یکی یکی تعریف می‌کند که «سه تادختر و یک پسر دارم. پسر و عروسم هر جمعه می‌آیند و به من سر می‌زنند و هر چه می‌خواهم هم برآیم می‌خرند. دختر بزرگم شوهرش مریض است و خودش هم ظاهرش مریض شده و حسابی گرفتار است. دختر دیگرم که کرج است و ماهی یک بار می‌آید پیشم...»

می‌پرسم از بچه‌هایتان راضی هستید؟ می‌گوید «راضی‌ام، چرا نباید؟ مخصوصاً از پسر و عروسم. دخترها هم برای خودشان گرفتاری دارند. شوهر دارند، بچه مدرسه‌ای دارند. از آن‌ها هم راضی هستم و توقعی از شان ندارم. به هر حال زندگی مشکل است و

روز به روز مشکل تر می‌شود.»

از میزان سوادش می‌پرسم. جواب می‌دهد اگر سواد داشتم که غمی نداشتم! با حسرت می‌گوید: «پسرم مستاجر است. کرایه خانه دارد. خرج من را و پول دوا و درمان را هم می‌دهد. اگر سواد داشتم، سر کار می‌رفتم و برای خودم حقوق داشتم و می‌توانستم یک خانه خرابه‌ای حداقل برای خودم تهیه کنم و الان اینجا نباشم.» بغض می‌کند و اشک‌هایش آرام می‌غلطند روی صورتش: «پسرم سی سال تو ای ترش خدمت کرد. اما هیچ چیز بهش ندادند. دست خالی از آنجا درآمد. آن‌هایی که ظالمند و کلاهبرداری می‌کنند، دوتا سه تا خانه دارند. اما پسر من که این همه خدمت کرده الان مستاجر است و صاحب‌خانه هم هر بار کلی اجاره‌اش را می‌برد بالا.» فکری می‌کند نوشته‌های من می‌تواند مشکلش را حل کند. می‌گوید این‌ها را بنویسد، بگوید که پسر مادر مریض دار و نمی‌تواند با این وضعیت پیش خودش نگهش دارد، شاید آن‌ها بخوانند و دلشان به رحم بیاید. آخرش هم دعا می‌کند سایه پدر و مادر از سرمان کم نشود.

#### نباید انتظاری داشت

در اتاق کناری، خانم ک. ض ملحفه‌اش را کنار می‌زند و جا می‌دهد تا کنارش روی تخت بنشینم. همه چیز را دقیق می‌داند. شش سال است که اینجا زندگی می‌کند و ۸۵ سال دارد. سخت است ولی راحت تر از بقیه شرایطش را پذیرفته. چون شوهرش خیلی سال پیش فوت کرده و دو بچه دوقلو هم داشته که وقتی کوچک بودند، از دنیا رفتند. همین نداشتن بچه و فکر و خیال بی‌وفایی، باعث شده کم‌تر از دیگران غصه بخورد. می‌گوید: «من که آمدم اینجا خوابیدم، خواهر هم بعد از مدتی بیمار شد و آمد همین جا. ولی الان یک سال و خورده‌ای است که فوت کرده. یک برادر هم داشتم که یک زمانی خبر آوردند سگته کرده‌اند و از دنیا رفته و دیگر خواهر و برادری هم ندارم.» ظاهراً خواهر زاده و نوه‌های خواهرش آورده‌اندش اینجا و حالا هر چند وقت یک‌بار هم به او سر می‌زنند و جای همه نداشتن‌هایش را پر می‌کنند. در جواب این که روزها چه می‌کنید، می‌گوید: «همین جوری می‌نشینم. اما چون زیاد هم نمی‌توانم بنشینم، گاهی دراز می‌کشم و گاهی تکیه می‌دهم به این بالش‌ها و از همین کارها!»

و در جواب این که تفریح‌تان چیست هم می‌گوید: «تفریح این است که کشور می‌کشم بیرون، وسایلم را جمع‌آوری می‌کنم، لباس‌ها را جابه‌جایی می‌کنم...» و من احساس می‌کنم هیچ تصویری از کارهای روزانه و تفریحات این پیرزن تنها ندارم. یعنی حتی ذره‌ای از آنچه همه دنیای اوست را نمی‌توانم درک کنم. حتی ذره‌ای. پیرزنی که حتی نیست پیامی داشته باشد برای بچه‌هایی که مادر و پدرشان را می‌آورند

اینجا. چون فکر می‌کند این روزها هر کسی گرفتار است و بالاخره می‌خواهد به یک شکلی از گرفتاری خلاص شود و نباید از هیچ کس، هیچ انتظاری داشت.

#### چقدر فرصت هست؟

خانم ص. روی تخت آن طرفی نشسته و همین که می‌روم نزدیکش، اول می‌پرسد خانه‌تان به اینجا دور است یا نزدیک؟ می‌گوید بعضی‌ها راهشان دور است و با سواری و مترو و ماشین شخصی می‌روند و می‌آیند و خرج کرایه‌ها بالاست. وقتی می‌گویم نزدیکم به اینجا، خیالش راحت می‌شود که خرجم بالا نمی‌رود.

چهار پنج سالی هست که آمده اینجا. یعنی درست بعد از فوت شوهرش. بچه هم که نداشته. خواهر زاده‌اش او را آورده اینجا. مهر و تسبیحش روی میز کنار تخت است و می‌گوید روزها همه‌اش صلوات می‌فرستد تا در دهانش کم‌تر شود. کوچک‌ترین کارهایی که خواهر زاده و برادر زاده‌اش برایش می‌کنند، برایش بالارزش است. کلی تعریف می‌کند از روزهایی که بیمار بوده و بستری در بیمارستان. خانواده‌اش نذر می‌کنند سالم بیاید بیرون از آنجا تا ببردش پاپوس امام رضا (ع). با چنان لذتی از ده روزی می‌گوید که در مشهد بوده، انگار بهترین روزهای عمرش را گذرانده. از قطار سریع‌السیر و همه نمازهایش که در حرم خوانده و از لطف شوهر دختر برادرش که غذا را سفارش می‌داده از بیرون برایشان بیاورند. آخرش هم می‌گوید قول داده‌اند انشاالله باز هم مرا برنند مشهد. می‌گوید: «پیش از عید خواهر زاده‌ام گفت برای عید می‌آید مرا می‌برد خانه‌شان. گفت می‌رود مسافرت و بعدش می‌آید دنبالم. ولی خبری نشد. دیگر داشتم دیوانه می‌شدم، پس که می‌گفتند توی راه‌ها تصادف شده و مردم از بین رفته‌اند. همه‌اش به این خانم می‌گفتم زنگ بزن بهشان تا بالاخره یک بار جواب داد و گفت برگشته‌اند و دیگر نگران نباشم.»

تمام فکر و ذکرش همین خواهر زاده و برادر زاده هستند. اگر قوی بدهند، تمام روزهایش را به عشق زمانی می‌گذرانند که به وعده‌شان عمل کنند و اگر دیرتر خبری از آن‌ها بگیرد، آنقدر نگران می‌شود که شب‌ها خوابش نمی‌برد. ظاهراً خودش هم در جوانی از مادرش پرستاری می‌کرده. می‌گوید «یک سال مادرم را نگه داشتم و قطره قطره آب در دهانش می‌کردم.» شاید همین کارش هم باعث شده که با وجودی که خودش بچه‌ای ندارد، خواهر زاده و برادر زاده‌اش برایش فرزندی می‌کنند. وقتی می‌بینم این‌ها با یک وعده کوچک دیدار زندگی می‌کنند و روزهایشان به عشق ساعاتی حضور در کنار عزیزانشان می‌گذرد، فقط می‌توانم فکر کنم چرا گاهی همین راهم دروغ می‌کنیم؟ مگر چقدر بار سیدن به روزهای آن‌ها فاصله داریم؟ و اصلاً مگر چقدر فرصت هست برای جبران؟



نگاهی بر وضعیت حجاب در ایران و ترکیه، در  
گفت‌وگو با یک مستندساز جوان

## خودشان را به خواب زده‌اند

راحله شاکر - ریحانه فدایی

مستند «روسی‌های رنگی ما» که در سومین جشنواره عمار اکران شد، کار دو - سه جوان وطنی و دو خانم دانشجوی تُرک است. ایده اولیه را همان دو خانم داده‌اند، وقتی برای درس خواندن به ایران آمده‌اند و - از شما چه پنهان - اوضاع حجاب در دانشگاه‌های ما غافلگیرشان کرده است. سجاد کریمان مجد که در این گفت‌وگو پای حرف‌هایش نشسته‌ایم، یک روز صبح بوم و دوربین و دم و دستگاه را برمی‌دارد و با رفیقش راهی ترکیه می‌شود. ۵-۶ روزی آنجایمانند و تصویر می‌گیرند و برمی‌گردند و... خلاصه با یک روش کاملاً «هیأتی» فیلم مستندی می‌سازند که در موضوع خود، ناب و فوق‌العاده تأثیرگذار است.





بیشترین ظرفیت حفظ پوشش در خود شخص است. خود فرد باید به جایی برسد که «بخواهد»، با دستورالعمل و فیلم سینمایی و... به جایی نمی‌رسیم

چیست؟ وقتی ما چرا را شنیده بود، فیلم را خواستند و بامبلغ مناسبی آن را خریدند. بعد از اینکه کار تمام شد، تازه فکر می‌کردیم حالا کدام کار را به اسم چه کسی بنویسیم! چون واقعا گروهی انجام شد و همه در باره همه چیز فکر می‌کردند و کمک می‌دادند. به همین دلیل کارگردانی را گروهی عنوان کردیم. اما زحمت اصلی کار بر دوش آقای حسینی بود که به کار روح داد و انگیزه و ایده اصلی کار و فراهم کردن آن آرشو ناب هم کار آن دو دوست ترک‌مان بود.

#### ■ آرشو را از کجا آورده بودند؟

در تلویزیون ترکیه کار می‌کردند و دوستانی در آنجا داشتند. بخشی از آرشوها را هم از آن‌ها خریدیم. انتخاب آدم‌ها برای مصاحبه از روی همین آرشوها انجام می‌شد. یعنی فیلم‌ها را می‌دیدیم و بعد مشخص می‌کردیم که با کدام خانم‌ها صحبت کنیم. در تدوین کار روی تک تک جمله‌های این خانم‌ها فکر می‌کردیم که کجا کات بدهیم و کجا جای تامل بگذاریم و... تافلیم یک پیام واقعی و البته غیرمستقیم برای مخاطب ایرانی داشته باشد. در اکران‌های دانشگاهی هم فهمیدیم که این خواسته‌مان محقق شده. فیلم تأثیر گذار بود و همیشه یکی از اولین سوال‌هایی که برای دانشجویان پیش می‌آمد این بود که پس چرا در ایران وضعیت حجاب این طور است؟ ما می‌گفتیم خب این «چرا» را شما جواب بدهید. من می‌خواستم دو ساعت برای شما صحبت کنم تا به

این چرا برسید، بایدن این فیلم دغدغه‌اش برای شما ایجاد شد، در حقیقت این فیلم مقدمه صحبت‌های مادر باره حجاب در جلسه‌های دانشگاهی بود. جالب است که ۹۹ درصد از مخاطبان بایدن فیلم به آن‌ها بر خورده بود که چرا باید در کشوری مثل ترکیه برای حفظ حجاب این اتفاق‌ها بیفتد و در ایران وضعیت حجاب این طور باشد؟ دلیلش اجبار و تحمیل حجاب در کشور ماست؟ عدم مدیریت درست فرهنگی است؟ نبود فرهنگ سازی در موضوع حجاب است؟ هجمه رسانه‌های غربی و جنگ نرم است؟... و اینکه ما کجای این مساله هستیم؟

#### ■ واکنش خانم‌هایی که برای مصاحبه سراغشان می‌رفتید، چه بود؟

نگاه این چند خانم به مساله حجاب، کاملاً یک نگاه جهادی بود. آن خانمی که بچه‌اش را در

دادند. آرشو کار از آن همان دانشجویها است. بستر حضور مادر ترکیه هم توسط این خانم‌ها فراهم شد. قاعده انجام کار را اصلاً در فضای حرفه‌ای نیستیم که بگوییم شما مدیر تولید باش، شما صدابردار و... کاملاً یک کار دانشجویی و رفاقتی بود. آن افراد در ددل خودشان را مطرح کردند و گفتند بیا بید یک فیلم با موضوع پوشش بسازیم که رویکردش هم ترکیه بود نه ایران. موضوع را مطرح کردند اما هنوز هویت نداشت و فکری پشت سر کار نبود. کمی رایزنی کردیم و بودجه را از سازمان فرهنگ و ارتباطات و دانشگاه و... تهیه کردیم و حدود دو - سه میلیون برای کار تنظیم کردیم. من و آقای دستگرد دونفری راهی استانبول شدیم. آن دو خانم هم که ساکن استانبول بودند.

#### ■ چه سالی؟

سال ۱۳۸۷. ما رفتیم و دونفری کار را شروع کردیم. آن دو خانم هم هماهنگی با خانم‌ها برای مصاحبه و ترجمه حرف‌های آن‌ها را به عهده داشتند. خط‌دهی داستان هم از خودشان بود. چون آن‌ها داستان زندگی خانم‌ها را می‌دانستند و ما نمی‌دانستیم. روز آنجا بودیم. هر روز صبح من و آقای دستگرد یک کوله پشتی می‌گذاشتیم روی دوش‌مان و با ست صدا و دوربین و بوم و سه پایه سوار اتوبوس و مترو می‌شدیم که هزینه زیاد نشود و سر صحنه فیلم برداری می‌رفتیم. محل اسکان‌مان هم یک مهمانسرای

وزارت ارتباطات ترکیه بود و... به هر حال دونفری کار را جمع کردیم. چند تا از اسم‌های تیراژ اسم مستعار خودمان دو تا است.

#### ■ تجربه فیلم سازی داشتید؟

نه خیلی کار هیأتی و جهادی بود و سخت گذشت. مطمئن باشید من دیگر چنین کاری را تکرار نمی‌کنم. برای اینکه هزینه برگشت داشته باشیم، غذا فقط نان و پنیر می‌خوردیم. وقتی هم که برگشتیم، فکر نمی‌کردیم کار را بتوانیم به جای خوبی ارایه کنیم. فیلم‌های ضبط شده را روی میز آقای حسینی گذاشتیم و در حقیقت کار را ایشان جمع کردند. بعد از اینکه راش‌ها را به تدوین گردادیم، به طور اتفاقی تدوین گر ما، تدوین گر روایت فتح هم بود. چون کار را در روایت فتح جمع می‌کرد، آقای شعبانی کار را دیده بود و گفته بود این

### «روسی‌های رنگی ما» را ما در جشنواره عمار دیدیم، اما ظاهراً پیش از آن در جشنواره‌های دیگری هم اکران داشته، درست است؟



در فجر بیست و نهم اکران شد. آخرین سالی که جشنواره فجر مستندهای نیمه بلند هم می‌پذیرفت. از این مستند تقدیر شد. داوران جشنواره آن سال بچه‌های روایت فتح بودند و نظر خوبی هم به فیلم داشتند اما چون توی فیلم مستقیماً کشور ترکیه متهم می‌شود و آن زمان هم روابط خوبی با ترکیه داشتیم و نمی‌خواستند به هم بخورد، جایزه نگرفت. اما در جشنواره فیلم کوثر برنده جایزه ویژه شد. در پنجمین دوره جشنواره رویش جایزه گرفت. در بعضی از جشنواره‌ها هم شرکت کردیم اما یا موضوع یا ذائقه‌شان متناسب نبود یا عنوان تهیه کنندگی روایت فتح، برای بعضی‌ها آزاردهنده شد و به هر حال جایزه نگرفت. در تلویزیون به صلاح‌دید روایت فتح هنوز پخش نشده و اکران عمومی نداشتیم. اما باز خورده‌هایش در فضاهای دانشگاهی خیلی خوب بود.

#### ■ صلاح‌دید روایت فتح برای پخش نشدن در تلویزیون چیست؟

نمی‌دانم. مسوولان موسسه می‌دانند. به هر حال آن‌ها هزینه کرده‌اند و فیلم در اختیارشان است. می‌توانند در کشور پخش عمومی در نظر بگیرند یا به تلویزیون بدهند که به هر دلیلی تا حالا هیچ یک از این کارها را نکردند و فیلم کاملاً «دیده نشده» است، حتی در موضوع. قبل از اینکه کار را شروع کنیم، خیلی جست‌وجو کردیم تا ببینیم در فضای پوشش چه کارهایی ساخته شده. اما جز این مستندهای هجوم خاموش و این قبیل فیلم‌هایی که دختران سگ به دست شمال شهر را شطرنجی می‌کنند و کارهای زرد و منفی که در واقع مخاطب اصلی کار را به افتضاح می‌کشاند تا حرف خودش را مطرح کند، چیزی نداریم. این کار هم که پخش نشده است.

#### ■ انگار فیلم شما چند تا کارگردان داشت، چرا؟

من معاون نهاد دانشگاه هنر هستم اما خودم در دانشکده سینما و تئاتر مستقرم. در آن دانشگاه دو خانم دانشجوی ترک داشتیم که به دلیل موضوع پوشش برای تحصیل به ایران آمده بودند. سال‌های اول تحصیلمان به چند نفر از بچه‌های دانشگاه مراجعه کرده بودند و گلایه داشتند از وضع پوشش در ایران که چرا وضعیت پوشش دانشجویها در دانشکده سینما و تئاتر و بقیه دانشگاه‌های ایران این قدر بد است. همان آدم‌ها پیشنهاد تولید این فیلم را

فکر می‌کنم درصد زیادی از کسانی که موضوع پوشش را رعایت نمی‌کنند، خودشان را به خواب زده‌اند



نمایش

مبارزات حجاب از دست داده بود، بعد از اینکه خبر این اتفاق در تلویزیون ترکیه پخش شد، در یک گفت‌وگو با تلویزیون ترکیه موضوعی را مطرح کرد درباره شخصیت امام خمینی و مقایسه این شخصیت با آتاتورک. او امام خمینی را به عنوان یک الگو برای زندگی خودش مطرح کرده بود و به شکلی در حقیقت از آتاتورک انتقاد کرده بود. همین بحث موجب شد او را با یکوت کنند و تحت فشار قرار بگیرد به قدری که قید زندگی در ترکیه را می‌زند و به کانادای می‌رود. این آدم‌ها واقعا خاص بودند. اما چون من و دوست ایرانی‌ام خیلی با این‌ها وارد دیالوگ نمی‌شدیم و بیشتر، همان دوستان ترک‌مان با آن‌ها ارتباط می‌گرفتند، ارتباط دقیق تری شکل نگرفت.

### ■ این فضاچه قدر میان خانم‌های آنجا عمومیت دارد که برای حجاب تا این حد ارزش قابل باشند؟

۵ نفر جزو سوژه‌های ما بودند که از این ۵ نفر دو نفر را کار نکردیم، یکی از این‌ها نقاش بود و با نقاشی حرف‌هایش را می‌زد. جالب بود که دختر ۱۵-۱۶ ساله‌ای داشت که وقتی برای پذیرایی از ما آمد، حجاب نداشت. از او پرسیدیم شما که برای حجاب شغل خودتان را از دست داده‌اید، چرا دخترتان حجاب ندارد؟ گفت: می‌خواهم دخترم خودش حجاب را انتخاب کند و اجبار نباشد. اما اینکه این افراد چند درصد از جامعه ترکیه هستند، باید گفت خیلی کم. خانم‌های زیادی به حفظ حجاب علاقه دارند اما کسانی که حاضرند برای حجاب مبارزه کنند، به شدت در اقلیت هستند. اگر تعداد این افراد زیاد بود، که خب طبیعتا الان وضعیت ترکیه به این شکل نبود.

■ پس اینکه بعد از تماشای فیلم بگوییم: «چرا در ایران فضا این طور نیست و...» حرف دقیقی نیست. در فضای عمومی شرایط پوشش خانم‌ها در ایران و ترکیه قابل مقایسه نیست. این در حقیقت یک واکنش اولیه و بیشتر، احساسی به فیلم شماست. درست است؟

بله. در درجه اول فیلم با احساسات مخاطب و در درجه دوم با قدرت تعقل آن‌ها بازی می‌کند. در مستند

باید به اینجا برسیم تا بتوانیم مخاطب را جذب کنیم. در بخشی از فیلم که دختر دانشجوی را به هوای داشتن حجاب از دانشگاه بیرون می‌کنند، او فریاد می‌زند و می‌گوید: «من مسلمانم، حجاب دستور خدا است، چرا شما این برخورد را با من می‌کنید؟» یا زمانی که او بچه‌اش را در این مبارزات از دست می‌دهد، احساسات هر مخاطبی را تحت تاثیر قرار می‌دهد. به ویژه که بیشتر مخاطبان ما هم خانم‌ها هستند و به خوبی با سوژه‌های ما همذات پنداری می‌کنند. وقتی مخاطب را با احساسات درگیر می‌کردیم، راحت‌تر می‌توانستیم پیام‌هایی که در لایه لای صحبت‌های این خانم‌ها گنجانده شده بود، منتقل کنیم.

مهم‌ترین پیام ما «به خود آوردن مخاطب» بود. نمی‌خواستیم بگوییم تو باید با حجاب شوی، فقط می‌خواستیم ببیند در کشوری که بدنه آن لاییک است و نظام از موضوع پوشش حمایت نمی‌کند، کسانی برای اینکه حجاب داشته باشند، چه قدر هزینه می‌دهند. ما این وسط چه کاره هستیم؟ اگر هر دو مسلمانیم، او برای حجاب خودش را به آب و آتش می‌زند، ما چه می‌کنیم؟ البته معمولا مخاطب دوست دارد توپ را در زمین مدیر و مسئول بیندازد. در این سطح هم مشکل فراوان است و کم کاری و ندانند کاری زیاد شده اما من معتقدم بیشترین ظرفیت حفظ پوشش به عهده خود شخص است. یعنی خود فرد باید به جایی برسد که «بخواهد»، با دستور العمل و فیلم سینمایی و... به جایی نمی‌رسیم.

### ■ این‌ها می‌تواند بستر آن خواستن را فراهم کند...

بله، اما آگاهی دادن و بستر سازی برای کسی مفید است که خودش را به خواب زده باشد. فکر می‌کنم درصد زیادی از کسانی که موضوع پوشش را رعایت نمی‌کنند، خودشان را به خواب زده‌اند. البته برای آن قشری هم که واقعا خواب هستند، کاری نکردیم. هیچ کاری نکردیم.

### ■ در فضای داخلی

تعمیم ندادید کاری با موضوع حجاب تولید کنید؟

من طرحی داشتیم درباره شهیده «مروه الشریبئی» که متأسفانه امکانات لازم برای تولید آن را در اختیار ما

نگذاشتند. طرح خوبی بود و این شخصیت و نحوه شهادت دلخراش او جای کار زیادی داشت که متأسفانه برای تولید با ما همکاری نشد، البته به صورت شخصی پیگیر آن هستیم. غیر از آن هم کار روی دو موضوع برای من اهمیت و اولویت زیادی دارد. یکی موضوع حجاب است که به نظر من لایه ظاهری انقلاب ما است و دوم هم موضوع روحانیت است که بطن و لایه داخلی انقلاب است که متأسفانه در هر دو موضوع خلأ کار فرهنگی داریم. در همین راستا مدتی پیش جشنواره -همایشی با عنوان «روحانی در قاب سینما» طراحی کردیم که البته به دلیل کمبود بودجه مراحل آن کمی به تأخیر افتاده، اما در حال انجام است. فیلم‌های زیادی بررسی شده و جشنواره امسال هم در این موضوع دیده شد.

### ■ در این همایش دقیقا چه کار می‌کنید؟

ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، حضور حداکثری روحانیت میان زندگی واقعی مردم غیر قابل انکار است. سینما آینه زندگی مردم است و به این تصویر هم پرداخته است. فکر می‌کنم در چند سال اخیر این موضوع خیلی هم بیشتر شده است. این اتفاق هم خوب است و هم بد. خوب است از این جهت که کمک می‌کند به حضور روحانی در زندگی مردم، به ارزشی کردن این حضور در زندگی مردم و... و بد است به دلیل اینکه درباره آن فکر نشده است. از ظاهر و لباس روحانیت تا محتوای فیلم و کارگردان و اندازه روحانیت، همه بدون فکر و تأمل انجام می‌شود.

خیلی از فیلم‌ها حضور روحانی را مودبانه به تصویر نکشیده و متأسفانه این تصویرها در ذهن مردم می‌ماند و اصلاح آن هم کار ساده‌ای نیست. این‌ها سبب شد به فکر بیفتیم که با برگزاری این جشنواره -همایش این آسیب‌ها را برررسی و اصلاح کنیم. البته به لحاظ مالی دچار مشکل هستیم و متأسفانه نهادهای مختلفی که قول مساعدت داده بودند، به قولشان عمل نکردند و جایی مثل صدا و سیما حتی از بخش درست و حسابی تیزر جشنواره ما هم دریغ کرد.

بسا این حال در سه بخش فیلم کوتاه، مستند و مقالات تخصصی آثار زیادی به جشنواره فرستاده شده و استقبال خوبی شده است. هدف ما هم بیشتر بررسی تئوریک مساله است چون محل برگزاری این همایش دانشگاه است نه یک ارگان فرهنگی. برای همین سفارش مقاله به بزرگان فضای علمی و فرهنگی داده‌ایم تا در نهایت به یک هویت محتوایی جدی برسیم که در عرصه فیلم سازی راه و چاه را دقیق به فیلم ساز نشان بدهیم و بدانند که در هر عرصه چطور باید ورود پیدا کنند.





ته مقاله

## آدم خریدنی نیست

اللهم اجعل عواقب امرنا خيرا

اول

داریم و آنقدر گرفتار انجام وظیفه و تکلیفیم که یادمان می رود: عالم صدف است و فاطمه گوهر آن.

دوم

یک سال پیش بود که در مجله مهمان حاج علیرضا بهاری بودیم و با او گفت و گوی مفصلی داشتیم و بعد از آن گاهی در محافل پای روضه اش می نشستیم و بانوحه هایش سینه می زدیم. حالا در آستانه چهلمین روز در گذشتش هستیم. کاری که از ما بر می آمد چند صفحه ای بود که به این مداح اهل بیت اختصاص دادیم.

سوم

معلم ادبیاتی داشتیم که به بعضی اشعار می گفت شعرهای پشت کامیونی. البته بعدها همین شعرهای پشت کامیونی به کتاب هاراه پیدا کردند و یکی دو نفر آنها را جمع آوری کردند. یکی از محبوب ترین عبارات های پشت کامیونی این است: رفیق بی کلک مادر. گزارش خانه سالمندان را بخوانید.

چهارم

ورونیکا فاضلی زندگی در اروپا را رها کرده و با همسر و فرزندان سساکن قم شده است. سر فرصت نشست و برایمان از چگونه مسلمان شدنش گفت. حرف هایش آنقدر جذاب بود که دلمان نیامد کوتاهش کنیم و بخشی از آنها ماند برای شماره بعد، اگر عمری بود.

پنجم

چرا ارمیا این قدر معروف می شود ولی کسی ورونیکار نمی شناسد؟

ششم

ناز نفس همه پیر غلامان و مداحان اهل بیت که در عزای بی بی دو عالم حضرت صدیقه طاهره آبرو داری کردند و بانفس گرمشان نگذاشتند آبروی مان پیش حضرت ولی عصر برود. به خودمان که باشد آنقدر کار مهمتر

هفتم

گفتم تکلیف یادم به آدم هایی افتاد که از روی احساس تکلیف کاندیدای ریاست جمهوری شده اند. کاشکی یک روزی این احساس تکلیف های انتخاباتی کنترل شود. شما دعا کنید.

هشتم

هر چیزی خریدنی باشد آدم خریدنی نیست. شخصیت خریدنی نیست. منش و رفتار بزرگوارانه خریدنی نیست. تقلیدی هم نیست. حالا هر چقدر هم که می خواهند پول خرج کنند.

نهم

انتشارات خیمه در نمایشگاه کتاب با کتاب هایی تازه منتظر شماست. این یک دعوت نامه رسمی است و دوستان برای نمایشگاه حسابی برنامه دارند.

دهم

از این به بعد هیأت خیمه در ساختمان قدیم حزب جمهوری که حالا تبدیل به یک مجموعه فرهنگی شده تشکیل می شود. بفرمائید روضه.

یازدهم

مصاحبه خیمه با حاج آقا نقویان انعکاس زیادی پیدا کرد و بازتاب های فراوانی داشت که در صفحات ابتدایی مجله می توانید بخوانید.

دوازدهم

مرحوم مشهیدی اکبر می خواند: یا صاحب الزمان به ظهورت شتاب کن / عالم زدست رفت تو پا در رکاب کن

# ویژه نامه موسیقی آینی

خیمه به زودی منتشر می کند

کنکاشی در آواها و نواهایی که اقوام مختلف در عزای سیدالشهدا استفاده می کنند

نشر **خبرایا** منتشر کرد:

مجموعه گفت و گو با مداحان و ذاکران اهل بیت علیهم السلام

# اخلاص عشق ابدی



حاج منصور ارضی، حاج علی آهی، حاج غلامرضا سازگار  
حاج ماشاءالله عابدی، حاج علیرضا بهاری (شاه حسین)  
حاج صادق آهنگران، حاج محسن طاهری  
حاج مرتضی طاهری، حاج محمد رضا طاهری  
حاج حسن خلج، حاج مهدی سماواتی  
حاج مهدی سلحشور، حاج سید مجید بنی فاطمه  
حاج عبدالرضا هلالی، نریمان پناهی  
حاج سید مهدی میرداماد و...

مرکز توزیع:

۰ ۲۱ - ۶۶۹۷۷۵۸۰

(پنج خط)

ارسال رایگان در تهران و شهرستانها

در نمایشگاه بین المللی کتاب

منتظران هستیم.



# خیابان

## مجله خیمه را از نمایندگی های مادر سراسر کشور تهیه کنید

| شماره تلفن    | آدرس                                                                                                          | مدیر<br>فروشگاه    | نام فروشگاه                                      | شهر    |
|---------------|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------|--------------------------------------------------|--------|
| ۰۲۱۸۸۳۸۱۵۶۸-۹ | خیابان آیت... طالقانی - تقاطع خیابان شهید مفتاح                                                               | شاه حیدر           | خانه کتاب ۵۷                                     | تهران  |
| ۰۲۱۸۸۹۶۸۴۹۸   | خ انقلاب - خ قدس - خ پورسینا - پ ۲۱                                                                           | حمید صدیقی میرزایی | کافه کراسه                                       | تهران  |
| ۰۲۱۶۶۴۰۷۱۳۲   | م فلسطین - جنب مسجد امام صادق ع                                                                               | شکری               | دفتر اعزام مبلغ دانشگاه<br>امام صادق علیه السلام | تهران  |
| ۰۲۱۶۶۴۰۶۶۶۱   | خیابان انقلاب - بعد از مظفر - نرسیده به چهارراه ولیعصر                                                        | *                  | خانه کتاب ۵۷ (شعبه ۲)                            | تهران  |
| ۰۲۱۳۳۰۸۱۳۱۷   | انتهای بزرگراه شهید محلاتی (آهنگ) - نرسیده به بزرگراه بسیج - ورودی اصلی پارک بسیج - داخل پارک                 | موحدی              | مرکز فرهنگی کتاب در<br>دسترس                     | تهران  |
| ۰۲۵۱۷۷۳۶۴۲۴   | ابتدای خیابان صفائیه، جنب دفتر آیت... سبحانی                                                                  | آشوری              | کلبه شروق                                        | قم     |
| ۰۵۱۱۲۳۸۶۱۳    | چهارراه شهدا - روبروی شیرازی ۱۴ - پاساژ رحیم پور                                                              | قدسی               | کتاب آفتاب                                       | مشهد   |
| ۰۳۱۱۲۲۹۰۱۱۱   | میدان احمدآباد - خیابان سروش - نبش کوچه شماره ۷ - طبقه اول پاساژ                                              | عבודتیان           | پاتوق فرهنگی آسمان                               | اصفهان |
| ۰۳۱۱۷۹۳۲۵۹۰   | میدان آزادی - دانشگاه اصفهان - ساختمان نهاد رهبری                                                             | موحدیان            | پرسمان                                           | اصفهان |
| ۰۶۵۳۳۳۸۷۶۶    | شهرک مطهری - خ مفتاح                                                                                          | کاظم کرد           | پارسه                                            | امیدیه |
| ۰۶۱۱۲۳۱۱۷۲۵   | خیابان حافظ - پاساژ الماس جنوب - طبقه اول                                                                     | رستمی فر           | کلبه کتاب (رسانه بیداری)                         | اهواز  |
| ۰۵۸۴۲۳۳۲۸۸۶   | جنب میدان دفاع مقدس                                                                                           | رشیدی              | مجمع فرهنگی تبلیغی<br>نور                        | بجنورد |
| ۰۴۱۱۳۳۵۷۸۸۶   | ابتدای خ شهید منتظری (مارالان) - بالاتر از دبیرستان فارابی - بن بست فارابی - شماره - ۱ ساختمان جوقانی - ط اول | حسینی زاده         | مرکز کتابرسانی صبا                               | تبریز  |
| *             | چابهار - جنب مسجد امام حسین علیه السلام                                                                       | سید جواد یاهو      | میثاق                                            | چابهار |
| ۰۶۴۱۲۲۵۴۵۵۶   | خ. امام خمینی شمالی - بالاتر از حرم سبز قبا - کوچه شهدا - روبروی مسجد لب خندق                                 | سقاوت              | موسسه فرهنگی وارثین                              | دزفول  |
| ۰۱۳۱۳۲۶۰۴۱۶   | میدان شهرداری - ابتدای خیابان سعدی - کوچه اقتصاد - نبش بن بست خیابان                                          | علیزاده            | میثاق                                            | رشت    |
| ۰۳۸۱۳۳۴۵۳۲    | خ سعدی - کوچه ۶۷ - نبش فرعی اول                                                                               | جزائری             | کوله بار                                         | شهرکرد |
| ۰۷۱۱۲۲۶۳۱۳۹   | میدان امام حسین - پل باغ صفا - خ آزادی - کوچه ۲۲ - پلاک ۷۲                                                    | سید مهدی موحد      | پلاک هشت                                         | شیراز  |
| ۰۷۱۱۲۳۳۱۷۱۲   | خیابان انقلاب اسلامی - کوچه ۱۱ - پلاک ۲۵ - ساختمان فرهنگ و اندیشه                                             | دوست فاطمه         | موسسه مطالعات پژوهشی<br>راهبردی قدر              | شیراز  |
| ۰۲۶۲۳۴۳۷۰۳۰   | جنب شهرداری صفادشت                                                                                            | بیات               | فرهنگسرای بعثت                                   | صفادشت |
| ۰۷۳۱۲۲۱۵۸۶۶   | ضلع غربی میدان مصلی - جنب سر در اصلی مصلی                                                                     | فیروزی             | جبهه کتاب                                        | فسا    |
| ۰۳۴۱۲۲۵۱۳۵۴   | خ چمران - روبروی کوچه ۹                                                                                       | یونسی              | کتاب میعاد حقیقت                                 | کرمان  |
| ۰۸۱۱۸۳۸۱۳۹۲   | خ مهدیه - سردر دانشکده علوم دانشگاه بوعلی                                                                     | صدیقی              | رواق                                             | همدان  |



با کتاب خوب  
میشه پرواز کرد

